

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اخلاق الاهی
(جلد چهارم - آفات زبان - بخش یکم)

استاد آیت الله مجتبی تهرانى
تدوین و تحریر: بهمن شریف زاده
زیر نظر: علی اکبر رشاد



اخلاق الاهی

(جلد چهارم - آفات زبان - بخش یکم)

استاد آیت الله مجتبی تهران

تدوین و تحریر: بهمن شریف زاده

زیر نظر: علی اکبر رشاد

ناشر: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

چاپ پنجم: ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۴۰۰ تومان

شابک: ۳ - ۵۹ - ۸۳۵۲ - ۹۶۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

تهران، مجتبی

اخلاق الاهی/مجتبی تهران: برای گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی - تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱، ۳۵۶ ص.

ج چهارم

ISBN:964-8352-59-3 ریال ۲۴۰۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا، فهرست نویسی براساس جلد چهارم: ۱۳۸۱

چاپ قبلی: دانش و اندیشه معاصر: ۱۳۸۴

کتابنامه، نمایه.

مندرجات: ج ۱، ق ۱، (چاپ اول: تابستان ۱۳۸۱)

۱. اخلاق اسلامی، ۲. احادیث اخلاقی - قرن ۳، ۱۴ - قرآن - اخلاق، الف.

پژوهشگاه فرهنگ اندیشه اسلامی، ب. عنوان.

۳ الف ۸۸۷/ت ۲۴۸/ BP ۲۹۷/۶۱

کتابخانه ملی ایران ۱۹۷۵۵ - ۸۱ م

فهرست مندرجات

۱۷	دیباچه
۲۳	مقدمه

فصل یکم: غیبت

۲۹	مقدمه
۳۱	۱. تعریف غیبت
۳۱	فرق غیبت و بهتان
۳۲	فرق غیبت و تهمت
۳۳	۲. اقسام غیبت
۳۳	۱. گفتاری
۳۳	۲. نوشتاری
۳۳	۳. کرداری
۳۳	۴. کنایی
۳۳	۵. اشاره‌ای
۳۴	انواع عیب و نقص
۳۴	۱. نقص روانی نفسانی
۳۴	۲. نقص بدنی
۳۴	۳. نقص دینی
۳۴	۴. نقص مالی
۳۴	۵. نقص نسبی
۳۵	۳. نکوهش غیبت از دید شرع
۳۷	ابعاد غیبت از دیدگاه روایی
۳۷	۱. بُعد عملی
۳۷	۲. بُعد روانی (روانی)

۳۸	۳. بعدمعنوی (الهی)
۳۸	بدترین نوع غیبت
۳۹	حکم غیبت از نظر فقهی
۳۹	شرایط حرمت غیبت
۴۱	استماع غیبت
۴۴	ردّ غیبت
۴۶	چگونگی ردّ غیبت
۴۷	کفّاره غیبت
۴۸	۱. استحلال و استغفار
۵۰	۲. کفّاره غیبت از دیدگاه اخلاقی
۵۱	موارد جواز غیبت
۵۱	الف. متجاهر به فسق
۵۵	ب. ستمگر
۵۶	ج. بدعت گذار
۵۷	موارد مشتبه با موارد جواز غیبت
۵۷	۱. رضایت کسی که درباره او غیبت می شود
۵۷	۲. آگاهی قبلی شنونده غیبت از عیب کسی که از او غیبت شده
۵۸	اموری که به موارد جواز غیبت ملحق می شوند
۵۸	۱. نصیحت مستشیر
۵۹	۲. رفع و دفع منکر
۵۹	۳. گواهی دادن نزد قاضی
۵۹	۴. آگاهی دادن
۶۰	۴ ریشه های درونی غیبت
۶۰	۱. فرونشاندن خشم
۶۰	۲. همراهی بهلمنشینان و دوستان
۶۰	۳. خنثا کردن اثر
۶۱	۴. توجیه یا رفع اتهام
۶۱	۵. کبر
۶۱	۶. حسد
۶۱	۷. مزاح و شوخی
۶۲	۸. تمسخر

۶۲	۹. دل‌سوزی بدون توجه
۶۲	۱۰. خشم در راه خدا
۶۴	۵. پیامدهای زشت‌غیبت
۶۴	الف پیامدهای زشت‌غیبت در دنیا
۶۴	۱. ریختن آبرو و شکستن حریم
۶۵	۲. ایجاد دشمنی
۶۵	۳. سلب اعتماد
۶۵	۴. تبلیغ‌زشتی‌ها
۶۶	پیامدهای آخرتی و معنوی غیبت
۶۶	۱. نابودکنندهٔ دین
۶۶	۲. مانع‌پذیرش اعمال نیک
۶۸	۳. انتقال نیکی‌ها
۶۸	۴. تأخیر پاداش و تقدیم مجازات
۶۹	۵. عذاب قبر (مجازات عالم‌برزخ)
۶۹	۶. تجسم زشت در روز قیامت
۶۹	۷. خروج از ولایت الهی
۷۰	آثار زیبایی‌ترک‌غیبت
۷۴	۶. راه‌های درمان غیبت
۷۴	درمان علمی اجمالی غیبت
۷۵	درمان علمی تفصیلی غیبت
۷۷	درمان عملی غیبت

فصل دوم: دروغ

۸۱	مقدمه
۸۲	۱. تعریف دروغ
۸۳	۲. اقسام دروغ
۸۳	اقسام دروغ از دید فقیهان
۸۳	اقسام دروغ از دید دانشمندان اخلاق
۸۳	۱. دروغ در گفتار
۸۵	۲. دروغ در نیت
۸۵	۳. دروغ در تصمیم و عزم

۸۶	۴. دروغ در وفا به عزم
۸۶	۵. دروغ در عمل
۸۷	۶. دروغ در مقامات دین و سلوک
۹۰	۳. نکوهش دروغ از دید شرع و عقل
۹۲	الف. دروغ گویی بدون شنونده
۹۲	ب. خبر دادن از امور غیر قطعی
۹۴	آیا دروغ از گناهان بزرگ است؟
۹۶	موارد جواز دروغ
۹۷	۱. وجود ضرورت
۱۰۰	۲. اصلاح بین مسلمانان
۱۰۲	۳. وعده دادن
۱۰۲	شکال دروغ
۱۰۲	الف. توریه
۱۰۳	ب. مبالغه، کنایه، مثل و حکایت
۱۰۳	ج. دروغ به شوخی
۱۰۶	د. دروغ در دعوت‌ها و تعارف‌ها
۱۰۶	ه. دروغ در نقل گفتار و رفتار دیگران
۱۰۷	و. سوگند دروغ
۱۰۹	اقسام سوگند در علم فقه
۱۰۹	۱. سوگند عقد یا یمین عقد
۱۰۹	۲. سوگند مُنَاشِدَة یا یمین مُنَاشِدَة
۱۰۹	۳. سوگند تأکید یا یمین تأکید
۱۱۳	ز. گواهی دروغ
۱۱۴	ح. کتمان شهادت
۱۱۶	۴. ریشه‌های درونی دروغ
۱۱۶	۱. دشمنی
۱۱۶	۲. حسد
۱۱۶	۳. خشم و عصبانیت
۱۱۶	۴. علاقه به مال دنیا (حب مال)
۱۱۶	۵. علاقه به مقام و جایگاه دنیایی (حب جاه)
۱۱۶	۶. علاقه دنیایی به افراد

۱۱۸	۵ پیامدهای زشت دروغ
۱۱۸	۱. نابودی ایمان
۱۱۹	۲. محرومیت از هدایت الهی
۱۱۹	۳. زمینه سازی کفر و نفاق
۱۲۰	۴. ضعیف ساختن مروّت و جوانمردی
۱۲۱	۵. فراموشی
۱۲۱	۶. سلب توفیق از رسیدن به برخی مقامها و انجام برخی اعمال صالح
۱۲۲	۷. کاهش ارزش اجتماعی
۱۲۳	۸. موجب لعن خدا و فرشتگان
۱۲۳	۹. فقر و تنگدستی
۱۲۳	۱۰. سرزنش ویشیمانی
۱۲۴	۱۱. نابودی شرم و حیا
۱۲۵	۶. راههای درمان دروغ
۱۲۵	راه علمی درمان دروغ
۱۲۶	راه عملی درمان دروغ

فصل سوم: بهتان

۱۲۹	مقدمه
۱۳۰	۱. تعریف بهتان
۱۳۰	بهتان در لغت و عرف
۱۳۰	حقیقت بهتان در علم اخلاق
۱۳۲	۲. اقسام بهتان
۱۳۲	بهتان بر دو قسم است
۱۳۲	زشت ترین قسم بهتان
۱۳۳	«حال و ملکه» بهتان
۱۳۴	۳. نکوهش بهتان از دید شرع و عقل
۱۳۶	۴. ریشه های درونی بهتان
۱۳۶	۱. دشمنی
۱۳۶	۲. حسد
۱۳۶	۳. ترس و فرار از مجازات
۱۳۷	۵ پیامدهای زشت بهتان

۱۳۷	پیامدهای زشت بهتان در دنیا
۱۳۷	الف. پیامد فردی بهتان
۱۳۷	ب. پیامد اجتماعی بهتان
۱۳۸	پیامدهای آخرتی بهتان
۱۴۰	۶. راه‌های درمان بهتان

فصل چهارم: تهمت

۱۴۳	مقدمه
۱۴۴	۱. تعریف تهمت
۱۴۴	تفاوت سوء ظن با تهمت
۱۴۴	تفاوت بهتان با تهمت
۱۴۶	۲. اقسام تهمت
۱۴۶	۱. اظهار حضوری
۱۴۶	۲. اظهار غیابی
۱۴۶	زشت‌ترین مصداق تهمت
۱۴۷	«حال و ملکه» زشت تهمت
۱۴۸	۳. نکوهش تهمت از دید شرع
۱۴۸	رد تهمت
۱۵۰	تأثیر تهمت بر شنونده آن از نظر اخلاقی
۱۵۲	شیوه پیش‌گیری از تهمت
۱۵۳	شیوه برخورد بلر داشت‌ها و اخبار حدسی و حسّی
۱۵۳	۱. حسّ غیر مستقیم
۱۵۵	۲. حسّ مستقیم
۱۵۸	۴. ریشه‌های درونی تهمت
۱۵۹	۵. پیامدهای زشت تهمت
۱۵۹	۱. پیامد تهمت بر بُعد معنوی انسان
۱۵۹	۲. پیامد تهمت بر روابط انسانی
۱۶۰	موضع ابلیس در برابر تهمت و بهتان
۱۶۲	۶. راه‌های درمان تهمت

فصل پنجم: مرء

۱۶۵	مقلمه
۱۶۶	۱. تعریف مرء
۱۶۶	مرء از رفتار تاخصلت
۱۶۷	۲. نکوهش مرء از دید شرع
۱۶۸	حکم مرء از دید شرع
۱۶۹	۳. ریشه‌های درونی مرء
۱۶۹	۱. دشمنی و کینه جویی
۱۶۹	۲. حسد
۱۶۹	۳. تکبر
۱۶۹	۴. حب مقام یا مال
۱۷۰	۴. پیامدهای زشت مرء
۱۷۰	۱. مرگ دل
۱۷۰	۲. باقی ماندن در نادانی
۱۷۱	۳. آزار از برخورد نادانان و محرومیت از علم دشمنان
۱۷۲	۴. نابودی اعمال نیک
۱۷۲	۵. نابودی پیوند دوستی
۱۷۳	۶. ایجاد کینه و نفاق
۱۷۵	پیامدهای زیبا و پسندیده ترک مرء
۱۷۵	۱. حفظ آبروی انسان
۱۷۵	۲. ایمنی از اشتباه
۱۷۵	۳. ایجاد فروتنی
۱۷۵	۴. کشف حق
۱۷۶	۵. پاداش آخرتی
۱۷۸	۵. راه‌های درمان مرء
۱۷۸	درمان علمی
۱۷۸	درمان عملی

فصل ششم: جدال

۱۸۱	مقلمه
۱۸۲	۱. تعریف جدال
۱۸۲	معنای جدال در علم اخلاق

۱۸۲	تفاوت جدال و مرء
۱۸۳	تفاوت جدال و خصومت
۱۸۴	۲. اقسام جدال
۱۸۳	مبادی جدال
۱۸۴	مسلمات
۱۸۴	مشهورات
۱۸۵	الف. انگیزه جدل
۱۸۵	۱. انگیزه شیطانی
۱۸۵	۲. انگیزه الهی
۱۸۶	ب. کیفیت بحث و جدل
۱۸۶	۱. خشونت و توهین در جدال
۱۸۶	۲. نرمخویی و ملاحظت در جدال
۱۸۷	۳. حالت معمولی و عادی در جدال
۱۸۷	ج. مواد بحث و جدل
۱۸۷	۱. مواد درست
۱۸۷	۲. مواد نادرست و باطل
۱۸۸	مخاطب جدال
۱۸۸	۱. مخاطب آماده
۱۸۸	۲. مخاطب لجاج
۱۸۸	موضوع جدال
۱۸۸	۱. موضوع مفید
۱۸۸	۲. موضوعی فایده
۱۸۹	تقسیم دیگر جدال از جهت موضوع گفت و گو
۱۸۹	۱. جدال در موضوع قابل فهم
۱۸۹	۲. جدال در موضوع غیر قابل فهم
۱۹۰	۳. نکوهش و ستایش جدال از دید شرع
۱۹۰	۱. نکوهش جدال از دید شرع
۱۹۰	۲. ستایش جدال از دید شرع
۱۹۱	حکم اقسام جدال از دید شرع
۱۹۱	الف. جدال با انگیزه غیر الهی
۱۹۲	ب. جدال خشن

۱۹۳	ج. جدال با استفاده از مواقنا درست
۱۹۳	د. جدال با معاند لجوج
۱۹۶	ه. جدال در موضوعی فایده
۱۹۷	و. جدال در موضوع غیر قابل فهم
۱۹۸	ز. جدال احسن
۲۰۴	۴ ریشه‌های درونی جدال
۲۰۴	۱. خشم
۲۰۴	۲. حبّ دنیا
۲۰۵	۳. تکبر
۲۰۶	۵ پیامدهای زشت جدال
۲۰۶	۱. تضعیف حق و تقویت باطل
۲۰۷	۲. ایجاد ناراحتی یا تردید در جدل‌کننده و شنونده بحث
۲۰۸	۳. باز داشتن از یاد خدا
۲۰۹	۴. کشیده شدن به نفاق
۲۰۹	۵. دشمنی و کینه
۲۰۹	۶. نابودی مروّت و کرامت
۲۱۰	۷. آشکار شدن عیوب و از میان رفتن عزّت
۲۱۱	۸. تغییر دین (حلال کردن حرام و حرام کردن حلال)
۲۱۱	۹. دروغ‌گویی
۲۱۴	۶. راه‌های درمان جدال نکوهیده
۲۱۴	شیوۀ علمی درمان
۲۱۴	شیوۀ عملی درمان

فصل هفتم خصومت

۲۱۷	مقلمه
۲۱۸	۱. تعریف خصومت
۲۱۹	۲. اقسام خصومت
۲۱۹	خصومت ابتدایی
۲۱۹	خصومت اعتراضی
۲۱۹	اقسام خصومت از جهت حقانیت خصومت‌کننده
۲۱۹	قسم اول

۲۲۰	قسم دوم
۲۲۰	قسم سوم
۲۲۲	۳ نکوهش خصومت از دید شرع و عقل
۲۲۲	خصومت ستوده شده
۲۲۲	خصومت نکوهش شده
۲۲۵	۴ ریشه های درونی خصومت
۲۲۵	۱. دشمنی و کینه جویی
۲۲۵	۲. حسد
۲۲۵	۳. حبّ مال یا مقام
۲۲۶	۵ پیامدهای زشت خصومت
۲۲۶	۱. تشویش و اضطراب درونی
۲۲۶	۲. ایجاد نفاق
۲۲۷	۳. پیدایش کینه
۲۲۷	۴. نابودی دین
۲۲۷	۵. نابودی اعمال نیک
۲۲۷	۶. مایه سفاقت
۲۲۹	۶. راه های درمان خصومت
۲۲۹	درمان علمی خصومت
۲۲۹	درمان عملی خصومت

فصل هشتم: لعن و نفرین

۲۳۳	مقدمه
۲۳۴	۱. تعریف لعن و نفرین
۲۳۵	۲. اقسام لعن
۲۳۵	۱. لعن از راه اخبار
۲۳۵	۲. لعن از راه انشا
۲۳۶	تقسیم لعن از جهت معین بودن یا نبودن ملعون
۲۳۶	۱. لعن فرد یا افراد معین
۲۳۶	۲. لعن فرد یا افراد نامعین
۲۳۶	۳. نکوهش لعن از دید شرع
۲۳۷	حکم لعن از دید شرع

۲۳۸	موارد جواز لعن
۲۳۸	۱. لعن بر کافران
۲۳۸	۲. لعن بر مشرکان
۲۳۹	۳. لعن بر مرتدان
۲۳۹	۴. لعن بر منافقان
۲۳۹	۵. لعن بر ستمگران
۲۴۰	۶. لعن بر فسادکنندگان در زمین
۲۴۰	۷. لعن بر شیطان
۲۴۰	۸. لعن بر آژدهندگان خدا و پیامبر
۲۴۱	۹. لعن بر دروغ‌گویان
۲۴۱	۱۰. لعن بر بهتان‌زندگان به زنان پاکدامن
۲۴۱	۱۱. لعن بر قاتل مؤمن
۲۴۱	۱۲. لعن بر تحریف‌کنندگان کتاب خدا
۲۴۲	۱۳. لعن بر منکران قضا و قدر الهی
۲۴۲	۱۴. لعن بر مخالفان سنت رسول خدا (ص)
۲۴۲	۱۵. لعن بر حلال‌کنندگان حرام خدا
۲۴۲	۱۶. لعن بر زورگوی سلطه‌گر
۲۴۳	۱۷. لعن بر تالچ‌کنند بیت‌المال
۲۴۳	۱۸. لعن بر حرم‌کنندگان حلال خدا
۲۴۳	۱۹. لعن بر یاری‌کنندگان ستمگر
۲۴۵	لعن حیوانات و جمادات
۲۴۶	۴ ریشه‌های درونی لعن و نفرین
۲۴۶	۱. خشم
۲۴۶	۲. حسد
۲۴۷	۵ پیامدهای زشت لعن و نفرین
۲۴۷	۱. ایجاد کینه و دشمنی
۲۴۷	۲. بازگشت لعن بطنعت‌کننده
۲۴۸	۶. راه‌های درمان لعن و نفرین
۲۴۸	راه علمی درمان
۲۴۸	راه عملی درمان

فصل نهم: شمات

۲۵۳	مقلّمه
۲۵۴	۱. تعریف شمات
۲۵۵	۲. اقسام شمات
	۱. شمات درونی
۲۵۵	۲. شمات فعلی (بیرونی)
۲۵۵	تقسیم شمات از جهت رفتار بلا دیده
۲۵۵	الف. شمات در برابر رفتار پسندیده
۲۵۵	ب. شمات در برابر رفتار ناپسند
۲۵۶	۳. نکوهش شمات از دید شرع و عقل
۲۵۸	۴. ریشه های درونی شمات
۲۵۸	۱. دشمنی
۲۵۸	۲. خشم و عصبانیت
۲۵۸	۳. حسد
۲۵۹	۵. پیامدهای زشت شمات
۲۵۹	۱. پیامد شمات در دنیا
۲۵۹	ابتلا به مصیبت
۲۵۹	۲. پیامد شمات در آخرت
۲۵۹	عذاب آخرت
۲۶۰	۶. راه های درمان شمات

فصل دهم: فحش

۲۶۳	مقلّمه
۲۶۴	۱. تعریف فحش
۲۶۵	۲. اقسام فحش
۲۶۵	۱. فحش با انگیزه آزر (قصد جلی)
۲۶۵	۲. فحش با انگیزه شوخی
۲۶۶	۳. نکوهش فحش از دید شرع
۲۶۹	۴. ریشه های درونی فحش
۲۶۹	۱. خشم و عصبانیت
۲۶۹	۲. شوخی
۲۶۹	۳. عادت

۲۷۰	۵ پیامدهای زشت فحش
۲۷۰	پیامدهای فحش در دنیا
۲۷۰	۱. تحریک دیگران به ناسزاگویی
۲۷۰	۲. ایجاد دشمنی
۲۷۰	۳. ایجاد نفاق و دوری
۲۷۱	۴. نابودی برکت
۲۷۱	۵. مایه فسق
۲۷۲	۶. اجابت نشدن دعا
۲۷۲	پیامدهای فحش در آخرت
۲۷۲	۱. محرومیت از بهشت
۲۷۳	۲. ورود به دوزخ
۲۷۴	۶. راه‌های درمان فحش

فصل یازدهم: فرو رفتن در باطل

۲۷۷	مقدمه
۲۷۸	۱. تعریف فرو رفتن در باطل
۲۷۹	۲. اقسام فرو رفتن در باطل
۲۷۹	۱. حکایت گناه انجام شده
۲۷۹	۲. حکایت گناهی که قصد انجام آن شده
۲۸۰	۳. نکوهش فرو رفتن در باطل
۲۸۲	۴. ریشه‌های درونی فرو رفتن در باطل
۲۸۳	۵. پیامدهای زشت فرو رفتن در باطل
۲۸۳	۱. ریختن قیح گناه
۲۸۳	۲. تشویق به گناه
۲۸۳	۳. اشاعت زشتی‌ها
۲۸۴	۶. راه‌های درمان فرو رفتن در باطل
۲۸۴	وظیفه‌شنونده حکایت گناه

فصل دوازدهم: استهزا و سخریه

۲۸۷	مقدمه
۲۸۸	۱. تعریف استهزا و سخریه

۲۸۹	۲. اقسام استهزا و سخریه
۲۸۹	اقسام استهزا از جهت صراحت
۲۸۹	الف. صریح (گفتاری و رفتاری)
۲۸۹	ب. غیر صریح (اشاره‌ای و کنایه‌ای)
۲۸۹	اقسام استهزا از جهت پنهان بودن یا نبودن عیب
۲۸۹	الف. تقلید عیب پنهان
۲۸۹	ب. تقلید عیب آشکار
۲۹۱	۳. نکوهش استهزا و سخریه از دید شرع و عقل
۲۹۴	۴. ریشه‌های درونی استهزا و سخریه
۲۹۴	۱. طمع مال یا مقام
۲۹۴	۲. کینه و نفرت
۲۹۴	۳. حسد
۲۹۵	۵. پیامدهای زشت استهزا و سخریه
۲۹۵	الف. پیامدهای دنیایی
۲۹۵	۱. سبک شدن و سخره کننده
۲۹۵	۲. کینه و دشمنی
۲۹۵	۳. سست شدن پیوند برادری
۲۹۵	۴. عقوبت در دنیا
۲۹۶	ب. پیامدهای آخرتی
۲۹۸	۶. راه‌های درمان استهزاء و سخریه

فصل سیزدهم سخن چینی

۳۰۱	مقدمه
۳۰۲	۱. تعریف سخن چینی
۳۰۲	تعریف سعایت
۳۰۳	۲. اقسام سخن چینی
۳۰۳	۱. نقل گفتار
۳۰۳	۲. نقل رفتار
۳۰۳	۳. نقل پندار
۳۰۴	۳. نکوهش سخن چینی از دید شرع
۳۰۷	وظیفه انسان در برابر سخن چین

۳۰۹	۴ ریشه‌های درونی سخن چینی
۳۰۹	۱. نفرت و دشمنی
۳۰۹	۲. حسد
۳۰۹	۳. طمع و چشمداشت
۳۱۰	۴. تفریح و سرگرمی
۳۱۱	۵ پیامدهای زشت سخن چینی
۳۱۱	پیامدهای دنیایی
۳۱۱	۱. گسستن پیوند دوستی و برادری
۳۱۳	۲. محروم شدن از رحمت الهی
۳۱۴	۳. رسوایی سخن چین
۳۱۴	۴. سلب اعتماد و دور شدن از مردم
۳۱۵	پیامدهای آخرتی سخن چینی
۳۱۵	۱. عذاب قبر
۳۱۵	۲. مسخ در محشر
۳۱۶	۳. محروم شدن از بهشت
۳۱۶	۴. عذاب آخرت
۳۱۸	۶. راه‌های درمان سخن چینی
۳۱۸	شیوه‌درمان علمی
۳۱۸	شیوه‌درمان عملی

فصل چهاردهم بیهوده‌گویی

۳۲۱	مقدمه
۳۲۲	۱. تعریف بیهوده‌گویی
۳۲۳	۲. اقسام بیهوده‌گویی
۳۲۳	۱. سخن گفتن درباره موضوع بی‌فایده
۳۲۳	۲. سخن اضافی (فضول‌کلام)
۳۲۳	۳. سخن نابجا
۳۲۵	۳. نکوهش بیهوده‌گویی از دید شرع
۳۲۹	۴ ریشه‌های بیهوده‌گویی
۳۲۹	۱. کنج‌کاو‌ی بیجا
۳۲۹	۲. علاقه فراوان و صمیمیت

۳۲۹	۳. وقت‌گذرانی
۳۲۹	حبّ جاه (جلب توجّه)
۳۳۰	۵. پیامدهای زشت‌بیهوده‌گویی
۳۳۰	۱. تباه‌شدن عمر
۳۳۰	۲. حقارت در اجتماع
۳۳۰	۳. درخواست‌پوزش
۳۳۱	۴. زمینه‌سازی‌گناهان‌زبان
۳۳۲	۵. دوری از رحمت‌الاهی
۳۳۲	۶. از دست دادن امور مفید
۳۳۲	۷. نابودی خرد
۳۳۲	۸. گمراهی
۳۳۳	۹. قساوت قلب
۳۳۳	۱۰. خستگی‌شنونده
۳۳۴	۶. راه‌های درمان‌بیهوده‌گویی
۳۳۷	کتابنامه
۳۳۹	نمایه

دیباچه

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَ بَأَشْرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرَفُونَ، وَ اُنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِاَبْدَانٍ اَزْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى...^۱

وجود فرهمند و فرازمند استاد فرهیخته‌ی ما، فقیه عارف، حجة‌الحق، آیت‌الله مجتبی‌تهرانی - دام‌ظله - همچون کوهسارانی است که بر دامنه‌های نشاط‌انگیز و طراوت‌خیز آن، چشمه‌ساران زلالی جاری است که شریعه‌ی انبوه دل‌های تشنه‌ی حکمت و معرفت و آب‌شخور خیل جان‌های شیفته و شائق اخلاق و سلوک است.

سال‌ها است کرسی دروس فقه و اصول استاد، رکن رکن سطوح عالی حوزه‌ی علمیه‌ی تهران و مجمع فضلالی مجد و مستعد ام‌القرای انقلاب اسلامی است. هر صبحدم طلاب جان تشنه در محضر دروس استاد، حاضر و سیراب از آن خارج می‌شوند. جلسات نورانی دروس تفسیر استاد نیز، جوانان تحصیل کرده و مشتاق معارف قرآن را کهرباسان برگرد خود فرا آورده است.

از دیرباز، محفل اشراقی دروس اخلاق و عرفان معظّم له، کانون تجمّع طیف طالب طهارت و معرفت است «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^۲. سال‌ها است که هزاران جوان از سرچشمه‌ی صافی تعلیمات شرقانی استاد سیراب و سرشار می‌شوند و بوته‌ی انفاس قدسی و مواعظ بالغه‌ی او، نفوس مستعدّ و قلوب معدّ را می‌گدازد و جان‌ها و دل‌های گداخته را تزکیه می‌سازد. «أَنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»^۳ چرا که استاد خود تندیس پارسایی و تجسم ساده زیستی است، و مظهر نفسانیت ستیزی و جاه‌گریزی و مجمع علم و

۱. صبحی صالح: نهج‌البلاغه، کلمة ۱۴۷، ص ۴۹۷.

۲. انعام (۶): ۱۲۲.

۳. ق (۵۰): ۳۷.

عمل است.

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرفرازی عالم در این کله دانست
 برآستانه‌ی میخانه هر که یافت رهی ز فیض جام جم اسرار خانقه دانست
 استاد ما، از شاگردان برجسته‌ی حضرت امام خمینی - سلام الله و رضوانه علیه - و از
 مواریث ملکوتی آن بزرگوار و از ساقه‌های آن طوبای طیبه به شمار می‌رود که بر اثر
 الفت و مؤانست بسیار با آن حضرت، در شخصیت فقهی، اخلاقی و عرفانی او فانی شده
 است. «تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَا ذَنْ رَبِّهَا»^۱ هم از این رواست که خوشه‌چینان محضر تعلیم و تربیتش،
 از او رایحه‌ی روح خدا را به دماغ جان می‌شنوند. «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ
 مِنْهُ»^۲.

فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
 دروس معنوی استاد، اخلاق نظری انتزاعی متعارف نیست و نیز بازگفت تقلیدی
 اخلاق فلسفی و یونانی نمی‌باشد؛ همچنین تعلیمات سلوکی ایشان با عرفان مسلکی نسبتی
 ندارد؛ زیرا دروس استاد آمیزه‌ای از اخلاق نبوی و عرفان علوی است که با اتکا به منطق
 اجتهاد، از زلال آیات و روایات برگرفته و با رعایت نیاز نسل امروز، سامان یافته و از
 جویبار لسان معظم‌له در کام تشنه‌ی طالبان سلوک الی‌الله فرو می‌ریزد.

فَطُوبَىٰ لَهُمْ ثُمَّ طُوبَىٰ لَهُمْ هَسْبًا لِّأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ

مجموعه‌ی مباحث چندین ساله‌ی اخلاق و عرفان معظم‌له، تاکنون بر دو هزار درس
 بالغ شده و همچنان نیز این کوثر پرفیض در فیضان و جریان است. استاد از سر لطف و
 حسن ظن، این ذخیره‌ی گرانبها را به این بی بضاعت و اگذار فرمودند و بنده نیز از برخی
 دوستان تقاضا کردم تا طبق برنامه و فرایندی که تنظیم و ارائه شد، دروس را از نوار پیاده
 کنند و به نگارش و آماده ساختن آن برای نشر، اهتمام ورزند و تاکنون مباحث اخلاقی به
 صورت حدود دوازده مجلد با عنوان اخلاق‌الاهی تدوین شده، از مباحث عرفانی نیز که با

۱. ابراهیم (۱۴) : ۲۵.

۲. مجادله (۵۸) : ۲۲.

عنوان سیر و سلوک ارائه خواهد شد هشت مجلد تنظیم شده است که به تدریج ویراسته شده و در دسترس علاقه‌مندان مباحث معرفتی، اخلاقی قرار خواهد گرفت و احتمالاً سلسله‌ی سیر و سلوک بر شانزده جلد بالغ می‌گردد.

ترتیب دروس اخلاقی به شرح زیر صورت بسته است:

جلد اول، در آمد: شامل هدف از بعثت، ابعاد وجودی انسان، قلب - قوای نفس، رذایل و فضایل قوا، تزکیه‌ی نفس، اعتدال و ...

جلد دوم، رذایل قوه‌ی عقلیه و غضبیه، شامل شک، جهل مرکب، غفلت، وساوس شیطانی، مکر، تهوّر، جبن، سوء ظن، انتقام جویی، کینه، عجب، کبر، ذلت، عصبیت، قساوت و ...

جلد سوم، رذایل قوه‌ی شهویه و وهمیه، شامل حب دنیا، حب مال، حب جاه، طمع، حرص، بخل و ...

جلد چهارم، آفات زبان، بخش یکم، شامل غیبت، دروغ، بهتان، تهمت، مراء، جدال، خصومت، لعن و نفرین، شماتت، فحش، فرورفتن در باطل، استهزاء و سخریّه، سخن چینی و بیهوده‌گویی.

جلد پنجم، آفات زبان، بخش دوم، شامل مزاح، خنده، گریه، طعن، مدح، افشای سرّ، توهین و تحقیر، دوزبانی، غنا و شعر، سخن و سکوت و ...

جلد ششم و هفتم، فضایل قوه‌ی عقلیه و غضبیه، شامل خوف و رجاء، کظم غیظ، حلم، عفو، مدارا، تواضع، انکسار و استحقار نفس، رقت، حسن خلق و ...

جلد هشتم و نهم، فضایل قوه‌ی شهویه، شامل قناعت، زهد، فقر، جود و سخا، ایثار، تقوا و ورع مالی و ...

جلد دهم و یازدهم، فضایل قوه‌ی وهمیه، شامل اخلاص، حب خدا، شوق، رضا، انس، تسلیم، توکل، اعتزال و ...

بر اصحاب ذوق و ارباب معرفت روشن است که عرفا در عدد و ترتیب منازل سلوک متفق‌القول نیستند: برخی یک، برخی دو، و بعضی سه، برخی دیگر هفت و بعضی هفتاد،

کسانی یکصد منزل برشمرده‌اند و بعضی تا هزار و حتی هفتاد هزار نیز ادعا و تعبیر کرده‌اند:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کز صد هزار منزل بیش است در بدایت البته غالباً این راه را از «یقظه» آغاز و به «وحدت» منتهی دانسته‌اند. بی گمان بسیاری از نظرات با هم قابل جمع‌اند، هرچند راه‌های سلوک و وصال به شماره‌ی آفریدگان است، که «الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»^۱.

استاد در بیان منازل السالکین نخست از «اوصاف الاشراف»، اثر گرانسنگ خواجه‌ی طوسی - رضوان الله علیه - پیروی کرده‌اند. خواجه منازل سلوک را در سی و یک منزل خلاصه کرده است که از «ایمان» آغاز و با «توحید» پایان می‌پذیرد؛ اما بعدها بر تکمیل مباحث به رویه‌ی «منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری بنا نهادند، از این رو سلسله‌ی سیر و سلوک نیز براساس یک صد منزل تکمیل و تدوین و ارائه می‌شود و طبعاً سیر عنوان‌های مجموعه به ترتیب زیر خواهد بود:

۱. یقظه	۲. توبه	۳. محاسبه	۴. انابه
۵. تفکر	۶. تذکر	۷. اعتصام	۸. فرار
۹. ریاضت	۱۰. سماع	۱۱. حزن	۱۲. خوف
۱۳. اشفاق	۱۴. خشوع	۱۵. اخبات	۱۶. زهد
۱۷. ورع	۱۸. تبتل	۱۹. رجاء	۲۰. رغبت
۲۱. رعایت	۲۲. مراقبت	۲۳. حرمت	۲۴. اخلاص
۲۵. تهذیب	۲۶. استقامت	۲۷. توکل	۲۸. تفویض
۲۹. ثقه	۳۰. تسلیم	۳۱. صبر	۳۲. رضا
۳۳. شکر	۳۴. حياء	۳۵. صدق	۳۶. ایثار
۳۷. خلق	۳۸. تواضع	۳۹. فتوت	۴۰. انبساط
۴۱. قصد	۴۲. عزم	۴۳. اراده	۴۴. ادب

۱. منسوب به پیامبر اکرم(ص): علم الیقین، ج ۱، ص ۱۴.

۴۵. یقین	۴۶. اُنس	۴۷. ذکر	۴۸. فقر
۴۹. غنا	۵۰. مقام مراد	۵۱. احسان	۵۲. علم
۵۳. حکمت	۵۴. بصیرت	۵۵. فراست	۵۶. تعظیم
۵۷. الهام	۵۸. سکینه	۵۹. طمأنینه	۶۰. همت
۶۱. محبت	۶۲. غیرت	۶۳. شوق	۶۴. قلق
۶۵. عطش	۶۶. وجد	۶۷. دهشت	۶۸. هیمان
۶۹. برق	۷۰. ذوق	۷۱. لحظ	۷۲. وقت
۷۳. صفا	۷۴. سرور	۷۵. سرّ	۷۶. نفس
۷۷. غربت	۷۸. غرق	۷۹. غیبت	۸۰. تمکن
۸۱. مکاشفه	۸۲. مشاهده	۸۳. معاینه	۸۴. حیات
۸۵. قبض	۸۶. بسط	۸۷. سکر	۸۸. صحو
۸۹. اتصال	۹۰. انفصال	۹۱. معرفت	۹۲. فنا
۹۳. بقا	۹۴. تحقیق	۹۵. تلبیس	۹۶. وجود
۹۷. تجرید	۹۸. تفرید	۹۹. جمع	۱۰۰. توحید

در خور ذکر است که برای تنسیق و تدوین مجموعه، فرایندی به شرح زیر منظور و معمول گشته است:

الف) پیاده سازی درس‌ها از نوار،

ب) پردازش ابتدایی نثر دروس، برای برگرداندن لحن آن از صورت گفتاری به سیاق نوشتاری،

ج) تدوین و تفصیل ابتدایی متن،

د) بازنگاری و تکمیل متن و تدوین نهایی،

ه) مرجع یابی و مستند سازی،

و) یکدست سازی شیوه‌ی نگارش، ترجمه‌ها و اعراب گذاری عبارات،

ز) بازخوانی مدیر مباشر،

ح) بازبینی سرپرست،

ط) ویراستاری فقی،

ی) ارزیابی کارشناسان گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه،

ک) بررسی در شورای علمی گروه اخلاق و عرفان،

ل) افزودن فهرست‌های گوناگون (موضوعی، کتابنامه، نمایه)

م) صفحه‌آرایی و مقدمات چاپ

هرچند در تنظیم این سلسله، اصل بر احتراز از تصرف (کاهش و افزایش) بوده است، اما گاه ضرورت مستندسازی و ساختارمند کردن مباحث، همکاران ما را به اندکی تصرف واداشته است.

سرپرستی کار و نظارت کلی بر سیر امور را این بی‌بضاعت شخصاً برعهده دارم اما افراد و گروه‌هایی در اجرای مراحل آن، همکاری مجدانه کرده‌اند، لهذا بر حقیر فرض است از یکان‌یکان همکاران به ویژه دانشور فاضل جناب حجة الاسلام بهمن شریف‌زاده که مدیر مباشر این اقدام ارزنده هستند و الحق بیش‌ترین سهم را در مدیریت، تدوین و تکمیل مجموعه دارند، از صمیم جان سپاسگزاری کنم؛ از اخوان الصفا نیز متواضعانه تقاضا می‌کنم از هر گونه تذکر اصلاحی و تکمیلی دریغ نفرمایند.

علی‌اکبر رشاد

تهران ۱۳۸۱/۶/۱۴

مقدمه

زبان از نعمت‌های بزرگ خدا است که همچون دیگر نعمت‌های خداوندی برای بهره‌برداری در جهت رشد و کمال به انسان ارزانی شده است. انسان فرزانه و فرهمند با شناسایی موقعیت‌های مناسب، از چنین نعمتی به درستی استفاده می‌کند؛ نعمتی که پس از «آموزش قرآن» و «آفرینش انسان»، بالاترین لطف خداوند متعالی به آدمی است چنان که فرمود:

الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.^۱

پس باید قدر این نعمت را دانست و خدای را بر آن سپاس گفت.

چه زیبا فرمود امیر سخن، امام علی(ع) که بدانید زبان آدمی، پاره‌ای از او است؛ آن هنگام که شخص از گفتار بپرهیزد، زبان توان سخن ندارد و آن‌گاه که مایه گفتار داشته باشد، زبان او را مجال ندهد.^۲

زبان برخلاف جرم کوچکش، از مقامی بسیار والا در طاعت و عصیان برخوردار است. چه وصلت‌ها که با جنبشش از هم گسسته و چه فرقت‌ها که با حرکتش به هم پیوسته است. چه خون‌ها که به موجش بر زمین ریخته و چه جان‌ها که با عنایتش سر به سلامت برده است.

سخن، گاه بهترین و ظریف‌ترین عبادت است که شخص را آسمانی کرده، به معراجش می‌برد، و گاه سنگین‌ترین گناه لایق کیفر، و نکوهیده‌ترین و ناخوشایندترین رفتار نزد مردم

۱. ر.حمن(۵۵): ۱ - ۴.

۲. صبحی صالح: نهج البلاغه، ص ۳۵۴، ح ۲۳۳.

است. آن‌جا که سخن زمینه‌ی رضای خدا را فراهم آورد و بیان رحمت گسترده‌ی او باشد، با وجود زحمتی کم و هزینه‌ای ناچیز، گرانبهارترین عبادت است؛ نام معبود یگانه را بر زبان جاری ساختن، گواهی بر وحدانیت او دادن، ارشاد و راهنمایی خلق خدا کردن و درخواست شفاعت برای دیگران نمودن و... اعمال تابناک و رفتارهای زیبایی هستند که گوینده را در حرکت به سوی فضایل انسانی با عناوینی چون «واجبات» و «مستحبات» یاری می‌رسانند.

مولای پرهیزکاران، علی(ع) با وصف خاندان خویش به فرمانروایان سخن، فرمود:
 «همانا ما امیران سخنییم. سخن در ما ریشه دوانده و شاخه‌هایش را بر ما
 آویخته است.»^۱

البته درون‌مایه‌ی سخن باید نیکو و مفید باشد که همانا هر چیز بی‌حاصل، لغو و بی‌بها است، پس چه چیز بالاتر از این که سخن، پرسود و گره‌گشا باشد و چنین کلامی جز از قلب سلیم برنخیزد؛ پس نیاز انسان به دل خردمند بیش از نیاز او به زبان گویا است تا بتواند زبان خود را در مهلکه‌ها ننگه‌داشته، کلامش را به حساب عملش بگذارد و صدالبته که سخن راست و درست، همچون دارو، و سخن باطل و ناحق درد و بیماری است.

سخن، هویت و شخصیت هر انسانی را می‌نمایاند. سرور پارسایان علی(ع) فرمود:
 «آدمی در زیر زبان خویش نهان است؛ پس سخن خویش بسنج و آن‌را بر خرد و معرفت عرضه دار. اگر برای خدا و در راه او بود، به زبان آر و گرنه، سکوت
 بهتر از آن است.»^۲

آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده است بر درگاه جان
چونک بادی پرده را درهم کشید	سرّ صحن خانه شد بر ما پدید
کاندر آن خانه گهر یا گندم است	گنج زر یا جمله مار و کژدم است
یا در او گنج است و ماری بر کران	زانک نبود گنج زر بی‌پاسبان

۱. همان.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۹، ح ۱۰۱۲۰.

بی‌تأمل او سخن‌گفتی چنان کز پس پانصد تأمل دیگران^۱
 اما صدافسوس که چرخش آسان زبان در دهان، موجب سرکشی افزون‌تر و نافرمانی
 آسان‌تر آن در مقایسه با عضوهای دیگر شده است و میدان عملی گسترده‌تر و در خیر و شر،
 مجالی وسیع‌تر دارد.

زبان، گرفتار آفات و امراضی چون دروغ، غیبت، تهمت، بهتان، شماتت، استهزا، مزاح،
 ناسزا، سخنان باطل و بیهوده و... می‌شود که پیش‌گیری یا درمان آن‌ها کاری بس دشوار
 است. سرانجام طاعت و طغیان که ایمان و کفر است نیز فقط با شهادت زبان حاصل
 می‌شود.

زین‌العابدین، حضرت علی‌بن‌الحسین(ع) فرمود:

«زبان آدمی هر صبح به تمام جوارح او سر می‌کشد و می‌پرسد: چگونه شب را
 به صبح رساندید؟ آن‌ها پاسخ می‌دهند: اگر تو ما را رها کنی، به خوبی! آن‌گاه او
 را سوگند داده، می‌گویند در مورد ما از خدا بترس که ما فقط به سبب تو عقاب
 می‌شویم یا پاداش می‌گیریم.»^۲

رسول گرامی اسلام(ص) فرمود:

«آیا جز فرآورده‌های زبان، چیز دیگری انسان را سرنگون در آتش می‌کند.»^۳
 امیرمؤمنان علی(ع) نیز زبان را کلید هر خیر و شر معرفی می‌فرماید^۴ و یادآور می‌شود
 که انسان با ایمان به حفاظت و صیانت خویش از آلودگی به گناهان این عضو موظف است؛
 از این‌رو باید به شناسایی آفات زبان بپردازد.

کتابی که پیش رو داریم، بازنوشتی از درس‌های اخلاق استاد فرزانه، حضرت آیت‌الله
 آقامجتبی تهرانی - دام‌ظله - در زمینه آفات زبان است.

۱. مولوی: مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۴۱.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۳.

۳. همان، ح ۱۴.

۴. همان، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

حضرت استاد سال‌های بسیار از عمر شریف خویش را صرف نشر و ترویج معارف اخلاقی مکتب اسلام کرده‌اند. این جلد و دیگر جلد‌هایی که با یاری خداوند به زیور طبع آراسته خواهد شد، ثمره کوشش مداومی است که گروهی از محققان این پژوهشگاه در تدوین، تصحیح و تکمیل مباحث آن استاد گرانمایه صرف کرده‌اند. مباحث استاد در این بخش از کتاب بزرگ اخلاق اسلامی، به فصل‌های متعددی تقسیم شده که در دو مجلد به مشتاقان دانش اخلاق عرضه خواهد شد. مطالب هر فصل، با مقدمه و تعریف آفتی از آفات زبان آغاز شده و سپس به اقسام، نکوهش، ریشه‌های درونی، پیامدها و درمان آن پرداخته می‌شود. باشد که مورد خشنودی حضرت احدیت - جلّ و علا - و الطاف و کرامات حضرت بقية الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - قرار گیرد، ان شاء الله.

گروه اخلاق و عرفان
پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

فصل یکم

غیبت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا.^۱
ای کسانی که ایمان آورده‌اید!... برخی از شما از دیگری غیبت نکنند. آیا هیچ‌یک
از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟

مقدمه

انسان‌ها روزمره از راه سخن گفتن بایک‌دیگر ارتباط برقرار می‌کنند؛ از این‌رو به‌شکل
ناخواسته در معرض گناهانی چون غیبت، دروغ و تهمت قرار می‌گیرند و بدون آن‌که خود
توجه داشته باشند، زبانشان به گناه آلوده می‌شود. چه‌بسا اگر ایشان از حقیقت این گناهان
آگاه باشند، آن‌ها را ترک کنند.

این فصل از کتاب می‌کوشد تا به حدود و ثغور اموری درباره غیبت بپردازد تا آگاهی
از آن‌ها، در ترک این گناه مؤثر افتد. ذکر این نکته، در آغاز گفتار ضرورت دارد که رفتار
انسان، از دو بُعد فقهی و اخلاقی بررسی می‌شود: بعد فقهی به‌صورت عمل و ظاهر رفتار
نظر دارد و احکام فقه درباره حرکاتی است که از هر یک از اعضای بدن انسان سر می‌زند؛
به‌طور مثال، غیبت کردن و دروغ گفتن از حرکات‌ها و رفتارهای عضو زبان است که
مشمول حکم حرمت می‌شوند.

بُعد اخلاقی به ریشه عمل نظر دارد و اخلاق، درباره رذیله و صفت ناپسندی که در نفس
انسان پیدا، و منشأ پیدایش رفتاری زشت می‌شود، بحث می‌کند.
در این فصل به بُعد اخلاقی غیبت توجه، و به مسائل فقهی این رفتار به اختصار اشاره
می‌شود.

مباحث ارائه شده چنین است:

۱. تعریف غیبت
۲. اقسام غیبت
۳. نکوهش غیبت از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی غیبت
۵. پیامدهای زشت غیبت
۶. راه‌های درمان غیبت.

تعریف غیبت

غیبت نزد دانشمندان علم اخلاق و فقیهان، متذکر شدن یا فهماندن عیب و نقص کسی در غیاب او، به دیگران است. به تعبیر دیگر، غیبت آن است که در غیاب کسی به بیان آن چه نقلش مایه ناخشنودی او می شود پردازند.^۱

فرق غیبت و بهتان

بهتان یعنی نقص و عیبی را که در کسی وجود ندارد چه در حضورش و چه در غیابش، به او نسبت دهند؛ پس اگر عیبی را که در شخصی وجود دارد، پشت سرش به او نسبت دهند، غیبت او را کرده اند؛ ولی اگر عیب و نقصی را که در او وجود ندارد، به او نسبت دهند، بهتان زده اند؛ البته اگر عیبی را که در شخص وجود ندارد، پشت سرش به او نسبت دهند، هم غیبت او را کرده و هم به او بهتان زده اند و احکام هر دو مورد بر آن صدق می کند به این معنا که غیبت کننده، هم باید استغفار کند و هم از آن فرد حلائیث بطلبد.

ابوذر غفاری (ره) از پیامبر اکرم (ص) پرسید: «غیبت چیست؟» حضرت فرمود:

ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يُذَكَّرُ بِهِ. قَالَ: إِيَّاكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ
فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ.^۲

یاد کردن برادرت به چیزی که از آن ناخرسند می شود. عرض کردم: ای رسول خدا! اگر این عیب که گفتیم در او بود، چه؟
فرمود: اگر او را به عیبی که در او بود، یادآور شُدی، غیبت کرده ای و اگر عیبی را که در او نبود، متذکر شُدی بهتان زده ای.

۱. إِيَّاكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا يَكْرَهُهُ لَوْ بَلَّغَهُ، (فيض كاشاني: المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۵).

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۰، ح ۱۶۳۰۸.

در همین زمینه امام صادق(ع) می‌فرماید:

إِنَّ مِنَ الْغَيْبَةِ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا لَيْسَ فِيهِ ۱
همانا غیبت عبارت است از این‌که دربارهٔ برادرت، عیبی را که خدا برای او
پوشانده است، بگویی و همانا بهتان این است که دربارهٔ برادرت، عیبی را که در
او نیست، بگویی.

فرق غیبت و تهمت

تهمت آن است که برپایهٔ حدس و گمان بد در حق کسی، به او رفتار یا حالت ناپسندی را
نسبت دهند؛ درحالی‌که غیبت، بازگفتن عیب‌های واقعی شخص در غیاب او است.

اقسام غیبت

غیبت بر چند قسم است:

۱. گفتاری

غیبت گفتاری مشهورترین نوع غیبت است؛ یعنی انسان، نقص برادر مؤمنش را به دیگری بگوید.

۲. نوشتاری

شخص، عیبی را که می‌خواهد بگوید، بنویسد؛ در این صورت به جای شنونده، خواننده وجود دارد.

۳. کرداری

فرد عیب دیگری را با نمایش به دیگران بفهماند.

۴. کنایی

کسی با استفاده از جمله‌های کنایی، عیوب دیگری را در غیاب او به دیگران بفهماند؛ جمله‌هایی مثل «خدا را شکر که به ما ریاست نداد» یا «از بی‌حیایی به خدا پناه می‌برم» که کنایه از بی‌لیاقتی و بی‌حیایی شخص غایب هستند.

۵. اشاره‌ای

یعنی با اشاره‌ای دست و سایر اعضا، عیب دیگری را بازگوید که اشاره می‌تواند لفظی یا عملی باشد.

روایت شده که زنی وارد خانه پیامبر (ص) شد و میهمان عایشه بود. وقتی برخاست و رفت، عایشه با دستش اشاره کرد و با این اشاره می‌خواست بگوید که او کوتاه‌قد بود.

حضرت فرمود:

قَدْ اغْتَبَيْتَهَا.

تو از آن زن غیبت کردی.^۱

انواع عیب و نقص

در مباحث پیشین آورده شد: غیبت آن است که انسان پشت سر برادر یا خواهر مؤمنش عیب یا نقصی را که نزد مردم معروف نبوده یا شنونده نمی‌داند، باز گوید.

حال باید به بحث از انواع و چگونگی این عیب و نقص پرداخته شود.

عیب و نقص اقسامی دارد که عبارتند از:

۱. نقص روانی نفسانی: مانند آن که شخصی به رذیله‌ای مانند حسد یا تکبر مبتلا باشد و

پشت سر او به این رذایل اشاره شود.

۲. نقص بدنی: مانند آن که شخصی بیماری یا نقص عضوی دارد که کسی از آن آگاه نیست.

۳. نقص دینی: مثل آن که شخصی در نماز سستی کند و در جایی که او حضور ندارد، این

عیب را مطرح کنند.

۴. نقص مالی: مانند آن که پشت سر مؤمن آبرومندی که توانایی مالی ندارد، سخنانی دال

بر فقر و ناتوانی مالی او به زبان آورده شود یا به طریقی دیگر فهمانده شود. این عمل اگر از

روی دلسوزی هم باشد، غیبت به‌شمار می‌آید.

۵. نقص نسبی: مانند آن که بگویند پدر یا اجداد فلان شخص، خسیس یا فاسق یا...

بوده‌اند.

برخی بزرگان، بیان نقص‌های موجود در لباس، خانه و سایر متعلقات شخص را نیز

غیبت به‌شمار آورده‌اند.^۲

۱. قَالَتْ غَائِبَةٌ كَخَلَّتْ عَلَيْنَا امْرَأَةٌ فَلَمَّا وُلَّتْ اَوْمَاتٌ يَبْدِي اَنَّهَا قَصِيْرَةٌ. فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) قَدْ اغْتَبَيْتَهَا. وَرَامَ بن ابی فراس: مجموعة ورام، ج ۱،

ص ۱۱۸.

۲. فیض کاشانی: المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۵.

نکوهش غیبت از دید شرع

یکی از صریح‌ترین آیات در نکوهش غیبت که آن را گناهی کبیره دانسته، این آیه از سوره حجرات است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ.^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها [در حق یکدیگر] بپرهیزید که برخی از گمان‌ها گناه است و [در باره یکدیگر] تجسس نکنید و برخی از شما از دیگری غیبت نکند. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ البته از آن کراهت دارید و....

گوشت‌های بندگان حق خوری غیبت ایشان کنی کیفر بری^۲
یکی از راه‌های شناخت بزرگ بودن گناه، مقایسه آن با دیگر گناهان بزرگ (معاصی کبیره) است. در این آیه، غیبت، با خوردن مردار مقایسه شده که از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود. اگر مردار، گوشت گوسفند باشد، حرام است؛ چه رسد به این که گوشت انسان باشد و از آن مهم‌تر این که انسان با مرده، رابطه برادری هم داشته باشد.

از این مقایسه می‌توان دریافت که غیبت تا چه اندازه زشت و ناپسند است!

پیشوای یازدهم، حضرت عسکری (ع) در این باره می‌فرماید:

إِغْلَمُوا أَنَّ غَيْبَتَكُمْ لِأَخِيكُمُ الْمُؤْمِنِ مِنْ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) أَعْظَمُ فِي التَّحْرِيمِ مِنَ الْمَيْتَةِ.^۳

بدانید که غیبت شما از برادر مؤمنان که از شیعیان اهل بیت است، از خوردن

۱. حجرات (۴۹): ۱۲.

۲. مولوی: مثنوی معنوی، دفتر سوم، قصه خوردندگان پیل‌بچه.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۳، ح ۱۰۳۸۹.

گوشت مرده حرام تر است.

از رسول خدا(ص) چنین روایت شده است:

إِنَّ الْعِيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا.^۱

به درستی که غیبت کردن از زنا بدتر است.

روشن است که زنا از گناهان بزرگ شمرده می‌شود؛ پس غیبت هم که از آن بدتر است، گناه بزرگ (معصیت کبیره) خواهد بود. راه دیگر برای شناخت بزرگ بودن گناه، بیم و وعید الهی به عذاب دردناک است. آن‌جا که خداوند، جزای رفتار زشتی را عذاب دردناک معرفی کند، آن رفتار از گناهان بزرگ خواهد بود.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^۲

همانا برای کسانی که دوست دارند زشتی در بین کسانی که ایمان آورده‌اند شایع شود، عذاب دردناکی است.

که مفسران، عبارت «أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ» در آیه کریمه را به غیبت تفسیر کرده‌اند.

حضرت رضا(ع) از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر(ع) نقل می‌کند که امام صادق(ع) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْبَيْتَ اللَّحْمِ....

خداوند خانه‌ای را که در آن گوشت وجود دارد، دشمن می‌دارد.

به امام عرض کردند که ما گوشت را دوست داریم و خانه‌هایمان از آن خالی نیست. حضرت فرمود:

أَمَّا الْبَيْتُ اللَّحْمِ الْبَيْتُ الَّذِي تُؤْكَلُ فِيهِ لُحُومُ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ.^۳

خانه گوشت، خانه‌ای است که در آن گوشت مردم با غیبت، خورده می‌شود.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۰، ح ۱۶۳۰۸.

۲. نور (۲۴): ۱۹.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۳، ح ۱۶۳۱۶.

در روایتی دیگر از حضرت آمده است که پیامبر اکرم (ص) در شب معراج به آتش جهنم نظر افکند و دید گروهی مشغول خوردن مردار هستند. به جبرئیل فرمود: اینها چه کسانی هستند؟

جبرئیل پاسخ داد: اینها کسانی هستند که گوشت مردم را می‌خورند.^۱ از آنجا که در قیامت، اعمال انسان تجسم می‌یابد؛ اگر عمل، گناه و سیئه باشد، شکل حیوانات را به خود می‌گیرد و اگر حسنه باشد، مفرح است و به شکل حوریه و غلمان درمی‌آید و صالحان در قیامت عمل خود را به شکل حورالعین در آغوش می‌گیرند و اهل غیبت، در دوزخ مردار خوارند.

امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

الْغَيْبَةُ تُؤْتِي كِلَابَ النَّارِ.^۲

غیبت، خوراک سگ‌های آتش است.

در روایت دیگری با همین مضمون از پیامبر اکرم (ص) آمده است:

اجْتَنِبُوا الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِذَا مِ كِلَابِ النَّارِ.^۳

از غیبت پرهیزید؛ چراکه خورش سگ‌های جهنم است.

ابعاد غیبت از دیدگاه روایی

به غیبت از سه بُعد می‌توان توجه کرد:

۱. بُعد عملی: دو روایت پیشین به بُعد عملی غیبت اشاره داشت.

۲. بُعد درونی (روانی): امام علی (ع) می‌فرماید:

الْأُمَّ النَّاسِ الْمُغْتَابُ.^۴

پست‌ترین مردم کسی است که غیبت می‌کند.

حضرت در این روایت به بُعد درونی و روانی غیبت نظر دارد؛ به این معنا که حال

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۵، ح ۱۰۴۳۱.

۲. آمدی: غرر الحکم، ص ۲۲۱، ح ۴۴۲۴.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۱، ح ۱۰۴۱۹.

۴. آمدی: غرر الحکم، ص ۲۲۱، ح ۴۴۲۷.

درونی شخص غیبت‌کننده را بیان می‌کند.

۳. بعد معنوی (الهی): حضرت در روایت دیگری به تأثیر منفی غیبت در بُعد معنوی اشاره دارد و رابطه خداوند با اهل غیبت را روشن می‌سازد:

أَبْغَضُ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ الْمُغْتَابُ.^۱

مبغوض‌ترین مردم در نظر خداوند کسی است که غیبت می‌کند.

رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ.^۲

ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید، اما دل‌های شما ایمان نیاورده است، از مسلمانان غیبت نکنید.

رسول خدا (ص) با صراحت ابراز می‌دارد که غیبت‌کننده، فاقد ایمان قلبی است؛ زیرا فردی که با زبان، به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اقرار کند، مسلمان است؛ ولی اگر وابستگی قلبی، یعنی ایمان نداشته باشد و از مسلمانان غیبت کند، بُعد معنوی اش ضعیف می‌شود؛ بنابراین مسلمان واقعی کسی است که قلب و زبانش، هر دو معتقد، و از غیبت به دور باشند.

بدترین نوع غیبت

غیبت از هر مسلمانی زشت و ناروا است؛ اما غیبت از خوبان و صالحان، بسی زشت‌تر و ناپسندتر است. در روایات آمده است: انسانی که عیوب و نقایص نیکان را مطرح، و پشت سرشان غیبت کند، دچار یکی از زشت‌ترین پستی‌ها شده است:

مِنَ أَقْبَحِ اللُّؤْمِ غَيْبَةُ الْأَخْيَارِ.^۳

از زشت‌ترین پستی‌ها غیبت کردن از نیکان است.

غیبت کردن از اخیار، برگزیدگان و نیکان از نظر دنیایی، پیامدهای منفی در زندگی انسان به بار می‌آورد. عمر را کوتاه می‌کند و گرفتاری‌های بسیار پیش می‌آورد و انسان را از

۱. همان، ح ۴۴۲۸.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۹، ح ۱۰۴۱۲.

۳. آمدی: غرر الحکم، ص ۲۲۱، ح ۴۴۳۳.

خوبی‌های دنیا و آخرت محروم می‌سازد.

حکم غیبت از نظر فقهی

پشتوانه احکام در فقه شیعی، ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل) است و بسیاری از فقیهان شیعی در بحث غیبت می‌فرمایند:

الْغَيْبَةُ حَرَامٌ بِالْأَدْلَةِ الْأَرْبَعَةِ.^۱

غیبت به ادله اربعه حرام است؛

یعنی فتوای ایشان به هر چهار مرجع، مستند شده است که بر قوت و استحکام فتوای مورد نظر می‌افزاید. از آنجا که این بحث فقهی به طور گسترده در این مجال نمی‌گنجد، فقط به ذکر روایتی از امام صادق (ع) در این مورد بسنده می‌شود که می‌فرماید:

الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ... وَالْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.^۲

غیبت بر هر مسلمانی حرام است... و غیبت نیکویی‌ها را می‌خورد، همان‌گونه که آتش هیزم را نابود می‌کند.

رفیقی که غایب شد ای نیک نام دو چیز است از او بر رفیقان حرام
یکی آن‌که مالش به باطل خوردند دوم آن‌که نامش به غیبت برند^۳

شرایط حرمت غیبت حرمت غیبت از نظر فقهی، شرایطی دارد که عبارتند از:

۱. شخصی که انسان در غیاب او، عیش را بازگو می‌کند، مؤمن باشد؛ یعنی بینشان اخوت ایمانی وجود داشته باشد؛ همان‌گونه که خداوند متعالی در آیه شریفه سوره حجرات، غیبت را به خوردن گوشت برادر مؤمن تشبیه فرمود.

در همین زمینه، روایتی از امام صادق (ع) به نقل از عبدالرحمن سیاب آمده است:

إِنَّ مِنَ الْغَيْبَةِ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.^۴

غیبت این است که درباره برادر مؤمن عیبی را که خدا برای او پوشانده است،

۱. شیخ انصاری: مکاسب محرمة، باب غیبت.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۷ و ۱۱۸، ح ۱۰۴۰۷.

۳. سعدی: بوستان.

۴. حر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲، ح ۱۶۳۱۳.

بگویی؛

بنابراین، اگر عیب کافر پشت سرش گفته شود، غیبت به شمار نمی آید. مؤمن کسی است که به همه اصول دین (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) اعتقاد داشته باشد.

۲. از نظر شرعی، غیبت هنگامی پیش می آید که پشت سر فرد، «عیب و نقص» او را بازگو کنند؛ ولی اگر کمالش را بگویند (راضی باشد یا نباشد) غیبت شمرده نمی شود.
 ۳. عیب و نقصی که شخص در غیاب برادر یا خواهر مؤمنش می گوید، نزد عموم ناخوشایند و ناپسند باشد؛ از این رو اگر عامه مردم آن عیب را زشت بشمارند؛ ولی خود فرد غایب به بازگفتن آن راضی باشد، غیبت به شمار می رود.

پیشتر از رسول اکرم (ص) در بحث «تفاوت بهتان و غیبت» روایتی آورده شد که حضرت در تعریف غیبت فرمود: «ذِکْرُکِ أَخَاکَ بِمَا یُکْرَهُ». مقصود از «یکره» در این حدیث، این نیست که آن چه را فقط برادرت خوش ندارد، ذکر کنی؛ بلکه منظور، امری است که به طور طبیعی و نزد عامه ناخوشایند باشد؛ زیرا خداوند متعالی راضی نیست آبروی مؤمن در اجتماع بریزد. در روایات هم آمده است:

قُوا أَعْرَاضَکُمْ^۱

آبروهایتان را حفظ کنید.

امیر مؤمنان (ع)

لَیْسَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یُذِلَّ نَفْسَهُ^۲

مؤمن حق ندارد خودش را خوار کند.

پیامبر اکرم (ص)

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْلَالَ نَفْسِهِ^۳

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۶۸.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۲۱۰، ح ۱۳۹۰۸.

۳. کلینی: کافی، ج ۵، ص ۶۳، ح ۳.

خداوند بلندمرتبه همه چیز، جز ذلیل کردن نفس را به مؤمن تفویض کرده است.

امام صادق(ع)

پس اگر مؤمن، عیب برادر مؤمن خود را که ناپسند تلقی می‌شود، پشت سرش بگوید و آن فرد هم راضی باشد، رضایتش موجب برداشته شدن حرمت این عمل نمی‌شود.
۴. عیب و نقصی در غیاب فرد بازگو شود که از مردم پوشیده بوده است؛ بنابراین اگر فردی به داشتن عیبی نزد مردم معروف باشد، بازگفتن آن نزد کسی که از آن آگاهی دارد، حرام نیست.

حضرت موسی بن جعفر(ع) فرمود:

مَنْ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَابَهُ وَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ.^۱

کسی که پشت سر شخصی چیزی را یادآور شود که همه مردم می‌دانند، غیبت نیست و اگر کسی پشت سر شخصی نقص یا عیبی را بگوید که مردم نمی‌دانند، غیبت است.

۵. قصد انتقاص وجود داشته باشد؛ یعنی شخص با بازگفتن عیب دیگری، قصد کاستن از وجهه و شخصیت او را داشته باشد؛ پس اگر بازگفتن عیب، برای درمان و برطرف کردن آن باشد، مثل آن که انسان، حالات مریضی را به پزشک بگوید، چون قصد انتقاص ندارد، رفتار او غیبت به شمار نمی‌آید.

۶. شنونده داشته باشد؛ پس اگر انسانی تنها نشسته باشد و از روی ناراحتی یادآور عیوب دیگری شود، چون شنونده ندارد، رفتار او حرام نیست و غیبت به شمار نمی‌رود.

استماع غیبت

همان‌گونه که گفته شد، غیبت زمانی تحقق می‌یابد که شنونده‌ای وجود داشته باشد؛ پس شنونده غیبت، همانند گوینده آن، در تحقق غیبت نقش دارد؛ از این رو حکم غیبت شامل

۱. همان، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۶.

حال او نیز می‌شود.

با این وصف، فقیهان «گوش دادن» به غیبت را هم از لحاظ شرعی حرام دانسته‌اند و از این نظر اختلافی بین آن‌ها نیست. روایات بسیاری نیز در این زمینه وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

امام صادق (ع) نقل کرده است که پیغمبر اکرم (ص) افراد را از غیبت کردن و گوش دادن به آن نهی فرمود:

نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَالِاسْتِمَاعِ إِلَيْهَا.^۱

پیامبر گرامی (ص) فرمود:

السَّمْعُ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ.^۲

گوش‌کننده غیبت یکی از دو نفری است که غیبت می‌کند.

مَا عَمَرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبَةِ إِلَّا حَرَبٌ مِنَ الدِّينِ.^۳

هیچ مجلسی با غیبت آباد نشد، مگر این‌که از نظر دینی خراب شد.

فَتَزُهَوْا أَسْمَاعَكُمْ مِنَ اسْتِمَاعِ الْغَيْبَةِ.^۴

گوش‌های خود را از شنیدن غیبت پاک کنید.

امام صادق (ع) نیز می‌فرماید:

الْغَيْبَةُ كُفْرٌ وَالْمُسْتَمِعُ لَهَا وَالرَّاضِي بِهَا مُشْرِكٌ.^۵

غیبت، کفر، و شنونده و خشنود از آن، مشرک است.

کفر بر دوگونه است:

الف. کفر اعتقادی

ب. کفر عملی.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲، ح ۱۶۳۱۲.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۳۳، ح ۱۰۴۶۳.

۳. همان، ص ۱۲۱، ح ۱۰۴۲۰.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۳۳، ح ۱۰۴۶۲.

کفر اعتقادی عدم اعتقاد به اصول حقه است؛ اما کفر عملی ندیده گرفتن چیزی است که از سوی خداوند مورد امر و نهی قرار می‌گیرد؛ البته اگر کفر عملی ادامه یابد، چه بسا به کفر اعتقادی بینجامد؛ برای نمونه، تکلیفی مانند نماز که از ارکان و پایه‌های دین ما است، اگر به صورت عمدی ترک شود، در ایمان انسان خلل وارد می‌شود چنان‌که رسول خدا(ص) فرمود:

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ.^۱

کسی که نماز را به عمد ترک کند، کافر است.

غیبت، طبق فرموده امام صادق(ع) چنین است:

الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.^۲

غیبت آن است که آن چه [= عیبی] را خداوند پنهان ساخته است، بازگویی. از سویی، شنونده غیبت در آشکار شدن آن عیب همان اندازه نقش دارد که گوینده غیبت دارد؛ زیرا اگر گواهی برای شنیدن غیبت نباشد، گوینده کاری از پیش نمی‌برد؛ بنابراین، هر دو مرتکب گناه شده‌اند.

عبدالله بن سنان روایت می‌کند که به امام صادق(ع) عرض کردم:

عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: يَعْنِي سُلْطَنُهُ! قَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ! إِنَّمَا هُوَ إِذَاعَةُ سِرِّهِ.^۳

آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: بله. گفتم: منظور از عورت

همان معنای عورتین^۴ است؟ گفت: نه، آن‌گونه که گمان کردی نیست. منظور از

عورت نشر دادن سر او بود.

امام صادق(ع) از رسول اکرم(ص) چنین نقل کرده است:

مَنْ أَدَاعَ الْفَاحِشَةَ كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا.^۵

۱. ابن ابی‌جمهور: عوالمی اللالی، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۳۶.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۷.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۴، ح ۱۶۳۴۰.

۴. مجاری «بول و غائط».

۵. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۶، ح ۱۶۳۴۵.

کسی که عمل زشتی را نشر دهد، مثل کسی است که آن کار را آغاز کرده است. همچنین امام صادق(ع) فرمود:

مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنُهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

کسی که از مؤمنی، چیزی را که با چشمش دیده یا با گوشش شنیده، به کس دیگر بگوید، از کسانی است که خداوند می فرماید: دوست دارند عمل زشتی در میان کسانی که ایمان آورده اند، نشر یابد و برای ایشان عذاب دردناکی است.

در غیبت، گوینده با گفتار، و شنونده با شنیدن خود، راز دیگری را فاش می کنند و منشأ نشر عمل زشت می شوند؛ البته گوش کردن هر چیز دو حالت دارد:

۱. یا شنیدن (سماع) است؛ بدین معنا که چیزی ناخودآگاه به گوش کسی می رسد، بدون این که او خواسته باشد به آن گوش فرادهد.

۲. یا گوش دادن (استماع) است؛ یعنی شخص به طور کامل توجه کند و آنچه را می شنود، به ذهن خود بسپارد.

نکته قابل توجه دیگر آن که در مسأله غیبت، گوش ندادن به غیبت دیگران کافی نیست؛ بلکه افزون بر گوش نکردن، مقابله با آن نیز لازم است.

فقیهان بر این نظر اتفاق دارند که نه تنها نباید به غیبت گوش کرد، بلکه اگر کسی در جایی غیبت می کند، باید او را از این کار بازداشت.

ردّ غیبت

هر جا رفتار زشت و امر حرامی واقع شود، بر هر مسلمان واجب است از منکر نهی کند و این مسأله به غیبت اختصاص ندارد؛ اما در این جا افزون بر نهی از غیبت، ردّ آن و دفاع از غیبت شونده نیز لازم است.

در این زمینه روایات متعددی وارد شده است که از جمله به موارد ذیل اشاره می شود: پیامبر اکرم(ص) فرمود:

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۲.

مَنْ رَدَّ عَنْ عَرِضِ أَخِيهِ بِالْغَيْبِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَغْتَقَهُ مِنَ النَّارِ.^۱

کسی که (بدگویی) را از برادر مؤمنش در غیاب او دور کند، سزاوار است خداوند او را از آتش برهاند.

در جایی دیگر حضرت (ص) به سرزنش کسی که به یاری غیبت شونده اقدام نکند، پرداخته، به امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید:

يَا عَلِيُّ! مَنْ أُغْتِيبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۲

ای علی! کسی که پیش او از برادر مسلمانش غیبت شود و بتواند آن برادر مسلمان را یاری کند، ولی کمک نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار می کند.

حضرت باقر (ع) نیز در تأیید ردکننده غیبت، و سرزنش کسی که غیبت را بشنود و رد نکند فرمود:

مَنْ أُغْتِيبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَنَصْرَهُ وَأَعَانَهُ نَصْرَهُ اللَّهُ وَأَعَانَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَنْصُرْهُ وَلَمْ يُعَنْهُ وَلَمْ يَدْفَعْ عَنْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ وَعَوْنِهِ حَقَّقَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۳

اگر پیش کسی، از برادر مؤمنش غیبت شود و او برادر مؤمنش را یاری کند، خداوند هم او را در دنیا و آخرت یاری می کند؛ اما اگر بتواند کمک کند و آن غیبت را از برادرش برگرداند و این کار را نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار می کند.

پیامبر اکرم (ص) پاداش رد غیبت را بزرگ شمرده است:

مَنْ رَدَّ عَنْ أَخِيهِ غَيْبَةً سَمِعَهَا فِي مَجْلِسٍ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِنْ لَمْ يَرُدَّ عَنْهُ وَأَعْجَبَهُ كَانَ عَلَيْهِ كَوْزَرٌ مِنَ ائْتَابِ.^۴

اگر کسی از برادر مؤمنش غیبتی شنید و آن را رد کرد، خداوند هزار شرّوبدی را

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲۶.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۱، ح ۱۶۳۳۲.

۳. همان، ح ۱۶۳۳۳.

۴. همان، ص ۲۹۲، ح ۱۶۳۳۶.

از او برمی‌گرداند و اگر آن غیبت را رد نکرد، بلکه تعجب هم کرد، گناهِش مثل همان شخصی است که غیبت می‌کند.

براساس روایتی دیگر اگر در مجلسی، پشت سر برادر مؤمنی، غیبت شود، درحالی‌که شخص بتواند آن را رد کند، ولی نکند، گناهِش هفتاد بار بیش‌تر از غیبت‌کننده است.^۱ همان‌گونه که از روایات پیشین برمی‌آید، اگر در مقابل غیبت سکوت شود، میدان برای غیبت‌کننده بازتر می‌شود و رد نکردن آن به منزله تشویق شخص و امضای عملی بر گفتار او است.

چگونگی رد غیبت: ردّ غیبت و دفاع از کسی که مورد غیبت قرار گرفته، باید با نوع غیبت متناسب، و جامع و کامل باشد. اگر عیب نفسانی فردی بازگو شده، مانند آن‌که گفته شده است: فلانی متکبر یا حسود است، پاسخ هم باید با آن متناسب باشد؛ همانند آن‌که به غیبت‌کننده گفته شود: تو چگونه از درون و باطن دیگری آگاه شده‌ای؟! انسان به صورت معمول از رذایل نفسانی خودش نیز غافل است و آگاه نیست، پس چگونه می‌تواند به رذیله‌ای از رذایل درونی دیگری پی ببرد؟!

ممکن است او در پاسخ به کردار ظاهری که گویای صفات زشت درونی است، استناد کند؛ مانند آن‌که بگوید: فلان کس بخیل است؛ زیرا مال و ثروت دارد؛ ولی استفاده نمی‌کند. در جواب او باید گفت: از کجا می‌دانی که او این‌گونه است؟ چه بسا او برای خودش استفاده نمی‌کند؛ اما به دیگران می‌دهد.

اگر عیب درباره بدن و جسم شخص باشد، در پاسخ می‌توان گفت: عیب آن است که نزد خداوند نقص به‌شمار رود. پروردگار عالم فقط نقص‌های روحی یا علمی را برای انسان عیب می‌شمرد. چه بسا افرادی با نقص جسمانی پیش پروردگار محبوب‌ترین، و افرادی با وجود برخوردارگی از سیما و اندامی مناسب، نزد خدا مبعوض‌ترین باشند.

گاه غیبت در زمینه امور دینی است که البته درباره گناهان راه توجیه باز است و می‌توان رفتاری به‌ظاهر نادرست را بر شکل درستی حمل کرد؛ چون ممکن است عملی دو

۱. همان، ص ۲۸۲، ح ۱۶۳۱۲.

چهره داشته باشد: یکی چهره گناه، و دیگری چهره غیر آن که گناه شمرده نمی‌شود؛ ولی اگر راهی برای توجیه وجود نداشته باشد و درباره عمل شخص، پشت سرش بدگویی کند می‌توان گفت که هر مؤمنی [غیر از پیشوایان معصوم (ع)] می‌لغزد و ممکن است دستش به گناه آلوده شود؛ پس نمی‌توان بر او عیب گرفت؛ چرا که ممکن است توبه کند، و دیگران به دلیل غیبت کردن از او، دچار معصیت شده و موفق به توبه نشوند؛ در نتیجه روز قیامت، او پاک باشد و دیگران آلوده باشند.

اگر موقعیتی پیش آید که شنونده غیبت به هیچ شکلی بر رد آن قدرت نداشته باشد، باید راه‌های دیگری را پیش بگیرد؛ مانند آن که بکوشد مسیر سخن را منحرف یا به گونه‌ای حرف را عوض کند. اگر باز هم نتوانست جلو این گناه را بگیرد، مجلس غیبت را ترک کند؛ اما اگر این هم ممکن نبود، مانند آن که در جایی زندانی بود و نمی‌توانست غیبت را رد کند یا از مجلس برخیزد، باید در دل، ناخشنود، و از این کار ناراضی باشد؛ چرا که اگر کسی از غیبت دیگری راضی باشد و از این که عیوب او بازگو شده خرسند شود، بدون آن که خود در غیبت نقشی داشته باشد، گناه کار است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

الْغَيْبَةُ كُفْرٌ وَالْمُسْتَمِعُ لَهَا وَالرَّاضِي بِهَا مُشْرِكٌ^۱

غیبت کفر است و شنونده غیبت و راضی به آن مشرکند.

کفارة غیبت

توبه از گناهان واجب است و هر مسلمان باید بی‌درنگ از گناه خود پشیمان شده، توبه کند و اگر موفق به توبه نشود و از دنیا برود، در صحنه قیامت با گناهان بسیار خود روبه‌رو خواهد شد و هیچ گریزگاهی نخواهد داشت. انسانی که غیبت می‌کند، مرتکب گناهی بزرگ شده و بر او واجب است که بلافاصله توبه کند.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹ ص ۱۳۳، ح ۱۰۴۶۲.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

مِنْ أَعْتَابِ أَخَاهِ الْمُسْلِمِ بَطْلَ صَوْمِهِ وَ نَقْضَ وُضُوئِهِ فَإِنَّ مَاتَ وَ هُوَ كَذَلِكَ مَاتَ وَ هُوَ مُسْتَحِلٌّ لِمَا حَرَّمَ اللَّهُ!^۱

هرکس از برادر مسلمانش غیبت کند، روزه‌اش باطل می‌شود و وضویش از بین می‌رود؛ پس اگر در این حالت بمیرد، در حالی مرده است که حلال شمرنده حرام الاهی است.

استحلال واستغفار: «استحلال» به این معنا است که شخص غیبت‌کننده، نزد کسی که از او غیبت کرده است برود و از او حلائیث بطلبد، و «استغفار» یعنی که شخص غیبت‌کننده پس از ارتکاب غیبت، از خداوند آمرزش بخواهد.

فقیهان درباره حکم «استحلال و استغفار» از غیبت، احتمال‌هایی را مطرح کرده‌اند؛ از جمله این که اگر بر «استحلال» مفسده‌ای مترتب نباشد و دشمنی و کدورتی پدید نیامورد یا آن را بیشتر نکنند، باید انجام شود؛ اما اگر موجب مفسده‌ای شود، فرد فقط باید استغفار کند چه بسا اگر غیبت‌کننده به قصد طلب حلائیث، رفتار ناشایست خود را برای کسی که از او غیبت کرده، بازگوید، بذر دشمنی و کینه را در دل او بکارد. به هر حال، از نظر فقهی احتیاط آن است که از شخص غیبت‌شده، استحلال کند تا توبه او مقبول افتد. برخی فقیهان شرط قبولی توبه را استحلال می‌دانند؛ بر این اساس، شخص غیبت‌کننده باید از کسی که غیبتش را کرده، حلائیث بطلبد و تا آن شخص او را نبخشاید، آمرزیده نمی‌شود.

از پیامبر گرامی (ص) نقل شده است:

يَا أَبَا ذَرٍّ! أَيَاكَ وَالْغَيْبَةَ... وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يُغْفَرَهَا صَاحِبُهَا.^۲

ای اباذر! از غیبت بپرهیز... غیبت آمرزیده نمی‌شود، مگر این که شخص غیبت‌شده آن را ببخشد.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۴، ح ۱۲۷۶۰.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۲۸۰، ح ۱۶۳۰۸.

وَأَمَّا صَاحِبُ الْغَيْبَةِ فَيُتُوبُ فَلَا يُتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَكُونَ صَاحِبُهُ الَّذِي يُحِلُّهُ.^۱

غیبت‌کننده توبه می‌کند و خداوند توبه او را نمی‌پذیرد تا شخص غیبت شده، او را ببخشد.

در بعضی روایات آمده است که خداوند، مؤمنی را پس از توبه عذاب نمی‌کند، مگر دو کس را که یکی از آن دو، غیبت‌کننده است، و این شاید درباره غیبت‌کننده‌ای باشد که غیبت‌شونده از او نگذشته است.

در روایات دیگر، نه تنها قبولی توبه با عفو و حلائیات رابطه مستقیم دارد، بلکه قبولی اعمال نیک انسان نیز به حلال کردن کسی که از او غیبت شده، وابسته است. رسول گرامی (ص) می‌فرماید:

مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً، لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَىٰ صَلَاتَهُ وَ لِاصِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.^۲

کسی که از مرد یا زن مسلمانی غیبت کند، خداوند نماز و روزه‌اش را تا چهل روز و شب نمی‌پذیرد، مگر این‌که فرد غیبت‌شده او را ببخشد. این روایت به آن معنا است که عبادت‌های او سازندگی ندارد و در او نورانی‌تی پدید نمی‌آورد، نه آن‌که تکلیف نماز و روزه از گردن او ساقط شده باشد. در روایات دیگری عنوان شده است که باید برای شخص غیبت‌شونده، از درگاه خداوند آمرزش طلبید؛ یعنی غیبت‌کننده در برابر غیبتی که از او کرده، باید برایش دعا کند.

از حضرت صادق (ع) نقل شده است:

سُئِلَ النَّبِيُّ (ص): مَا كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لِمَنْ اغْتَيْبْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ.^۳

از پیامبر اکرم (ص) پرسیده شد: کفاره غیبت چیست؟ فرمود: این‌که هرگاه غیبت شده را به یاد آوری، برایش از خداوند آمرزش خواهی.

۱. همان، ص ۲۸۴، ح ۱۶۴۱۷.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۲۲، ح ۸۲۹۳.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۴.

مَنْ ظَلَمَ أَحَدًا فَنَفَاتَهُ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ كُلَّمَا ذَكَرَهُ فَإِنَّهُ كَفَّارَةٌ لَهُ.^۱

کسی که حق دیگری را به ستم پایمال کند، هرگاه او را به یاد می‌آورد، از خداوند متعالی برایش آمرزش بطلبد. همانا این، کفاره گناه او است. کفاره غیبت از دیدگاه اخلاقی: یکی از حقوق برادری ایمانی این است که مؤمن، از خواهر یا برادر مؤمنش غیبت نکند و اگر غیبت کرد، حق آنها را پایمال کرده است و در نتیجه، حقی اخلاقی از سوی غیبت‌شونده برعهده‌اش خواهد آمد.

در این زمینه نیز روایاتی وجود دارد:

حضرت رضا(ع) می‌فرماید:

حَقُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ... وَلَا يُغْتَابُهُ.^۲

حق مؤمن بر مؤمن [این است که] از او غیبت نکند.

رسول خدا(ع) فرمود:

لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعَةٌ حُقُوقٍ وَاجِبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ... وَأَنْ يَحْرِمَ غَيْبَتُهُ.^۳

برای هر مؤمن در برابر مؤمن دیگر، هفت حق واجب از سوی خداوند عزوجل وجود دارد... و یکی از آنها حرمت غیبت از او است.

امام صادق(ع) فرمود:

لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ مِنْهَا إِلَّا بِالْإِذَاءِ أَوْ الْعَفْوِ... إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَدْعُ مِنْ حُقُوقِ أَخِيهِ شَيْئًا فَيَطَّأِيهِ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقْضَى لَهُ وَعَلَيْهِ.^۴

مسلمان بر گردن برادرش سی حق دارد که هیچ‌رهایی از آنها نیست، مگر آن‌که صاحب حق او را ببخشد. همانا هر یک از شما که چیزی از حقوق برادرش را نادیده بگیرد، آن برادر در روز قیامت از او خواهد طلبید؛ پس به ضرر او و به سود آن برادر حکم می‌شود.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۱۳۶۳۷.

۲. همان، ج ۹، ص ۴۵، ح ۱۰۱۶۰.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۸، ح ۱۶۱۰۳.

۴. همان، ص ۲۱۲، ح ۱۶۱۱۴.

حَقَّ مؤمن این است که از او غیبت نشود؛ پس اگر حق او از بین برود، یا باید حَقِّش ادا شود یا عفو کند.

نکته اخلاقی در مسأله درخواست حلائیّت از غیبت شده، این است که وقتی انسان از برادر خود غیبت می‌کند، نفسش سرکش می‌شود و دیگری را کوچک می‌شمرد و درخواست گذشت، خود نوعی تحقیر نفس است و عذرخواهی، به نوعی جلو شرارت‌های نفس را می‌گیرد یا آن را سرکوب می‌کند.

با توجه به روایات پیش‌گفته، دانشمندان علم اخلاق معتقدند که به لحاظ حقوق اخلاقی، اگر شخصی از کسی که با او رابطه ایمانی دارد، غیبت کرد، در صورت دسترس داشتن به او و به وجود نیامدن دشمنی و کینه و هرگونه مفسده‌دیگر، شایسته است درخواست گذشت کند تا برایش جنبه سازندگی و سرکوب نفس داشته باشد؛ ولی اگر غیبت شده در دسترس نیست یا بر بازگفتن آن مفسده‌ای مترتب است، بهتر است از درگاه خداوند آمرزش بطلبد، و اگر او را در عبادت‌هایش شریک کند، برای جبران گناهش، اثر بیش‌تری دارد.

طلب آمرزش، برای انسان، نیکی به همراه دارد و از سرکشی نفس او جلوگیری می‌کند.

موارد جواز غیبت

در این قسمت، سخن از موارد جواز غیبت است. مواردی که غیبت در آنها حرام و ممنوع نیست، عبارتند از:

الف متجاهر به فسق: متجاهر به فسق کسی است که آشکارا گناه می‌کند و از ارتکاب گناه پیش چشم مردم باکی ندارد.

فقیهان درباره بازگفتن عیب شخصی که آشکارا گناه می‌کند، دو نظر دارند: گروهی می‌گویند: این عمل غیبت است؛ ولی حرام نیست و گروه دیگر می‌گویند: این عمل نه غیبت است و نه حرام.

برای تشخیص فرد متجاهر به فسق، باید به چند نکته دقت شود:

۱. شناخت تفاوت «متجاهر به گناه» و «مصرّ بر گناه»: متجاهر به گناه - همان‌طور که

گفته شد - کسی است که گناهی را آشکارا انجام می‌دهد و باکی از دیدن مردم ندارد؛ ولی در این تعریف، تعداد مرتبه‌هایی که گناهی را انجام می‌دهد، مطرح نیست؛ یعنی ممکن است شخص متجاهر به گناه، اصراری بر تکرار گناه نداشته باشد و مرتب آن را انجام ندهد؛ درحالی‌که مصرّ بر گناه به کسی گفته می‌شود که گناهی را پیاپی انجام دهد، و دیگر فرقی نیست میان آن‌که آشکارا گناه کند یا پنهانی؛ پس مصرّ بر گناه، ممکن است متجاهر به گناه نباشد، و متجاهر به گناه هم ممکن است مصرّ بر آن نباشد. از سویی ممکن است فردی، هم متجاهر به گناه باشد و هم مصرّ بر آن؛ یعنی گناهی را بی‌باکانه و آشکارا مرتب انجام دهد.

باید دقت داشت که مورد جواز غیبت، تجاهر به گناه است، نه اصرار بر آن؛ پس غیبت از کسی که پیاپی، اما پنهانی گناهی را انجام می‌دهد، و نمی‌خواهد دیگران از گناه او آگاه شوند، جایز نیست.

۲. منظور از همگان در تعریف متجاهر (کسی که پیش روی همگان، آشکارا گناه می‌کند)، همه اهالی منطقه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند. نیست؛ زیرا بر فرض، اگر فردی در شهری بزرگ با جمعیتی بسیار، گناهی انجام دهد، طبیعی است که رفتار او پیش روی بسیاری از آن‌ها قرار نمی‌گیرد؛ پس منظور از «تجاهر به گناه نزد همگان»، آن است که ابایی از انجام گناه نزد همگان نداشته باشد؛ اگرچه گناه او را همه نبینند.

۳. تجاهر به گناه فقط به مرزهای بی‌باکی شخص در ارتکاب گناه محدود می‌شود. گاه بی‌باکی شخصی در ارتکاب گناه، همگان را دربر می‌گیرد و گاه به گروه خاصی محدود است؛ بنابراین اگر فردی در حضور دوستان صمیمی خود مرتکب گناه می‌شود، ولی حاضر نیست آن را نزد دیگران انجام دهد، فقط نزد دوستانش متجاهر است و چون نزد دیگران متجاهر به گناه نیست، نمی‌توان از او غیبت کرد.

اگر شخصی در شهری متجاهر به گناهی باشد، ولی در شهری دیگر چنین نباشد، غیبت از او در شهری که تجاهر نمی‌کند، جایز نیست. به عبارت دیگر، تجاهر به گناه قابل مرزبندی است.

۴. متجاهر به گناه کسی است که از نظر شرعی برای رفتارش توجیه درستی نداشته باشد؛ به این معنا که گناه بودن آن عمل نزد او و همگان مسلم باشد و با این حال آنرا آشکارا انجام دهد؛ اما در صورتی که حقیقت رفتاری از نظر شخص غیبت‌کننده گناه باشد، ولی انجام‌دهنده عمل (کسی که از او غیبت می‌شود) برای آن توجیه شرعی درستی داشته باشد، آن فرد متجاهر به فسق شمرده نمی‌شود و غیبت از او نیز جایز نیست؛ چه رسد به این که غیبت‌کننده، وجود توجیه صحیحی برای آن عمل را محتمل بداند.

۵. تجاهر به گناه سبب جواز غیبت از همان گناه است؛ بنابراین اگر کسی متجاهر به گناهی است، در غیاب او، فقط می‌توان همان گناه را بازگفت، متجاهر بودن شخص به گناه خاص، مجوزی برای بیان تمام عیوب و نقایص او نیست.
پیامبر گرامی (ص) فرمود:

لَا غَيْبَةَ لِثَلَاثَةٍ: سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَ فَاسِقٍ مُعْلِنٍ وَ صَاحِبِ بَدْعَةٍ.^۱

غیبت درباره سه گروه اشکال ندارد: اول پادشاه ستمگر، دوم فاسقی که آشکارا گناه می‌کند و سوم بدعت‌گذار.

لَا غَيْبَةَ لِفَاسِقٍ.^۲

غیبت درباره فاسق، غیبت شمرده نمی‌شود.

أَرْبَعَةٌ لَيْسَ غَيْبَتُهُمْ غَيْبَةً الْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِسِقِّهِ...^۳

غیبت چهار دسته حرام نیست: اول گناه کاری که گناهش را آشکارا انجام دهد....

امیر مؤمنان علی (ع) نیز فرمود:

الْفَاسِقُ لِغَيْبَةِ لَهُ.^۴

غیبت درباره کسی که فاسق است، اشکال ندارد.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹ ص ۱۲۸، ح ۱۰۴۴۸.

۲. همان، ص ۱۲۹، ح ۱۰۴۵۳.

۳. همان، ص ۱۲۸، ح ۱۰۴۴۹.

۴. آمدی: غررالحکم، ص ۴۶۳، ح ۱۰۶۱۲.

در زمینه بُعد اخلاقی تجاهر به گناه، دو نکته قابل ذکر است:

نکته نخست: غیبت کردن از زن و مرد باایمان حرام است و درباره غیرمؤمن اشکال ندارد؛ چراکه مؤمن نزد خداوند محترم است و حریم او نزد بندگان خدا نیز باید پاس داشته شود؛ پس اگر عیوب و نقایصش را آشکار کنند، حرمتش را پایمال کرده‌اند که این عمل حرام بوده، خدا را به خشم می‌آورد؛ ولی اگر خود مؤمن حرمت خویش را پاس نداشت و بی‌باکانه گناه کرد، حرمتش را به دست خویش پایمال کرده و حریم خویش را شکسته است. حضرت صادق(ع) می‌فرماید:

إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفُسُوقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَلَا عِيبَةَ.^۱

اگر انسان گناهش را آشکارا انجام دهد [= درباره آن بی‌باک باشد]، احترام ندارد و غیبتش بدون اشکال است.

حضرت باقر(ع) هم می‌فرماید:

ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ: صَاحِبُ هَوَى مُبْتَدِعٌ وَالْإِمَامُ الْجَائِرُ وَالْفَاسِقُ الْمُعْلِنُ بِالْفُسُوقِ.^۲

سه دسته احترام ندارند: کسی که در پیروی خواهش‌های نفسانی خود در دین خدا بدعت‌گذار، و حاکم ستمگر، و فاسق متجاهر به فسق.

نکته دوم: در فرهنگ مکتب‌های الهی پرده‌داری و پرده‌پوشی مسأله مهمی است و برای جامعه بشری، محوری اساسی به‌شمار می‌رود؛ درحالی‌که غیبت، پرده‌داری است، و با پرده‌داری متناقض و با آن به‌شدت ناسازگار است و کسی که آشکارا پرده‌داری می‌کند و بی‌باکانه خود را به گناه می‌آلاید، دیگر بازگفتن گناه او، پرده‌داری از او نیست.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

مَنْ أَلْفَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا عِيبَةَ لَهُ.^۳

کسی که پرده حیا را به دور افکنده است، غیبت درباره‌اش معنا ندارد.

پرده‌داری برای کسی که از گناه کردن باکی ندارد، بی‌مفهوم است؛ چه رسد به کسی که از

۱. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه ج ۱۲ ص ۲۸۹، ح ۱۶۳۲۷.

۲. همان، ح ۱۶۳۲۸.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۸ ص ۴۶۱، ح ۱۰۰۱۲.

عمل ناشایست خود خشنود می‌شود و به آن افتخار هم می‌کند. چه ناپسند است که انسان، با غرور و افتخار گناهش را وصف کند.

بستمگر: مورد دوم از موارد جواز غیبت آن‌جا است که در غیاب ستمگر، ستم او را بازگویند که این عمل غیبت نبوده و حرام نیست.

خداوند متعالی می‌فرماید:

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا^۱

خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌های دیگران را اظهار کند، مگر آن‌کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند شنوا و دانا است.

شایان ذکر است که در این مورد، میان ظالم متجاهر به ظلم با غیر متجاهر فرقی نیست؛ یعنی چه از بازگو شدن ظلمش باک داشته باشد و چه نداشته باشد، این عمل غیبت به‌شمار نمی‌آید و لزومی ندارد که شنونده از مطالبی که پشت سر ظالم مطرح می‌شود، آگاهی قبلی داشته باشد؛ به این معنا که اگر چیزی هم در این باره نداند، باز هم به جواز این غیبت، خللی وارد نمی‌شود.

برای جواز غیبت از ستمگر شرایطی وجود دارد که عبارتند از:

۱. تبت و قصد مظلوم از غیبت کردن درباره‌ی ظالم، دفع یا رفع ظلم او باشد؛ پس اگر مظلوم فقط قصد تنقیص یا تحقیر ظالم را داشته باشد و بخواهد آبروی او را بریزد، غیبتش جایز نخواهد بود؛ البته این شرط درونی است و به قصد و تبت غیبت‌کننده برمی‌گردد.

۲. شرط دوم درباره‌ی گفتار مظلوم است. مظلوم فقط اجازه دارد درباره‌ی ستمی که در حق او شده است سخن بگوید و اگر در غیاب ظالم، عیب‌های دیگر او را که با ظلمش ارتباطی ندارد، بیان کند، گفتار او غیبت به‌شمار رفته، حرام است.

۳. شرط سوم درباره‌ی شنونده‌ی غیبت است. مظلوم فقط حق دارد نزد کسی از ستمگر غیبت کند که هم توان کمک کردن به او و هم امید به یاری و حمایت او داشته باشد. چه بسیار کسانی که توان کمک و یاری به ستمدیده را دارند، ولی در این باره اقدامی نمی‌کنند

و حتی نمی‌توان به کمک آن‌ها امید داشت که در این صورت، غیبت کردن از ظالم نزد ایشان، جایز نخواهد بود.

نکته دیگر درباره این نوع غیبت آن است که اگر ظالمی به کسی ظلم کرده باشد، آیا جایز است شخص ثالثی، ظلم او را نقل کند؟ در پاسخ باید گفت: خیر، فقط خود مظلوم می‌تواند با بیان ستمی که در حق او شده است، از خویش دفاع کند.

نکته دیگر این که آیا بیان ظلم به دادگاه اختصاص دارد و فقط در محضر قاضی باید عنوان شود؟ در پاسخ به این پرسش نیز باید گفت: خیر، هرگاه جان، مال و آبروی انسان تهدید شود و خودش به تنهایی نتواند از خویش دفاع کند و به کمک نیاز داشته باشد، جایز است از طریق بیان ستم به دیگران، از خود دفاع کند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ... وَلَمَنْ آتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ^۱

و کسانی که هرگاه ستمی به آن‌ها رسد، یاری می‌طلبند... و کسی که پس از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر ایشان نیست.

چیدعت‌گذار: مورد سوم از موارد جواز غیبت آن است که بدعت شخص بدعت‌گذار را در غیابش، بازگویند تا مردم از راه نادرست او مصون بمانند. بدعت‌گذار کسی است که با نام دین، چیزی را که از دین نیست پایه می‌گذارد و مردم را با این کار منحرف می‌کند. بدعت‌گاه در اصلی از اصول اعتقادی گذاشته می‌شود و گاه در فرعی از احکام دین.

صاحبان فرقه‌های گوناگون مذهبی که عقایدی انحرافی دارند، از جمله بدعت‌گذاران به‌شمار می‌روند و غیبت از ایشان جایز است؛ البته توجه به این نکته لازم است که چون غیبت از بدعت‌گذار برای جلوگیری از ایجاد انحراف به وسیله او است، اگر شخصی دارای عقاید انحرافی باشد، ولی قصد اشاعه و آموزش آن‌ها را نداشته باشد، و ترسی از منحرف کردن او در میان نباشد، غیبت از او جایز نخواهد بود.

سه کس را شنیدم که غیبت روا است و زین در گذشتی چهارم خطا است

۱. شوری (۴۲): ۳۹ و ۴۱.

یکی پادشاهی ملامت پسند کزو بر دل خلق بینی گزند
 حلال است از او نقل کردن خبر مگر خلق باشند از او برحذر
 دوم پرده بر بی‌حیایی مکن که خود می‌درد پرده بر خویشتن
 زحوش مدار ای برادر نگاه که او می‌درافتد به گردن به چاه
 سوم کژ ترازوی ناراست خوی ز فعل بدش هرچه دانی بگوی^۱

موارد مشتبه با موارد جواز غیبت

گاه انسان به اشتباه، غیبت کردن خود را از موارد جواز غیبت می‌پندارد، در حالی که این‌گونه نبوده، رفتار او حرام است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. رضایت کسی که در باره او غیبت می‌شود: رضایت یا عدم رضایت انسان از این‌که عیوب او گفته شود، هیچ نقشی در اصل غیبت نداشته، حرمت و گناه غیبت را بر طرف نمی‌کند. راضی بودن کسی که از او غیبت می‌شود، موجب جواز غیبت نمی‌شود.

باید توجه داشت که رضایت انسان در بازگو شدن عیوبش، با تظاهر به گناه متفاوت است؛ زیرا ممکن است آن شخص با غیبت‌کننده رابطه شخصی یا حتی عاطفی داشته باشد؛ ولی حاضر نباشد آن عمل را پیش هر کسی انجام دهد که در این صورت در انجام گناه بی‌باک نیست؛ پس تعریف متجاهر به فسق، شامل او نمی‌شود و غیبت از او حرام است.

۲. آگاهی قبلی شنونده غیبت از عیب کسی که از او غیبت شده: اگر غیبت‌کننده، عیب و نقص فردی را نزد کسی که از آن آگاه است بیان کند، این رفتار، غیبت به‌شمار رفته، حرام است. آگاهی شنونده غیبت از عیب کسی که از او غیبت می‌شود، موجب جواز غیبت او نیست؛ زیرا مقصود از دانستن و آشکار بودن که حرمت غیبت را بر طرف می‌کند، دانستن شخصی نیست؛ بلکه منظور، معروف بودن و اشتها عرفی است؛ به این معنا که اگر کسی عیب و نقصی داشته و این عیب نزد همگان معروف باشد، آن‌گاه بیان عیب او غیبت به‌شمار نمی‌رود؛ زیرا عیب او شهرت عرفی دارد؛ البته منظور از شهرت عرفی این نیست که همه مردم بدون استثناء از عیب او آگاه باشند؛ بنابراین، غیبت فقط در مورد نقصی که معروف

۱. سعدی: بوستان.

است، اشکال ندارد؛ به شرط این که شنونده، آن نقص را بداند؛ ولی اگر نداند، این هم حرام خواهد بود.

اموری که به موارد جواز غیبت ملحق می‌شوند

موارد دیگری هم وجود دارند که غیبت در آن‌ها جایز است. این موارد از موارد استثنا شده غیبت در روایات نیستند و جواز آن‌ها از برخی ضوابط کلی فقهی به دست می‌آید:

۱. نصیحت مستشیر: ^۱ در مواردی که بازنگفتن عیب و نقص کسی مایه گرفتاری و دردسر مؤمن دیگری شود و مفسده بزرگی به بار آورد، بحث تراحم اهمّ و مهم پیش می‌آید به این معنا که انسان میان امری مهم و امری مهم‌تر قرار می‌گیرد که به حکم عقل، باید مهم‌تر را مقدم بدارد.

در چنین حالی، گاه مصلحت گفتن عیب، از مفسده نگفتن آن بیشتر است که در این صورت، غیبت جایز می‌شود؛ همانند بیان عیب‌های کسی که به خواستگاری دختر مؤمنی رفته است. در این جا اگر از فردی که به طور کامل از وضعیّت خواستگار آگاه است، تحقیق، و از او درخواست مشورت کند، غیبت از خواستگار جایز می‌شود؛ زیرا در این جا مسأله نصیحت کسی که خواهان مشورت است، پیش می‌آید.

نصیحت به معنای خیرخواهی است و فرد غیبت‌کننده هم در واقع خیر شخص مستشیر را می‌خواهد؛ یعنی اگر خواستگار، انسان منحرف و منحطی باشد یا عیب‌های جسمی و روحی داشته باشد، نباید به سبب اعتقاد به این که بیان عیوب افراد، غیبت به شمار می‌آید، دختر مؤمنی را دچار مفسده‌ای بزرگ کند؛ البته در این مورد، جواز غیبت فقط به طلب مشورت نیست؛ یعنی این‌گونه نیست که فقط وقتی از او پرسند و مشورت بخواهند، گفتن جایز باشد؛ بلکه بدون درخواست مشورت هم می‌تواند خود عیوب را بگوید؛ زیرا وقتی انسان می‌بیند برادر یا خواهر مؤمنی دچار گرفتاری بزرگی می‌شود و او بر دفع این گرفتاری توانا است، و یگانه راه هم غیبت کردن است، با وجود حکم عقل در مسأله «تراحم اهمّ و مهم»، باید به اهمّیت گفتن در مقایسه با نگفتن دقت کند به این معنا که اگر راه جلوگیری از این مفسده به بیان عیب و نقص شخص منحصر باشد می‌تواند از آن راه

۱. مستشیر به کسی گفته می‌شود که خواهان مشورت باشد.

استفاده کند.

در باره مسائل دیگر فقهی هم عناوین ثانویه وجود دارد؛ همانند مسأله خوردن آشامیدنی‌ها و خوردنی‌های حرام که اگر کسی چیزی برای خوردن نداشته باشد و احتمال این باشد که از گرسنگی بمیرد، جایز است به مقدار ضرورت از خوردنی‌های حرام استفاده کند.

در باره تشخیص اهمّیت گفتن عیوب بر نگفتن آن‌ها، به صورت معمول، تشخیص شارع ملاک است و باید در این زمینه به فقیهان رجوع شود؛ اما مهم‌تر از هر چیز این است که انسان خودش را از نظر درونی بسنجد و ببیند منشأ درونی غیبتش چیست. آیا به‌واقع برای دین دل می‌سوزاند و یا از خواهش‌های نفسانی خویش پیروی می‌کند و چون موقعیتی به دست آورده، عیب و نقص‌های دیگری را که مدت‌ها در دل نگه‌داشته است، بازمی‌گوید. در این صورت، او عقده دل خویش را باز کرده است و تبتش کسب رضای خدا نیست؛ پس اگر در مواردی، غیبت جایز هم باشد، باز انسان باید به درون خود مراجعه و خود را مقید کند تا اسیر هواهای نفسانی نشود و اعمال، گفتار و اهدافش فقط در جهت کسب رضای الاهی باشد.

۲. رفع و دفع منکر: اگر فقط با غیبت بتوان گناه یا منکر مهمی را دفع کرد، باید این کار را انجام داد؛ برای نمونه کسانی که در دین بدعت می‌گذارند، اگر یگانه راه جلوگیری از عمل ایشان که باعث منحرف شدن افراد از مسیر درست دین می‌شود، بیان نقایص و عیوب مربوط به رفتار ناشایست آن‌ها باشد، باید گفته شود.

۳. گواهی دادن نزد قاضی: اگر شخص برای دفع مفسده یا منگری، نقایص دیگری را نزد قاضی گواهی کند، کار حرامی انجام نداده است، و اگر قاضی هم شهادت بطلبد، هیچ اشکال شرعی بر طلب او وجود نخواهد داشت البته روشن است که مقصود از نقایص، آن دسته از نقیصه‌هایی است که به آن منکر مربوط بوده، در دفع آن مؤثر باشد.

۴. آگاهی دادن: اگر انسان در غیاب کسی در نفی کمال او سخنی بر زبان آورد، ولی قصد تنقیص او را نداشته باشد، این عمل او غیبت شمرده نمی‌شود؛ همانند نفی مهارت یک پزشک یا ضعیف بودن قدرت علمی یک مجتهد که در این حالت‌ها غیبت جایز است.

ریشه‌های درونی غیبت

در این بخش، به بررسی ریشه‌های درونی و اموری که سر منشأ غیبت هستند، پرداخته می‌شود. این امور عبارتند از:

۱. فرونشاندن خشم

برای فردی که از برادر مؤمنش خشمگین می‌شود و آتش غضب در درونش شراره می‌کشد، امکان پدید آمدن دو حالت وجود دارد: نخست آن‌که پشت سرش عیوب او را برشمرد و از این راه خشم خود را فرو نشاند و دیگر این‌که خشم خود را به صورت خشم و کینه و عقده فرو نشاند؛ ولی ریشه کن نکرده، هر جا مناسبتی پیش آید، عیوبش را به طور مستمر عنوان کند که هر دو حالت از رذایل است.

۲. همراهی بهمنشینان و دوستان

گاه انسان برای گرم کردن مجلس دوستانه و به گمان عقب نماندن از دیگران، زبان به غیبت می‌گشاید؛ مثل آن‌که در مجلسی دوستانه، یکی از دوستان غیبت می‌کند و در این بین، فردی که قصد غیبت نداشته، از ترس این‌که مبادا جمع او را نپذیرد، بحث را پی می‌گیرد و زبان خود را به غیبت می‌آلاید.

۳. خنثاکردن اثر

گاهی شخص برای پیشگیری یا خنثاکردن اثر حرفی که درباره او زده شده است، به غیبت آلوده می‌شود.

هرگاه انسان برای خنثاکردن اثر سخن کسی که می‌خواهد آبروی او را ببرد، یا برضد او شهادتی بدهد، پیش‌دستی کرده، نقایص و عیوب او را در غیابش عنوان کند، حتی اگر آن عیوب درست هم باشد، این فرد غیبت کرده است و اگر برای نفوذ کلامش به دروغ نیز

توسل جوید، به افتراء نیز دچار شده است.
روشن است که این مسأله نیز به کوچکی نفس انسان یا به ترس او بازمی‌گردد.

۴. توجیه یا رفع اِتهام

گاه فرد، عمل زشتی انجام داده یا به آن متهم شده است و برای توجیه یا رفع اِتهام، از برادر مؤمن خود غیبت می‌کند و او را به شرکت در این عمل زشت متهم می‌سازد یا حتی ارتکاب را فقط به او نسبت می‌دهد؛ به این ترتیب، عیبی دیگر بر عیب‌های خود می‌افزاید که این هم در ضعف نفس انسان ریشه دارد.

۵. کبر

گاهی شخص برای این که فضیلت خود را در مسأله‌ای اثبات کند، عیب برادر ایمانی‌اش را ذکر می‌کند.

او نقص‌های شخص دیگری را می‌گوید تا به صورت غیرمستقیم برتری خود را به رخ بکشد. این فرد به رذیلهٔ نفسانی کبر یا خودبزرگ‌بینی دچار است.

۶. حسد

کسی که به بیماری نفسانی حسد مبتلا است، از ستایش برادر مؤمنش ناراحت می‌شود؛ به همین دلیل عیوب او را منتشر می‌کند.

بی‌هنران، هنرمند را نتوانند که ببینند همچنان که سگان بازاری، سگ صید را. مَشغله برآرند و پیش آمدن نیارند؛ یعنی سَفله چون به هُنر با کسی برنیاید به خُبشش در پوستین افتد.

کند هر آینه غیبت، حسود کونه‌دست که در مقابله گنگش بود زبان مقال^۱

۷. مزاح و شوخی

گاهی غیبت جنبهٔ شهنوائی و لهوی دارد؛ مانند آن که شخصی در جمع دوستان، برای شوخی و خنده، نقایص برادر یا خواهر ایمانی خود را یادآور می‌شود. این از جمله رفتارهای

۱. سعدی: گلستان، باب ۸، حکایت ۴۷.

ناپسندی است که در نیروی درونی شهوت ریشه دارد و در باب شوخی و مزاح مورد گفت‌وگو است.

۸. تمسخر

گاه انسان برای استهزای دیگری به غیبت کردن او پرداخته، عیب‌هایش را فاش می‌سازد.

۹. دلسوزی بدون توجه

شخص غیبت‌کننده هنوز به آداب الاهی مؤدب نشده است؛ او دوست دارد در راه خدا قرار گیرد؛ ولی مسیر آن را نمی‌داند و به بیراهه می‌رود.

او با دیدن عیب مؤمنی، از روی دلسوزی به بازگفتن آن می‌پردازد؛ مانند آن‌که فردی خطای برادر مؤمنش را دیده یا متوجه نقصی در او، در بعد دینی یا ابعاد دیگر شده است و از روی دلسوزی، بی‌اختیار پشت‌سرش عیب‌های او را برمی‌شمرد. دلسوزی و ناراحتی او واقعی است و چه بسا اگر آن عیب را فاش نمی‌ساخت، پاداشی هم نصیب او می‌شد؛ ولی چون طرف صحبتش را معرفی کرده، ثوابش به عقاب تبدیل می‌شود؛ بنابراین در رحمت و شفقت و مهربانی هم باید معیار شرعی در نظر گرفته شود تا رحمت شخص مایه عذاب او نشود.

۱۰. خشم در راه حق

گاه انسان در برابر رفتار زشتی که از دیگری مشاهده می‌کند، چنان خشمگین می‌شود که ضمن اظهار نفرت از آن رفتار زشت، نام فرد انجام‌دهنده را نیز می‌آورد که در این جا هم او به غیبت دچار شده است؛ زیرا می‌توانست بدون بردن نام فرد، فقط تنفر خویش را از آن رفتار زشت اظهار کند. این خشم ستوده و پسندیده است، ولی غیبت نکوهیده و ناپسند است.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

أَصْلُ الْعِيْبَةِ يَنْتَوِيحُ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ: شَفَاءٌ غَيْظٍ وَ مُسَاعَدَةٌ قَوْمٍ وَ تَهْمَةٌ وَ تَصَدِيقٌ خَيْرٌ بِلَا كُفْهِهِ وَ سُوءٌ ظَنٌّ وَ حَسَدٌ

وَسُخْرِيَّةٍ وَتَعْجِبِ وَتَبْرُمِ وَتَزِينِ^۱

با این تفاسیر به خوبی روشن می‌شود که برای ایمن ماندن از عذاب الاهی باید از زبان به خوبی مراقبت کرد، همان‌گونه که امام صادق (ع) در ادامه سخن می‌فرماید:

فَإِنْ أَرَدْتَ السَّلَامَةَ فَادْكُرِ الْخَالِقَ لَا الْمَخْلُوقَ، فَيَصْبِرَ لَكَ مَكَانَ الْغَيْبَةِ عِبْرَةً وَ مَكَانَ الْإِثْمِ ثَوَابًا.^۲

اگر می‌خواهی سالم بمانی، خدا را یاد کن، نه خلق خدا را. آن وقت به جای این‌که غیبت کنی، عبرت می‌گیری و به جای گناه، ثواب می‌کنی.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۸، ح ۱۰۴۰۷.

۲. همان

پیامدهای زشت‌غیبت

غیبت، پیامدهای زشت و آزاردهنده‌ای برای غیبت‌شونده و غیبت‌کننده به‌بار خواهد آورد که آن‌ها را به دو دسته دنیایی و آخرتی تقسیم کرده‌اند.

الف پیامدهای زشت‌غیبت در دنیا

۱. ریختن آبرو و شکستن حریم: غیبت‌کننده با رفتار ناروایش آبروی دیگران را به خطر می‌اندازد؛ از این‌رو خداوند هم آبروی او را در معرض خطر قرار می‌دهد و او را در این دنیا رسوا می‌کند.

امام صادق (ع) فرمود:

لَا تُغْتَبُ فَتُغْتَبَ وَلَا تَحْفَرُ لِأَخِيكَ حُفْرَةً فَتَقَعَ فِيهَا.^۱

غیبت نکن که مورد غیبت واقع می‌شوی و برای برادرت گودالی نکن که خود در آن خواهی افتاد.

روایت به این معنا است که اگر از کسی غیبت کنند، از آن‌ها نیز غیبت خواهند کرد؛ چون وقتی غیبت‌کننده عیب و نقص دیگران را آشکار سازد، دیگران نیز درصدد رسوا کردن او برخواهند آمد.

رسول گرامی اسلام، حضرت محمد (ص) می‌فرماید:

يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُخْلِصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَلْمُؤُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَبِعَ عَوْرَاتِهِمْ تَبِعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَبِعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي بَيْتِهِ.^۲

ای کسانی که به زبان اسلام آورده‌اید و ایمان در دل‌های شما خالص و بی‌شائبه

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۷، ح ۱۶.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، ح ۲.

نشده است! مسلمانان را سرزنش، و اسرار آنها را دنبال نکنید. همانا کسی که عیب‌های مردم را بگوید، خداوند عیب‌های او را دنبال می‌کند، و هرکس خدا دنبال اسرار و عیوبش باشد، او را در خانه خودش رسوا می‌کند.

۲. ایجاد دشمنی: از آن‌جا که غیبت، آبروی مؤمنی را می‌ریزد، او را دشمن غیبت‌کننده می‌کند. همچنین دوستان کسی که از او غیبت شده، به غیبت‌کننده به دیده دشمنی می‌نگرند؛ هرچند دیدشان درباره کسی که نقضش بیان شده است نیز عوض شود؛ پس غیبت‌کننده، هم خشم پروردگار و هم خشم بندگان او را برمی‌انگیزد.

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا تَمُتُّكَ إِلَى اللَّهِ وَالنَّاسِ وَتُحِطُّ أَجْرَكَ.^۱

از غیبت بپرهیز؛ چون موجب می‌شود مورد خشم و دشمنی خدا و مردم قرارگیری و پاداشت نابود شود.

۳. سلب اعتماد: اگر انسان عیب برادر مؤمنش را بگوید، اعتماد دیگران را از او، و حتی از خودش سلب می‌کند؛ زیرا دیگران به این باور می‌رسند که او شخص مطمئنی نیست و اسرار اشخاص را فاش می‌سازد.

هر آن‌کو بَرَد نام مردم به عار تو خیر خود از وی توقع مدار

که اندر قفای تو گوید همان که پیش تو گفت از پس مردمان^۲

اگر حس اعتماد در افراد افزایش یابد، جامعه منسجم و یکپارچه می‌شود؛ درحالی‌که اگر غیبت در جامعه رشد کند، انسجام جامعه در معرض خطر قرار می‌گیرد.

۴. تبلیغ زشتی‌ها: از آن‌جا که غیبت، بیان عیب و نقص شخص یا بازگفتن کار زشت او در غیاب او است، با این رفتار، زشتی آن عمل ناپسند از بین می‌رود؛ چنان‌که اگر شنونده، در مقابل غیبت‌کننده سکوت اختیار کرده، عکس‌العملی نشان ندهد، باعث می‌شود او در انجام این کار جسارت و جرأت بیشتری یابد و زشتی غیبت را درک نکند، همچنین،

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۱، ح ۴۴۲۵.

۲. سعدی: بوستان.

زشتی و قبیحی که عمل بازگو شده، پیش از غیبت، نزد شنونده داشته است، شکسته یا دست کم ضعیف می شود.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^۱

هر کس درباره مؤمنی، آنچه [از عیب و نقص او را] که با چشم دیده یا با گوش شنیده است بازگوید، از کسانی است که خداوند عزوجل درباره آنان می فرماید: همانا کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در بین کسانی که ایمان آورده‌اند، منتشر شود، برای ایشان عذابی دردناک است؛

پس غیبت با پیامدهای زشتی چون سلب اعتماد و ایجاد دشمنی و کینه و ریختن آبرو، سلامت جامعه انسانی را در معرض خطر قرار داده، به نابودی می کشاند.

ب پیامدهای آخرتی و معنوی غیبت

۱ نابودکننده دین: غیبت موجب نابودی دین است.

پیامبر اکرم (ص) درباره غیبت می فرماید:

الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ.^۲

اثر غیبت در دین شخص مسلمان سریع‌تر از بیماری خوره^۳ است که وارد بدن می شود؛

یعنی غیبت، دین انسان را به سرعت از بین می برد.

۲. مانع پذیرش اعمال نیک: غیبت باعث می شود عمل و رفتار شایسته انسان تا چهل روز

مورد پذیرش درگاه احدیت قرار نگیرد. در روایات مکرر اشاره شده که وضو، نماز و روزه شخص غیبت‌کننده باطل است؛ البته مقصود از باطل بودن در این جا، بطلان فقهی نیست، به این معنا که عبادت فرد، انجام نشده است و به دلیل انجام ندادن فریضه، مورد

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۲.

۲. همان، ص ۳۵۶، ح ۱.

۳. نوعی بیماری که باعث نابودی اجزای بدن فرد مبتلا می شود.

توبیخ قرار گیرد؛ بلکه منظور، خالی بودن این رفتار از اثری است که اعمال صالح و رفتار شایسته باید روی فرد بگذارد. اعمال صالح، سازندهٔ سعادت و بهشت و بازدارنده از دوزخ و عذاب الهی هستند؛ اما در صورتی که بر روح انسان اثر نگذارند، مانع رفتن او به جهنم نمی‌شوند به این معنا که از ارتکاب گناهان جلوگیری نخواهند کرد و سازندهٔ روح انسان نخواهند بود.

رسول گرامی (ص) فرمود:

مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَ لَصِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ.^۱
 هرکس از مرد یا زن مسلمانی غیبت کند خداوند متعال نماز و روزه او را تا
 چهل شبانه‌روز نمی‌پذیرد مگر آنکه شخص غیبت‌شده، از آن فرد بگذرد.

مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُوجَزْ عَلَى صِيَامِهِ.^۲

کسی که در ماه رمضان از مسلمانی غیبت کند، پاداشی برای روزه‌اش به او داده نمی‌شود.

در روایت آمده است که روزی حضرت رسول دستور داد مسلمانان روزه بگیرند و بدون اجازهٔ او افطار نکنند. هنگام مغرب، همه برای افطار کردن از حضرت اجازه گرفتند. شخصی خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! دوتا از دختران من روزه گرفته‌اند، برای افطار کردن آن‌ها اجازه بفرمایید. حضرت پاسخ نداد. برای بار دوم درخواستش را تکرار کرد، باز هم از پیامبر چیزی نشنید. بار سوم حضرت فرمود: آن‌ها روزه نبودند. چگونه روزه بوده کسی که در این روز گوشت‌های مردم را خورده است. به آن‌ها بگو اگر روزه بوده‌اند، قی^۳ کنند. آن‌ها شروع به قی کردند و از دهانشان لخته‌های گوشت بیرون آمد؛ پس آن مرد نزد پیامبر بازگشت و ماجرا را گفت. پیامبر (ص) فرمود: سوگند به آن کسی که جان محمد در دست او است، اگر این لخته‌ها در شکم ایشان باقی

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۲۲، ح ۸۲۹۳.

۲. همان.

۳. بالا آوردن، استفراغ کردن.

می ماند، آتش آن‌ها را در بر می گرفت.^۱

هم چنین غیبت، نوراتیتی را که از وضو حاصل می شود، از بین می برد.

۳. انتقال نیکی‌ها: غیبت موجب انتقال نیکی‌های شخص غیبت‌کننده، به نامه اعمال

کسی که از او غیبت شده است، می شود.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

يُؤْتِي بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فَيَقُولُ إِلَهِي لَيْسَ هَذَا كِتَابِي
فَأَنِّي لَا أَرَى فِيهَا طَاعَتِي فَقَالَ إِنَّ رَبِّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسِي، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاِغْتِيَابِ النَّاسِ، ثُمَّ يُؤْتِي بِآخَرَ وَ
يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَرَى فِيهَا طَاعَاتٍ كَثِيرَةً فَيَقُولُ إِلَهِي مَا هَذَا كِتَابِي، فَأَنِّي مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ، فَيَقُولُ إِنَّ
فَلَانًا اغْتَابَكَ فَدَفَعْتُ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ.^۲

شخصی را روز قیامت به پیشگاه الهی می آورند و نامه عملش را به او می دهند. متوجه می شود از کارهای خوب او در نامه عملش خبری نیست. می گوید: خدایا! این نامه عمل من نیست. من در آن عبادت‌هایم را نمی بینم به او گفته می شود: خداوند هیچ‌گاه کار کسی را فراموش و عوض نمی کند. اعمال تو با غیبت کردن از بین رفته است، دیگری را می آورند و نامه عملش را به او می دهند. می بیند که خوبی‌های بسیاری در آن وجود دارد. می گوید: خدایا! من چنین طاعاتی را انجام نداده‌ام. به او گفته می شود: فلانی از تو غیبت کرد؛ در نتیجه حسنات او به تو رسید.

۴. تأخیر پاداش و تقدیم مجازات: حضرت صادق (ع) می فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (ع): الْمَغْتَابُ إِنْ تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ لَمْ يَتُبْ
فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ.^۳

خداوند متعالی بر موسی بن عمران (ع) وحی کرد: غیبت‌کننده اگر توبه کند [و
حالاتی بطلبد] آخر کسی است که وارد بهشت می شود و اگر موفق به توبه

۱. شهید ثانی: کشف‌الریبه، ص ۸.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹ ص ۱۲۱، ح ۱۰۴۱۸.

۳. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۷، ح ۴۸.

نشود، نخستین کسی است که وارد جهنم می‌شود.

۵. عذاب قبر (مجازات عالم‌برزخ): مجازات غیبت‌کننده پس از این دنیا، با ورود او به عالم برزخ آغاز می‌شود.

از ابن عباس روایت شده:

عَذَابُ الْقَبْرِ ثَلَاثَةٌ أَثَلَاثٌ، ثُلُثٌ لِلْعَمِيَّةِ وَ...^۱

عذاب قبر به سه بخش تقسیم می‌شود: یک سوم آن مربوط به غیبت است و....

۶. تجسم زشت در روز قیامت:

حضرت صادق (ع) از پدران معصومش (ع) چنین روایت می‌فرماید:

مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا... جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُفُوحُ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ أَنْتَنْ مِنَ الْحَقِيقَةِ يَنَادِي بِهٖ أَهْلُ الْمُؤَقَّبِ.^۲

کسی که از فرد مسلمانی غیبت کند، روز قیامت درحالی که از دهانش بویی بدتر

از بوی مردار به مشام می‌رسد، می‌آید که اهل محشر از آن اذیت می‌شوند.

هان که بویای دهانتان خالق است کی برد جان غیر آن کو صادق است

وای آن افسوسی‌ای کش بوی گیر باشد اندر گور، منکر یا نکیر

نه دهان دزدیدن امکان زان مهان نه دهان خوش کردن از دارو دهان^۳

۷. خروج از ولایت‌الاهی:

پیشوای ششم (ع) ضمن گفتاری طولانی فرمود:

وَمِنْ اغْتَابِهِ بِمَا فِيهِ فَهُوَ خَارِجٌ عَنِ وِلَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ.^۴

کسی که درباره آن چه در برادر مؤمنش هست، غیبت کند، از سرپرستی خدا

خارج و به حکومت (سرپرستی) شیطان وارد می‌شود.

پس غیبت در بُعد معنوی اش باعث می‌شود که به رشته دوستی میان خالق و مخلوق، ضربه

وارد شود. انسان وقتی تحت حکومت پروردگار باشد، همه اعمالش در محور

۱. همان، ج ۶، ص ۲۴۵، ح ۷۲.

۲. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲، حدیث ۱۶۳۱۲.

۳. مولوی: مثنوی معنوی، دفتر سوم، قصه خورندگان پیل‌بچه.

۴. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۵، ح ۱۶۳۱۹.

خواسته‌های خدا قرار می‌گیرد و رنگ الاهی می‌یابد؛ اما وقتی تحت حکومت و سرپرستی شیطان باشد، کارهایش رنگ شیطانی می‌گیرد و از اوج عظمت به حضيض ذلت سقوط می‌کند.

آثار زیبای ترک غیبت

تا این‌جا آثار و پیامدهای زشت غیبت بررسی شد تا انسان زیان‌های آن را بداند و برای ترک آن آماده شود؛ اما ترک این عمل، آثار زیبایی دارد که در روایات متعدّد به آن اشاره شده است.

حضرت صادق(ع) به هشام بن سالم فرمود:

أَنَّهُ لَا وَرَعَ أَنْفَعُ مِنْ تَجَنُّبِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَالْكَفِّ عَنِ أَدَى الْمُؤْمِنِينَ وَاغْتِيَابِهِمْ.^۱

هیچ «ورعی» سودمندتر از دوری از حرام‌های الاهی و بازداشتن نفس از «اذیت کردن مؤمنان و غیبت کردن از آنها»، نیست.

«ورع» در معنای عامش با «تقوا» یکی است و در معنای خاصش «ترک مشتبهات»^۲ است.

در تفسیر این روایت می‌توان گفت: اگر ترک غیبت، «ملکة» روح انسان شود، یکی از سودمندترین ورع‌ها را به دست خواهد آورد.

در روایات دیگری هم به صورت مطلق آمده است: «اگر انسان از زبان خود مراقبت کند و آبروی دیگران را نریزد، خداوند هم در قیامت از لغزش‌های او چشم می‌پوشد»، که غیبت نیز از مصادیق بارز این روایت است.

حضرت زین العابدین(ع) می‌فرماید:

مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۳

کسی که زبانش را از [ریختن] آبروی مردم بازدارد، خداوند در روز قیامت از گناهان او چشم می‌پوشد.

۱. کلینی: کافی، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۳۳۸.

۲. اموری که در آنها شبهة حرمت وجود دارد.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۱۴.

روایات دیگری هم نشان‌دهنده ارتباط مستقیم غیبت نکردن و ایمان هستند؛ یعنی این مطلب را بیان می‌کنند که اگر کسی زبانش را از بدگویی بازدارد، ایمانش پایدار می‌ماند. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ، سَلِمَ اللِّسَانُ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ فَلْيَفْعَلْ.^۱

ایمان بنده پایدار و پابرجا نمی‌ماند، مگر این‌که دلش پابرجا و پایدار بماند و دلش هم [در این راه ایمانی] پایدار نمی‌ماند، مگر زبانش پایدار بماند؛ پس کسی از شما که می‌تواند خدا را ملاقات کند درحالی‌که دستش به خون و اموال برادران مسلمانش آلوده نباشد و زبانش متعرض آبروی برادران ایمانی‌اش نشود، این کار را بکند.

روایاتی دیگر در باب صدقه وجود دارند که غیبت را هم در برمی‌گیرند؛ چراکه هر عضوی از اعضای بدن ما صدقه‌ای دارد و صدقه زبان، ترک گفتار زشت است که شامل خودداری از غیبت نیز می‌شود.

رسول خدا (ص) نیز می‌فرماید:

أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ.^۲

جلو زبانت را بگیر [و غیبت نکن] که همین [جلوگیری تو] صدقه‌ای است که با زبانت بر خویش می‌دهی.

در برخی روایات ترک غیبت برتر از بسیاری عبادت‌های مستحب شمرده شده است. حضرت (ص) در بیان دیگری فرمود:

تَرَكَ الْغَيْبَةَ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَشْرَةِ أَلْفِ رُكْعَةٍ تَطَوُّعًا.^۳

ترک غیبت نزد خداوند عزیز و بزرگ، از ده‌هزار رکعت نماز مستحبی، محبوب‌تر است.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۲، ح ۶۷.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۷.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۷، ح ۱۰۴۰۴.

الضَّائِمُ فِي عِبَادَةِ وَإِنْ كَانَ نَائِمًا عَلَى فِرَاشِهِ مَا لَمْ يَغْتَبِ مُسْلِمًا.^۱

کسی که روزه می‌گیرد، در حال عبادت است؛ اگر چه در بستر خویش خواب باشد؛ به شرط این که از برادر ایمانی‌اش غیبت نکند.

هر عضو را بدان که به تحقیق روزه‌ای است	تاروزه تاروزه بود نزد کردگار
اول نگاه‌دار نظر تاروخ چو گل	در چشم تو نیفکند از عشق خویش خار
دیگر ببند گوش ز هر ناشنودنی	کز گفت و گوی هرزه شود عقل تارومار
دیگر زبان خویش که جای ثنای او است	از غیبت و دروغ فروبند استوار ^۲

در روایت دیگری از رسول خدا (ص) چنین نقل شده است:

الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ أَنْتَظَرَ الصَّلَاةِ عِبَادَةً مَا لَمْ يُحَدِّثْ. - قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا يُحَدِّثُ؟ - قَالَ: الْإِغْتِيَابُ.^۳

نشستن داخل مسجد در انتظار نماز، عبادت است؛ به شرط این که فرد سخنی نگوید [و سکوت کند]. گفته شد: ای رسول خدا! منظور چه سخنی است؟ حضرت فرمود: «غیبت».

گاه ترک این رفتار ناپسند عامل ورود انسان به بهشت معرفی شده است.

سِتُّ خِصَالٍ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فِي وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ إِلَّا كَانَ ضَامِنًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ: رَجُلٌ يَتَّبِعُهُ أَنْ لَا يَغْتَابَ مُسْلِمًا فَإِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ كَانَ ضَامِنًا عَلَى اللَّهِ...^۴

شش خصلت است که هیچ مسلمانی با یکی از آنها نمی‌میرد، مگر آن که خداوند تعهد کند او را وارد بهشت کند: فردی که تبت او این باشد از برادر ایمانی‌اش غیبت نکند؛ پس اگر بر این تبت بمیرد، خداوند متعهد است او را وارد بهشت کند... .

ترک غیبت، خیر و نیکی در دنیا و آخرت را در پی خواهد داشت.

حضرت باقر (ع) فرمود: ما در کتاب حضرت علی (ع) این روایت را یافتیم که پیامبر

۱. صدوق: الفقیه، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۷۷۲.

۲. عطار: دیوان اشعار.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۱.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۷، ح ۱۰۴۰۵.

اکرم(ص) بر بالای منبر فرمود:

وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَرَجَائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلُقِهِ وَ
الْكُفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، هیچ‌گاه خیری در دنیا و آخرت نصیب مؤمنی نشد، مگر به سبب خوش‌گمانی‌اش به خدا و امیدواری به او و خوش‌اخلاقی و ترک غیبت درباره برادران ایمانی.

از سوی دیگر می‌فرماید:

وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَتَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَسُوءِ
خُلُقِهِ وَاغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ.^۲

سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، خداوند، هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار کیفر نمی‌کند، مگر به سبب بدگمانی‌اش به خدا و کوتاهی در امید به او و بداخلاقی و غیبت کردن از برادران ایمانی.

۱. کلینی: کافی، ج ۲ ص ۷۱، ح ۲.

۲. همان.

راه‌های درمان غیبت

دانشمندان اخلاق برای همهٔ بیماری‌های نفسانی، دو راه درمان را سفارش می‌کنند:

۱. راه علمی که خود شامل دو قسم: «اجمالی» و «تفصیلی» است.

۲. راه عملی.

در این گفتار، راه‌های درمان هرکدام از موارد غیبت، جداگانه بررسی می‌شود.

درمان علمی اجمالی غیبت

همان‌طور که در مباحث پیشین ذکر شد، عیب و نقصی که در غیاب برادر مؤمن گفته

می‌شود، دو جنبه دارد:

۱. مآتی (جسمی)

۲. معنوی (روحی).

۱. دربارهٔ «نقص جسمی» باید گفت: چون بیان کردن عیب و نقص برادر مؤمن و نکوهش او، مربوط به پدیده و آفرینش آفریدگار است، این رفتار به ناقص پنداشتن فعل آفریدگار برمی‌گردد؛ یعنی اگر از انسان مؤمنی به لحاظ جسمانی غیبت کند، در واقع آفرینش خداوند را مورد سؤال قرار داده است.

آگاهی از این نکته و تأمل و درنگ در آن، انسان را در کنار گذاشتن این رفتار ناپسند یاری می‌کند. غیبت‌کننده باید توجه کند که حقیقت رفتار ناشایست او، ایراد گرفتن بر خدا است.

۲. دربارهٔ «نقص روحی» می‌توان گفت: مبتلا بودن به نقایص روحی و رذایل اخلاقی برای مؤمن عیب است؛ ولی غیبت‌کننده باید توجه داشته باشد که آیا خود از آن عیب مبرا است؟! اگر او معتقد باشد که خود دارای هیچ عیبی نیست، با این رفتار، به عیبی بزرگ

دچار شده که همان غیبت کردن است.

به بد گفتن خلق چون دم زدی اگر راست گویی سخن هم، بدی^۱
کسی که بر درمان بیماری غیبت تصمیم گرفته است، باید بداند که به جای برشمردن
عیب دیگران، بهتر است به عیب‌های خود پردازد.

پیامبر گرامی (ص) می‌فرماید:

طُوبَى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.^۲

خوشا به حال کسی که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب مردم بازمی‌دارد.

حضرت علی (ع) نیز می‌فرماید:

طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ.^۳

خوشا به حال کسی که عیب و نقص خودش او را سرگرم کرده است تا به عیوب
دیگران نپردازد.

درمان علمی تفصیلی غیبت

غیبت، مرضی نفسانی است که از بیماری‌های دیگر درونی سرچشمه می‌گیرد؛ از این‌رو
غیبت‌کننده، در ابتدا باید ریشه‌یابی کند و دریابد که علت آلوده شدن او به این گناه
چیست. پس از ریشه‌یابی، باید ریشه را به‌طور کامل قطع کند تا غیبت از کردارش زدوده
شود.

باید توجه داشت که اصلاح روئایی کافی و مفید نیست. اگر فرد در چند مجلس هم بتواند
از انجام این کار خودداری کند، چون اصل مسأله در وجود او ریشه دوانده است، در جایی
دیگر جوانه زده و او را آلوده می‌سازد؛ ولی اگر ریشه قطع شود، ترک غیبت، قهری
می‌شود؛ یعنی نفس انسان، خودبه‌خود از غیبت جلوگیری می‌کند.

همان‌گونه که در بحث ریشه‌های درونی غیبت بیان شد، گاه انسان برای تبرئه خود از
رفتار ناشایستی که انجام داده، زبان به غیبت دیگران می‌گشاید در این‌جا باید توجه داشته

۱. سعدی: بوستان.

۲. کلینی: کافی، ج ۸، ص ۱۶۸، ح ۱۹۰.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۱۳۷.

باشد که اگر برای دوری از نکوهش مردم، عیب دیگران را مطرح کرده است، این احتمال وجود دارد که مردم سخن او را نپذیرند؛ در این صورت، او برای مصون ماندن از نکوهش خلق خدا، نکوهشی حتمی و قطعی را از سوی خدا، برای خود فراهم می‌سازد؛ درحالی‌که هیچ عاقلی برای کسب نفع احتمالی موهوم، ضرر قطعی نقد را متحمل نمی‌شود. از سویی چه بسا در این غیبت، نفع موهوم دنیایی به دست آید، درحالی‌که آن ضرر قطعی، معنوی است و با حقیقت سروکار دارد. همچنین توجیه رفتاری اشتباه به این شکل که «فلانی چنین کاری را کرد، من هم می‌کنم» خود جای پرسش دارد، و بیان این سخن، آوردن عذر بدتر از گناه است؛ چرا که نفس پیروی از عمل نادرست، خلاف است و با عمل خلافی مثل غیبت نمی‌توان خلاف گذشته را پوشاند.

مورد دیگری که سبب غیبت می‌شد، این بود که فرد، با بیان عیب دیگران، فضیلتی را برای خود اثبات کند و نشان دهد که خود فاقد عیب است. پرسشی که در این جا مطرح است و باید مورد توجه قرار گیرد، این است که چگونه می‌توان با بیان عیب دیگری، کمالی را برای خود اثبات کرد و آیا با این رفتار نادرست و عمل خلاف می‌توان فضیلتی به دست آورد؛ درحالی‌که ارزش واقعی و فضیلت حقیقی انسان، بهای او نزد خدا است و باید سعی کرد از آن فضیلت کاسته نشود؛ افزون بر این، چه بسا با غیبت دیگران، از ارزش غیبت‌کننده نزد آن‌ها کاسته و از او سلب اعتماد شود.

زبان کرد شخصی به غیبت دراز	بدو گفت داننده‌ای سرفراز
که یاد کسان پیش من بد مکن	مرا بدگمان در حق خود مکن
گرفتم ز تمکین او کم ببود	نخواهد به جاه تو اندر فزود ^۱

از دیگر ریشه‌هایی که برای غیبت بیان شد، همراهی با دوستان در نشست‌ها و مجالس بود. چنین فردی با غیبت کردن، در واقع رضای مخلوق را بر خشنودی پروردگار مقدم می‌دارد. در صورتی‌که افراد غیبت‌کننده در مجلس، انسان‌های عاقل، مؤمن، متدین و معتقد نیستند، آیا می‌توان رضای چنین افرادی را بر رضای خالق مقدم داشت؟

۱. سعدی: بوستان.

گاهی هم غیبت برای پیشگیری و خنثا کردن تأثیر سخنی که شاید درباره غیبت‌کننده زده شود، انجام می‌گیرد؛ در این صورت، انسان باید بیندیشد که چگونه می‌توان مطمئن شد عیوب او گفته شده است. از کجا معلوم که این احتمال موهوم نباشد؟ آیا بازگفتن عیوب دیگران، و وارد کردن خدشه بر شخصیت ایشان، فقط به دلیل احتمالی که غیبت‌کننده می‌دهد، دوراندهی است؟! افزون بر این، حتی نمی‌توان اطمینان داشت که دیگران، غیبتی را که می‌شنوند، بپذیرند یا به‌علت غیبت کردن او پی ببرند تا خواسته غیبت‌کننده برآورده شود؛ پس پایه این غیبت بر موهومات استوار است و از آن فقط زیان آخرتی نصیب انسان می‌شود.

درمان عملی غیبت

۱. نخستین راه عملی که برای جلوگیری از غیبت سفارش می‌شود این است که انسان پیش از گفتن هر سخنی، به «مشروع یا نامشروع بودن»، و «سود و زیان‌های دنیایی و آخرتی» آن توجه کند. اندیشه در سخن، پیش از بیان آن، مانع بسیاری از گناهان زبان می‌شود.
۲. انسان در معاشرت با دوستان یا شرکت در محافل، احتیاط بیشتری به خرج دهد؛ یعنی دوستانی را برگزیند که اهل غیبت نباشند، و در مجالسی شرکت کند که درباره دیگران سخن چینی نمی‌شود؛ زیرا شرکت در مجالسی که در آن غیبت می‌شود، خواه‌ناخواه بر روح انسان اثر می‌گذارد و از آن‌جا که شنیدن غیبت هم حرام است، باید در مسأله دوست‌یابی و صله رحم دقت بیشتری کرد.
۳. راه سوم، کمک خواستن از خدا است که این خود دوگونه است: نخست این‌که انسان به‌صورت کلی و در همه اوقات از خدا درخواست کمک و یاری کند تا به رذایل اخلاقی چون غیبت دچار نشود؛ همان‌گونه که در دعاها هم آمده است که «خدایا مرا از غیبت پناه ده»^۱. دوم در جایی که زمینه غیبت فراهم و آبروی فرد در خطر است و شرایط اقتضا می‌کند که شخص برای حفظ آبروی خود، از دیگران غیبت کرده، عیوب ایشان را آشکار سازد، در واپسین مرحله، با خدا باشد و از او بخواهد که آبرویش را حفظ کند و بگوید:

۱... وَأَعِذْنِي فِيهِ مِنَ الْعِيْبَةِ... (علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۴۳، ح ۲)

«خدایا! با تو معامله می‌کنم و برای تو از آبرویم می‌گذرم و آن را به تو می‌سپارم. تو خود آبروی مرا حفظ فرما»؛ چراکه خداوند بهتر از هر انسانی در حفظ و نگه‌داری حیثیت انسان‌ها، توانا است.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

الْعَيْبَةُ جَهْدُ الْعَاجِزِ^۱

غیبت تلاش انسان ناتوان است.

کسانی که قدرت و تکیه‌گاه داشته باشند (به‌ویژه از لحاظ معنوی) هرگز زبان به غیبت نمی‌آلایند.

فصل دوم

دروغ

همانا خداوند که نام او با شکوه و جلال باد برای بدی‌ها قفل‌هایی قرار داد و کلید بازگشایی آن‌ها را شراب مقرر فرمود و دروغ بدتر از شراب است.^۱
حضرت باقر(ع)

مقدمه

یکی از بیماری‌های مهم زبان که جامعه بزرگ بشر همیشه از آن آسیب دیده و رنج برده است، بیماری تباه‌کننده دروغ است.

دروغ از دو بُعد اخلاقی و فقهی قابل بررسی است؛ از این‌رو، هم مورد توجه دانشمندان اخلاق قرار گرفته، و هم فقیهان به بحث از آن پرداخته‌اند؛ اما از آن‌رو که محور اصلی این گفتار مباحث اخلاقی است، جنبه‌های اخلاقی این موضوع، بیشتر بررسی می‌شود؛ هرچند در خلال آن، از احکام فقهی و شرعی نیز سخن به میان خواهد آمد.
در بحث دروغ، به موضوعات ذیل پرداخته می‌شود:

۱. تعریف دروغ

۲. اقسام دروغ

۳. نکوهش دروغ از دید شرع و عقل

۴. ریشه‌های درونی دروغ

۵. پیامدهای زشت دروغ

۶. راه‌های درمان دروغ.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳.

تعریف دروغ

دروغ و واژه‌های معادل آن در زبان عربی، از قبیل «کذب» «افتراء»^۱ و «افک»^۲، به معنای خبر مخالف با واقع به کار می‌روند. دروغ در اصطلاح دانشمندان اخلاق و فقیهان و نزد عرف نیز به همین معنا است. راستی و صدق نیز که نقطه‌ی مقابل دروغ است به خبر مطابق با واقع تعریف شده است.

توجه به این نکته اهمیت دارد که «صدق و کذب» در اصل، صفات خبر هستند؛ از همین رو، گوینده‌ی خبر به اعتبار خبرهایش، به صفت دروغ‌گویی یا راست‌گویی متصف می‌شود. آن‌گاه که فردی خبر می‌دهد، چنان‌چه خبرش مطابق با واقع باشد، صادق، و اگر خبرش با واقع مخالف باشد، کاذب و دروغ‌گو خوانده می‌شود؛ بنابراین، راست و دروغ صفاتی هستند که اولاً و بالذات^۳ به خبر مربوطند، و ثانیاً و بالعرض^۴ با توجه به خبر، به گوینده خبر نسبت داده می‌شوند.

۱. از ریشه «فراء» به معنای دروغ ساختن و نسبت دروغین به کسی دادن به طوری که موجب ناخشنودی او شود.

۲. وارونه کردن خبر.

۳. «اولاً و بالذات» یعنی بدون هیچ‌گونه نسبت مجازی و غیر حقیقی.

۴. «ثانیاً و بالعرض» یعنی با در نظر گرفتن نسبتی مجازی و غیر حقیقی، اگرچه این مجاز نزد مردم آشکار نباشد.

اقسام دروغ

دانشمندان اخلاق و فقیهان با دید خاص دانش مربوط به خود، دروغ را به اقسامی تقسیم کرده‌اند. فقیهان به ظاهر رفتار نظر داشته، در تکاپو برای یافتن احکام رفتار گوناگون بشر هستند؛ درحالی‌که دانشمندان اخلاق به باطن عمل نظر داشته و به زوایای درونی عمل پرداخته‌اند.

اقسام دروغ از دید فقیهان

پیش از بیان اقسام و انواع دروغ از دید دانشمندان اخلاق، باید دانست که اسباب و وسایل انسان برای خبر دادن، متفاوت است؛ از این رو دروغ‌ها نیز گوناگون می‌شود. خارج کردن امواج و اصوات از دهان، یگانه راه خبر دادن نیست؛ پس دروغ گفتن نیز فقط به لفظ و گفتاری که از دهان بیرون می‌آید، محدود نمی‌شود؛ بلکه ممکن است به شیوه‌های دیگری همانند اشاره کردن با سر و دست و چشم یا نوشتن و نقش کردن مطالب غیر واقعی، صورت پذیرد که بنابر نظر فقیهان هر سه مورد حرام است.

اقسام دروغ از دید دانشمندان اخلاق

آنچه نزد فقیهان از آن بحث شده، دروغ‌های گفتاری، اشاره‌ای و نوشتاری است؛ اما از نظر دانشمندان اخلاق دروغ بر شش قسم است: ۱. دروغ در گفتار ۲. دروغ در تیت ۳. دروغ در عزم ۴. دروغ در وفا به عزم ۵. دروغ در اعمال ۶. دروغ در مقامات دین که بحثی معرفتی و عرفانی است.

۱. دروغ در گفتار: درباره دروغ در گفتار - همان‌گونه که پیش از این بیان شد - باید گفت: هر زمان انسان خبری مخالف با واقع را ابراز کند، به «دروغ در گفتار» دچار شده است؛ البته گاه انسان فقط در موقعیتی ویژه به دروغ روی می‌آورد و در مواقع دیگر، مطابق واقع

سخن می‌گوید، و گاه خبرهای مخالف واقع آن‌قدر از انسان به صورت گفتاری و نوشتاری و عملی سر می‌زند که دروغ‌گویی به شکل یک ویژگی و «ملکه»^۱ در او ظاهر می‌شود. در این حالت، فرد به خلق و خوی دروغ‌گویی مبتلا شده است. در این زمان، دروغ گفتن و خبرهای خلاف واقع دادن، رفتاری آسان می‌شود؛ به گونه‌ای که شخص، از رفتار زشت خود احساس نمی‌کند.

شخصی که به خوی دروغ‌گویی مبتلا می‌شود، قلم، زبان و رفتارش گرد محور دروغ می‌چرخد؛ اما افرادی که صفت دروغ‌گویی هنوز در وجودشان، ملکه نشده است، بلکه فقط بر اثر اضطرار و موقعیتی خاص، دروغ گفته‌اند، اگرچه ریشه این دروغ یکی از رذایل نفسانی است، مایه ناراحتی در وجودشان شده و خوشبختانه هنوز به خوی دروغ‌گویی دچار نشده‌اند؛ البته در روایات هر دو صورت آن نکوهش شده است.

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

لَا شَيْمَةَ أَقْبَحَ مِنَ الْكُذْبِ.^۲

هیچ عادت و خلقی زشت‌تر از دروغ نیست.

شَرُّ الْأَخْلَاقِ الْكُذْبُ وَ شَرُّ الشَّيْمِ الْكُذْبُ وَأَقْبَحُ الْخَلَائِقِ الْكُذْبُ.^۳

دروغ، بدترین خوی‌ها است.

لَيْسَ الْكُذْبُ مِنْ خَلَائِقِ الْإِسْلَامِ.^۴

دروغ از خلق و خواهی اسلامی نیست.

کسی که با دین پیوند معنوی، و ادعای مسلمانی دارد، هیچ‌گاه به صفت زشت دروغ‌گویی

دچار نمی‌شود. میان روح معنویت و خلق و خوی دروغ‌گویی ناسازگاری وجود دارد.

الْكَذْبُ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ.^۵

۱. خوی و خلق پایدار در روح انسان.

۲. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۰، ح ۴۳۸۳.

۳. همان، ح ۴۳۷۳ و ۴۳۷۵ و ۴۳۶۶.

۴. همان، ح ۴۳۷۹.

۵. همان، ص ۲۱۹، ح ۴۳۶۱.

دروغ ایمان را دور می‌کند.

این روایت از دروغ به صورت رفتار سخن می‌گوید؛ ولی در روایت پیشین، خلق و خوی دروغگویی مدّ نظر است؛ بنابراین، عمل دروغ اگرچه با یکی از رذایل نفسانی ارتباط دارد، آن‌گاه که به خوی و عادت طبیعی شخص تبدیل شود، زشت‌ترین ویژگی در وجود او می‌شود و همین خصلت با بُعد معنوی انسان ناسازگار است.

۲. دروغ در نیت: گاه انسان تصمیم می‌گیرد کار نیکویی از طاعات، عبادات یا هر امر خیر دیگری انجام دهد؛ اما نیت او بر انجام آن کار، فقط خداوند تبارک و تعالی نیست؛ بلکه تصمیم او در خواسته‌های نفسانی و غیرخدایی ریشه دارد. به عبارت دیگر، در نیت و قصدش، غیر از خداوند امر دیگری دخالت دارد که به این حالت «دروغ در نیت» گفته می‌شود. شایان ذکر است که بحث «ریا» نیز در همین جهت و مرتبط با همین موضوع مطرح می‌شود.

در مقوله ریا نیز دخالت غیرخدا در نیت و قصد شخص، برای انجام کارخیر مورد توجه قرار می‌گیرد که این نقطه مقابل خلوص نیت است؛ از این رو «ریا» از شاخه‌های «دروغ در نیت» به شمار می‌رود؛ البته ریا داخل کردن انسانی دیگر در نیت و قصد عبادت است به این معنا که انسان عمل خویش را برای جلب توجه هم‌نوعش انجام دهد؛ درحالی‌که «دروغ در نیت»، داخل کردن هر چیزی غیر از خدا در نیت عبادت است؛ مانند آن‌که کسی برای کاهش وزن روزه بگیرد و گمان کند که هم عبادت کرده و هم به خواسته دیگرش دست یافته است؛ پس «دروغ در نیت» معنایی گسترده‌تر از ریا دارد.

وقتی انسان به حالتی مبتلا شد که در نیت و قصدش برای عمل خیر، خواهش‌های نفسانی را دخالت داد، گرفتار «دروغ در نیت» شده است.

۳. دروغ در تصمیم و عزم: گاه انسان تصمیم می‌گیرد کار خیری از طاعات و عبادات را برای تقرّب به پروردگار انجام دهد؛ اما در همین تصمیم به دلیل وجود خللی، سستی می‌کند؛ از این رو صادق نیست؛ البته سرچشمه این تزلزل و تردید چیزی جز خواهش‌های نفسانی نیست. در این حالت او به «دروغ در عزم» دچار شده است.

این سستی و ضعف پیش آمده، با ادّعی او در تصمیم‌گیری‌اش منافی بوده است؛ از این‌رو او در تصمیم و عزم صادق نیست. به هر اندازه که این سستی و تزلزل وجود دارد، به همان اندازه شخص دروغگو است. همان‌گونه که در قسم پیشین، تیت صادقانه نبود، در این‌جا نیز عزم صادقانه نیست.

۴. دروغ در وفا به عزم: برخی از اعمال خیر باید در زمانی خاص و با حصول شرایطی ویژه انجام شود؛ مثل رفتن به حج که از واجبات است و باید در زمانی مشخص و پس از تحقق شرایطی خاص، مثل استطاعت مالی انجام شود یا روزه واجب که از عبادت‌ها و زمان آن ماه رمضان است و همین‌طور ادای حقوق واجب الهی که با پیداشدن شرایط خاص، باید به‌جا آورده شوند. حال گاهی شخص، پیش از حصول شرایط، بر انجام آن کار خیر مصمم شده، در تصمیم خویش، بسیار جدی و استوار است به این معنا که در تیت و عزمش دروغ راه ندارد؛ ولی به محض حصول آن شرایط، مانند پدید آمدن استطاعت و فرارسیدن زمان انجام تعهدات، خواهش‌های نفسانی از هر سو به او هجوم می‌آورد و بر او غلبه می‌کند تا آن‌جا که بر تمام تصمیم‌ها و پیمان‌ها، پشت کرده، آن‌ها را زیر پا می‌گذارد. در این حالت او به «دروغ در وفا به عزم» مبتلا شده است و در آن صادق نیست.

۵. دروغ در عمل: کذب در عمل به آن معنا است که انسان در ظاهر حالتی به خود بگیرد که گویای وجود صفتی در باطن او است؛ حال آن‌که از چنان صفتی برخوردار نیست؛ پس عدم هماهنگی حالت ظاهر با صفت باطنی را «کذب در عمل» می‌گویند؛ برای مثال، صفت «وقار و سکینه» از ملکات زیبای درونی و از صفات بسیار نیکوی انسانی است. حال، چنان‌چه فردی، بدون آن‌که از این صفت برخوردار باشد، نمای انسانی سنگین و باوقار را به خود بگیرد، به دروغ در عمل گرفتار شده است؛ زیرا رفتار او با آن‌چه در درونش یافت می‌شود، هماهنگی ندارد.

نمونه دیگر، انسانی است که در حال نماز، به‌ظاهر، چنان حالت خضوع و خشوعی به خود گرفته که گویا در عظمت پروردگار غرق است؛ حال آن‌که در باطن، از خدا غافل است. این، نشانه ابتلاش به دروغ در عمل است؛ البته باید دقت داشت که بدون شک،

«دروغ در عمل» با «ریا» که همان «دروغ در تبت» است، تفاوت دارد. «ریا» هنگامی که انسان، غیر خدا را در تبت عمل نیکویش شرکت دهد، پدید می‌آید، یعنی زمانی که برای نشان دادن رفتار نیکوی خود به دیگران، آن عمل را انجام دهد؛ حال آن که دروغ در عمل فقط به سبب عدم هماهنگی میان عمل و درون حاصل می‌شود؛ خواه هدف، نشان دادن به دیگران باشد یا چنین انگیزه‌ای در میان نباشد. چه بسا هنگامی که انسان تنها است نیز به صفتی تظاهر کند که در باطن و ضمیر او وجود ندارد. چنان نمازی با ظاهر خاضعانه می‌خواند که با باطنش هیچ‌گونه هماهنگی ندارد، خضوع در عمل، همیشه در رابطه‌ای مستقیم با خشوع درونی است؛ از این رو چون اعمال او با باطنش مطابق نیست، به دروغ در عمل مبتلا شده است؛ البته اگر در همین حال، انگیزه نشان دادن عمل به دیگران را نیز داشته باشد، به دروغ در تبت نیز دچار شده است.

۶. دروغ در مقامات دین و سلوک: انسان درباره مراحل حرکت به سوی خدا و مراتب معنوی و مقامات دین از قبیل ایمان، تقوا، توکل، رضا، تسلیم، خوف و رجاء، چه بسا بر این تصور باشد که به این مقامات دست یافته است؛ در حالی که این‌گونه نیست؛ زیرا هر یک از این مقامات پایه‌ها، حقیقت، پیامدها و سرانجامی دارد که دسترسی به آن‌ها بسیار مشکل است؛ اما برخی از افراد خود را در آن مقامات تصور می‌کنند؛^۱ مانند آن که حقیقت مقام

۱. عطار نیشابوری در منطق‌الطیر از عاشقی حکایت می‌کند که خفته بود و معشوق بر او عیب گرفت که اگر عاشقی،

چرا در خوابی؟ خواب را با دیده عاشق چه کار؟

عاشقی از فرط عشق آشفته بود
رفت معشوقش به بالینش فراز
رقعه‌ای بنبشت چست و لایق او
عاشقش از خواب چون بیدار شد
این نوشته بود کای مرد خموش
ور تو مرد زاهدی، شب‌زنده باش
ور تو هستی مرد عاشق، شرم دار
مرد عاشق باد پیماید به روز
چون تو نه اینی نه آن، ای بی‌فروغ
گر بختند عاشقی جز در کفن

بر سر خاکی بزاری خفته بود
دید او را خفته وز خود رفته باز
بست آن بر آستین عاشق او
رقعه بر خواند و برو خون‌بار شد
خیز اگر بازارگانی سیم گوش
بندگی کن تا به روز و بنده باش
خواب را با دیده عاشق چه کار
شب همه مهتاب پیماید زسوز
می مزن در عشق ما لاف دروغ
عاشقش گویم، ولی بر خویشتن
(ادامه در صفحه بعد)

«خوف» در انسان وجود ندارد و لوازم و آثار آن در او دیده نمی‌شود؛ اما او خود را «خائف» می‌پندارد؛ بنابراین او نیز به دروغ مبتلا است.

مبدأ و خاستگاه خوف و بیم در انسان، همان ایمان است. تا ایمان نباشد، بیم و خوف نیز نخواهد بود. همچنین حقیقت بیم و خوف نوعی درد درونی و روحی است که انسان را از درون می‌سوزاند. هنگامی که این حقیقت در درون انسان پدید آید، پیامدهای آن بر روح، و چه بسا بر پیکره ظاهری انسان نیز آشکار می‌شود. پدیدگی رنگ و عوض شدن چهره و برهم‌ریختگی سلسله افکار هنگام پدید آمدن خوف را می‌توان بخشی از این آثار دانست و سرانجام آن، وارد شدن به مرحله عمل است. لرزش اندام اولیاءالله هنگام برپایی نماز، و پدیدگی رنگ چهره امام حسن مجتبی (ع) هنگام وضو ساختن، از آثار همین خوف و بیم است که سرانجام، فرمان‌برداری و اطاعت، و پرهیز از گناهان و تباهی‌ها را در پی دارد.

مولای متقیان، امیرمؤمنان علی (ع) بارها می‌فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ كُلَّ زَاغٍ طَالِبٌ وَكُلُّ خَائِفٍ هَارِبٌ.^۱

از دروغ بپرهیزید. به درستی که هر امیدواری خواهان [پاداش الهی] است و هر بیمناکی فراری [از عذاب الهی].

چنانچه در دل انسان بیم و خوف باشد، از گناهان پرهیز خواهد کرد. انسان چه بسا در «رجاء» که یکی دیگر از مقامات معنوی است، نیز به دروغ مبتلا شود.

(ادامه از صفحه قبل)

چون تو در عشق از سر جهل آمدی
سعدی شیرازی هم در دیوان اشعارش یک‌سونگری و توحید در محبت، و بی‌خبری از اغیار، و نهراسیدن از خطرات را از پیامدهای عشق و محبت به خدا دانسته، به لاف‌زنان وادی محبت خطاب می‌کند:

خواب خوش بادت که نااهل آمدی	چون تو در عشق از سر جهل آمدی
دروغ گفت‌گر از خویشتن خبر دارد	که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق
که از صفای درون با یکی نظر دارد	اگر نظر به دو عالم کند حرامش باد
نه عاشق است که اندیشه از خطر دارد	گر از مقابله شیر آید از عقب شمشیر
به غیر دوست نشاید که دیده بردارد	وگر بهشت مصور کنند عارف را
که جز تو در همه عالم کسی دگر دارد	نظر به روی تو انداختن حرامش باد

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۲۱.

سرور پرهیزکاران علی (ع) می فرماید:

يَدْعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يُرْجُو اللَّهُ كَذَبَ وَالْعَظِيمُ مَا بِاللَّهِ لَا يَتَّبِعُنَّ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ.

به گمان خویش ادعا می کند که به خداوند امیدوار است. سوگند به خدای بزرگ! دروغ می گوید. چگونه است حال او که امیدش به خدا در کردارش نمایان نیست.

این، همان دروغ در مقام «رجاء» است؛ سپس می فرماید:

فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاءُهُ فِي عَمَلِهِ...

پس هر که امیدوار است، امید او، از کردارش پیدا است و در اعمالش شناسایی می شود.

کسی که اهل «رجاء» است، هیچ گاه واجباتش را ترک نمی کند و به دیگران دل نمی بندد؛ اما به راحتی می توان شاهد بود که بیم از خدا و امیدواری به خدا در انسان ها محکم و پابرجا نیست؛ درحالی که بیم های مادی و بشری، قوی و محکم در جای خود قرار دارند. حضرت در ادامه می فرماید:

يُرْجُو اللَّهُ فِي الْكَبِيرِ وَيُرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ.^۱

در چیزهای بزرگ، به خدا امید دارد؛ اما در چیزهای کوچک به بندگان خدا امیدوار است.

این، همان مرتبه دروغ در مقامات دین است که گریبان گیر شخص شده است.

۱. صبحی صالح: نهج البلاغه، ص ۲۲۵، خطبه ۱۶۰.

نکوهش دروغ از دید شرع و عقل

هر انسانی از این‌که به او دروغ گفته شود، ناخشنود می‌شود و احساس بی‌زاری می‌کند و این بهترین گواه بر آن است که سرشت پاک بشری از این عمل تنفر داشته، از آن می‌پرهیزد. طبیعت و فطرت انسانی با دروغ ناسازگار بوده، در برابر این عمل نوعی مقاومت و بازدارندگی از خود نشان می‌دهد که از آن با عنوان «قبیح عقلی» یاد می‌شود.

حضرت موسی بن جعفر (ع) در همین باره به هشام خطاب می‌کند:

يَا هِشَامُ الْعَاقِلُ لَا يَكْذِبُ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ.^۱

ای هشام! شخص عاقل هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوید؛ اگرچه هوای نفسش در آن دروغ باشد.

شخصی که هنوز سلامت سرشت و پاکی نهاد دارد و عقلش در بند اوهام و خواسته‌های نفسانی نیست، از دروغ‌گویی بیزار است.

دروغ، پیامدهایی را نیز در پی خواهد داشت که عقل آن‌ها را زشت و ناپسند می‌شمرد. از این میان می‌توان به «اغراء به جهل» که همان «قرار دادن شخص در راهی خلاف واقع» است، اشاره کرد. این پیامد، نوعی خیانت است؛ به همین سبب عقل از آن بی‌زاری می‌جوید.

امیر مؤمنان علی (ع) در همین زمینه می‌فرماید:

الْكُذْبُ مَهَانَةٌ وَ خِيَانَةٌ.^۲

دروغ، پستی و خیانت است.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸، ح ۱۰۲۹۶.

۲. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۰، ح ۴۳۹۴.

زشتی در آیات قرآنی نیز نکوهش شده است؛ آن جا که خداوند می‌فرماید:

أِنَّمَا يَفْتَرِي الْكٰذِبُ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُ بِآيٰتِ اللّٰهِ.^۱

همانا آن‌ها که به آیات خداوند ایمان نیاورده‌اند، نسبت دروغ می‌دهند.

إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰذِبٌ كَفَّارٌ.^۲

به درستی که خداوند دروغگوی کفران‌کننده را هدایت نمی‌کند.

حضرت باقر(ع) در بیان زشتی دروغ، ضمن مقایسه آن با دیگر پلیدی‌ها فرمود:

إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبَ شَرُّ مِنَ الشَّرَابِ.^۳

خداوند عزوجل برای بدی‌ها قفل‌هایی قرار داد که کلید بازگشایی این قفل‌ها

همانا شراب است، و دروغ از شراب بدتر است.

امیر مؤمنان علی(ع) نیز فرموده است:

أَوْضَأَنِي رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) حِينَ زَوَّجَنِي فَاطِمَةَ (س) فَقَالَ إِنِّي كَذِبٌ فَإِنَّهُ يُسْوَدُ الْوَجْهَ وَ عَلَيْكَ بِالصُّدُقِ

فَأِنَّهُ مُبَارَكٌ وَ الْكَذِبُ سُؤْمٌ.^۴

پیامبر اکرم(ص) هنگام ازدواج من با فاطمه(س) فرمود: از دروغ بپرهیز که

چهره را سیاه می‌کند، و بر تو باد راستی که مبارک است، و دروغ، شرمندگی

است.

از رسول اکرم(ص) نیز نقل شده است:

اجْتَنِبُوا الْكٰذِبَ وَ اِنْ رَأَيْتُمْ فِيهِ النَّجَاةَ فَاِنَّ فِيْهِ الْهَلٰكَةَ.^۵

از دروغ بپرهیزید؛ اگرچه در آن راه نجات خود را ببینید؛ پس همانا در آن

چیزی جز نابودی نیست.

آیات و روایات به خوبی نشان می‌دهد دروغ - همان‌گونه که از سوی عقل مورد

۱. نحل (۱۶): ۱۰۵.

۲. الزمر (۳۹): ۳.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸، ح ۱۰۲۹۸.

۵. همان، ح ۱۰۳۰۱.

نکوهش قرار گرفته - از نظر شرع نیز فعلی حرام و سرزنش شده است.
بنابر عقیده و نظر فقیهان، دروغ، هم از دید عقل و هم از دید شرع، عملی زشت و ناشایست است و دلیل‌های چهارگانه، یعنی «قرآن» «سنت معصومان(ع)» «اجماع و اتفاق نظر فقیهان» و «عقل»، حرمت آنرا ثابت می‌کند.
بیشتر فقیهان معتقدند که حرمت دروغ به اندازه‌ای آشکار است که از جمله «ضروریات»^۱ به‌شمار آمده و به دلیل نیاز ندارد.

همان‌گونه که وجوب نماز و روزه از ضروریات دین است، حرمت دروغ نیز از ضروریات دین به‌شمار می‌رود و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست؛ البته حکم حرمت، فقط به برخی از اقسام دروغ در تقسیم دانشمندان اخلاق مربوط می‌شود و برخی دیگر از آن‌ها حرام نیستند؛ اگرچه تمام اقسام دروغ از دید دانش اخلاق، ناپسند و نازیب‌اند؛ چنان‌که تمام اقسام دروغ در تقسیم فقیهان، حرامند.
از آن‌جا که محور اصلی این گفتار، مباحث اخلاقی است، توجه به برخی نکات اهمیّت دارد که از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف. دروغ‌گویی بدون شنونده

همان‌طور که پیش از این اشاره شده، دروغ به معنای دادن خبر مخالف با واقع است. حال چنان‌چه شخصی در تنهایی و پنهانی و بدون داشتن مخاطب یا با وجود مخاطبی ناشنوا و گنگ که حرف‌های او را نمی‌شنود یا زبانش را متوجه نمی‌شود، دروغ بگوید، مرتکب عمل دروغ شده است؛ اما چون «خبر دادن»، قید حرمت دروغ است، و در وضعیّت موجود، به دلیل نبودن شنونده، هیچ جنبه اخباری وجود ندارد، از دید فقیهان، عمل حرامی انجام نشده؛ ولی از بُعد اخلاقی رفتاری انجام گرفته است که باعث تنزل روحیات والای انسانی می‌شود.

ب. خبر دادن از امور غیر قطعی

یکی از مهم‌ترین مسائل این گفتار، به خبر دادن از امور مشکوک مربوط می‌شود. هرگاه

۱. اموری که آشکار بوده، به دلیل نیاز ندارد.

انسان از چیزی که به آن آگاهی ندارد، خبر دهد، از دید شرع و عقل مرتکب رفتاری نادرست شده است؛ زیرا چنانچه خبر او با واقعیت مطابقت کند مشکلی پدید نمی‌آید؛^۱ اما اگر با واقعیت مطابقت نکند، مرتکب عملی حرام شده و مستحق مجازات است؛ بنابراین، عقل انسان، چنانچه یکی از دو احتمال خبر دادن را حرام بداند، به حکم «لزوم دفع ضرر محتمل»^۲، آن را جایز نمی‌شمارد؛ به‌طور مثال اگر دو کاسه وجود داشته باشد که در یکی سمی مهلک، و در دیگری آب گوارا باشد، اما انسان نداند کدام زهر و کدام آب گوارا است، به حکم عقل خویش، از هر دو پرهیز می‌کند.

از بُعد شرعی، روایات بسیاری وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

لَيْسَ لَكَ أَنْ تَكَلَّمَ بِمَا شِئْتَ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ».^۳

حق نداری هرچه را بخواهی، بگویی؛ زیرا خداوند با عزت و شکوه می‌فرماید:

«از آن چه آگاهی نداری، پیروی نکن.»

هشام بن سالم می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: حق خداوند بر بندگانش چیست؟

امام (ع) فرمود:

أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَ يَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدُّوا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ.^۴

آن چه را که می‌دانند بگویند و [زبان را] از آن چه نمی‌دانند، نگاه دارند؛ پس اگر

این کار را کردند، حق خدا را به جای آورده‌اند.

حضرت با بیانی دیگر فرمود:

إِذَا سُئِلَ رَجُلٌ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ فَلْيَقُلْ: «لَا أَدْرِي» وَلَا يَقُلْ: «اللَّهُ أَعْلَمُ» فَيُوقِعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا.^۵

زمانی که از کسی درباره چیزی که نمی‌داند پرسش شود، باید بگوید «نمی‌دانم»،

۱. در ظاهر به دلیل بی‌احتیاطی، فقط عقل او را سرزنش می‌کند.

۲. «لزوم دفع ضرر محتمل» از احکام عقل عملی بشر است که او را از رفتاری که احتمال زیان در آن باشد، باز می‌دارد.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۲، ح ۲۰۲۲۵.

۴. کلینی: کافی، ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۲.

۵. همان، ج ۱، ص ۴۳، ح ۶.

و نگوید «خدا داناتر است» تا سؤال کننده را به شک و شبهه بیاندازد. روایات بسیار دیگری نیز در این باره وجود دارد که از مجال این گفتار خارج است. امور مشکوکی که انسان از آن‌ها خبر می‌دهد، به دو گروه تقسیم می‌شود: دسته اول قضایایی هستند که انسان حالت و موقعیت پیشین آن‌ها را می‌داند؛ مانند این که شخصی به سفر رفته است و از دوستش می‌پرسند: آیا او بازگشته یا نه؟ آن شخص می‌داند که او به سفر رفته؛ ولی نمی‌داند که بازگشته یا نه؛ با این حال، پاسخ می‌دهد: نه. دسته دوم، قضایایی هستند که انسان از موقعیت گذشته آن‌ها هم آگاهی ندارد؛ مانند آن که شخص از سفر رفتن دوستش آگاه نیست و فقط برای پاسخ دادن به پرسش، نظر خود را می‌گوید. در هر دو مورد، جواب شخص، غیرمجاز و غیراخلاقی است.

برخی از فقیهان در این جا بسیار دقیق‌تر می‌نگرند و معتقدند که انسان تا به راست بودن خبری یقین نیافته، به بیان آن مجاز نیست، و فقط آن هنگام که به راستی آن یقین کرد می‌تواند آن را بیان کند. آن‌ها اعتقاد دارند که راست گفتن واجب است؛ البته این بدان معنا نیست که انسان موظف باشد هر مطلب راستی را بگوید؛ بلکه اگر بخواهد چیزی بگوید، باید راست بگوید.

آیا دروغ از گناهان بزرگ است؟

در باره کوچک بودن یا بزرگ بودن گناه دروغ، روایات فراوانی وجود دارد. در برخی از آن‌ها، به ویژه در بخش شمارش گناهان بزرگ، دروغ گناه بزرگ دانسته شده است؛ چنان که فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) نقل می‌کند که حضرت در نامه‌ای به مأمون گناهان بزرگ را برشمرده، دروغ را نیز یکی از آن‌ها معرفی کرد.^۱

فقیهان همه اقسام دروغ را جزو گناهان بزرگ نمی‌شمرند؛ بلکه برخی از اقسام دروغ، مانند دروغ بستن بر خدا و پیامبر(ص) و پیشوایان معصوم(ع)، گواهی و شهادت دروغ، قسم دروغ و تهمت زدن را به صورت مسلم، از گناهان بزرگ به شمار آورده‌اند.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۲۹، ح ۲۰۶۶۰.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

الْكُذْبُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْأَوْصِيَاءِ (ع) مِنَ الْكَبَائِرِ.^۱

دروغ بستن به خدا، پیامبر و امامان از گناهان بزرگ است.

فقیهان در باب «مُبطلات روزه»^۲ می‌گویند: دروغ بستن به خدا، پیامبر و امامان(ع)

نه تنها روزه را باطل می‌کند، بلکه «کفاره جمع»^۳ نیز دارد.

نکته‌ای که باید بدان توجه شود، این است که بزرگ یا کوچک بودن گناه دروغ، به میزان پیامدهای آن ارتباط ندارد. چه بسا از یک دروغ مفسده‌ای بزرگ پدید آید؛ اما از گناهان بزرگ به‌شمار نرود و برعکس، یک دروغ، مفسده‌ای کوچک به‌بار آورد، اما از گناهان بزرگ شمرده شود.

میزان غیرواقعی بودن دروغ نیز در بزرگ یا کوچک بودن گناه آن، نقشی ندارد؛ البته اصرار ورزیدن بر گناهان کوچک آن‌ها را به گناهانی بزرگ تبدیل می‌کند. فقیه بزرگ شیعی، شیخ‌انصاری(ره)، توبه نکردن از گناه را هرچند تکراری در آن نباشد، اصرار بر گناه به‌شمار آورده، آن‌را موجب بزرگ شدن گناه می‌داند.^۴

عبدالله بن حجاج می‌گوید: از حضرت صادق(ع) پرسیدم: آیا «کذاب» کسی است که

درباره چیزی دروغ می‌گوید؟

حضرت در پاسخ فرمود:

لَا، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْهُ وَلَكِنَّ الْمَطْبُوعَ عَلَى الْكُذْبِ.^۵

نه، هیچ‌کس [جز معصومان] وجود ندارد که خلافتی نگوید. کذاب کسی است

که طبع و سرشتش دروغ‌گویی شده است.

ابی‌بصیر می‌گوید: از حضرت صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود:

۱. همان، ج ۱۲، ص ۲۴۹، ح ۱۶۲۲۴.

۲. کارهایی که موجب باطل شدن روزه می‌شوند.

۳. جمع هر سه نوع کفاره‌ای که برای ابطال عمدی روزه در نظر گرفته شده است.

۴. شیخ‌انصاری: مکاسب محرمة، فصل کذب.

۵. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۲.

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ مِنَ الْكَاذِبِينَ فَإِذَا كَذَبَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كَذَبٌ وَفَجْرٌ.^۱

همانا بنده دروغ می‌گوید تا جایی که در شمار دروغ‌گویان نوشته می‌شود؛ پس هنگامی که دروغ می‌گوید، خداوند عزوجل می‌فرماید: دروغ گفت و ستمکار شد.

از امیر مؤمنان علی (ع) چنین نقل شده است:

مَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ يَكْذِبُ حَتَّى يُقَالَ كَذَبٌ وَفَجْرٌ.^۲

برخی از شما آن‌قدر دروغ می‌گویند تا این‌که گفته می‌شود: دروغ گفت و فاجر شد.

باتوجه به این‌که هر گناهی موجب «فسق»، و از بین برنده «عدالت» نیست - چرا که گناهان کوچک به عدالت زیان نمی‌رساند - از این احادیث چنین برداشت می‌شود که اگر شخصی طبع دروغ‌گویی بیابد، «فاجر و فاسق» می‌شود.

اصرار بر دروغ‌هایی که از گناهان کوچک به‌شمار می‌روند، و تکرار آن‌ها، بیماری درونی به‌شمار می‌رود که به‌تدریج بر صفحه روح و نفس انسان اثر گذاشته، آرام‌آرام به «ملکه»^۳ در وجود شخص تبدیل می‌شود تا به آن‌جا که به‌سختی می‌تواند راست بگوید. پیدا شدن چنین «طبیعت ثانویه‌ای»^۴ در انسان، بعد معنوی او را ضعیف، و ایمانش را نابود می‌کند. در چنین حالی، فسق و فجور، جایگزین ایمان و معنویت می‌شود.

موارد جواز دروغ

آیا دروغ در هر زمان و با هر وضعیتی حرام است و از گناهان به‌شمار می‌رود یا در برخی موارد حرام نبوده، مجاز است؟

این بخش از گفتار، به بحث از جایز بودن برخی اقسام دروغ اختصاص دارد؛ البته گفت‌وگو درباره این‌که چه دروغ‌هایی جایز است، یا گفتن دروغ در چه مواردی اشکال

۱. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۵، ح ۱۶۲۱۳.

۲. همان، ص ۲۵۰، ح ۱۶۲۲۷.

۳. صفت درونی پایدار.

۴. سرشتی که با سرشت اصیل بشری متفاوت است.

ندارد، بحثی است که هم فقیهان و هم دانشمندان اخلاق به آن توجه ویژه‌ای دارند. این موارد عبارتند از:

۱. وجوه ضرورت: ناچاری و ضرورت، از موارد مهمی است که از دید فقیهان، دروغ گفتن را جایز می‌کند؛ البته مجاز شدن رفتار ممنوع به سبب ضرورت، فقط به دروغ اختصاص ندارد؛ برای نمونه آن‌جا که راه مداوای بیمار به استفاده از خوردنی‌ها یا آشامیدن‌های حرام منحصر باشد، استفاده به میزان ضرورت جایز است. همچنین اگرچه خوردن گوشت حیوان مرده که ذبح شرعی نشده باشد، حرام است، در حال ضرورت، و ترس از مردن به علت شدت گرسنگی و نبودن هیچ خوردنی دیگر، به مقدار لازم جایز شمرده شده است.

فقیهان می‌گویند: ضرورت‌ها امور ممنوع را مجاز می‌سازد؛^۱ البته باید توجه داشت که اگرچه اضطرار، دروغ را مجاز، و حرمت آن را برطرف می‌کند، به معنای تغییر حقیقت ناپسند دروغ نیست؛ بلکه «قبیح عقلی» دروغ همچنان پابرجا است و برطرف نخواهد شد؛ اما آن‌جا که شرع و عقل، انسان را به یکی از دو رفتار «ناپسند» و «ناپسندتر» ناگزیر بینند، بر لزوم به جای آوردن رفتار «ناپسند» حکم می‌کنند.

همچنین زمانی که انسان بین دو امر ممنوع یا بین انتخاب «بد» و «بدتر» قرار گیرد، شرع و عقل، به انتخاب «بد» حکم می‌کنند و این به آن معنا نیست که «بد»، خوب می‌شود؛ بلکه عقل انسان، «بد» را همیشه «بد» می‌داند و از این رو به انجام آن حکم می‌کند، که چاره مناسب‌تری جز انجام آن ندارد؛ اما اگر راهی برای گریز از هر دو امر «ناپسند» و «ناپسندتر» یافت شود، شرع و عقل، به پیمودن آن راه، و دوری از «ناپسند» و «ناپسندتر» حکم می‌کنند؛ به همین دلیل، اگرچه دروغ گفتن از دید شرع برای دفع ضرر جایز است، چنانچه راهی وجود داشته باشد که هم دفع ضرر کند و هم انسان را از دروغ‌گویی بازدارد، باید انجام گیرد و در این‌جا است که مسأله «توریه» مطرح می‌شود.

نکته دیگر آن‌که جواز دروغ تا زمان بقای اضطرار باقی است و به محض رفع

۱. الضَّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ.

ضرورت، از بین می‌رود. همچنین حکم جواز، به اندازه برطرف کردن ضرورت است به این معنا که شخص با وجود ضرورت نمی‌تواند به هر میزان که خواست و توانست دروغ بگوید؛ زیرا ضرورت‌ها جواز عبور برای پا گذاشتن به وادی فساد نیستند؛ بنابراین به بهانه هر ضرری نمی‌توان دروغ گفت.

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

عَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْتِيَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكُذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ.^۱

نشانه ایمان آن است که راستی زیان‌رساننده به تو را بر دروغی که به تو نفع می‌رساند مقدم داری.

بنابراین دروغ هنگامی که اضطراری وجود داشته باشد و راهی برای «توریه» نباشد فقط به اندازه دفع ضرر جایز است.

حضرت رضا(ع) می‌فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ لِيُضِدَّقَ عَلَى أَخِيهِ فَيَنَالَهُ عَنَّتْ مِنْ صِدْقِهِ فَيَكُونُ كَنَابًا عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُذِبُ عَلَى أَخِيهِ يُرِيدُ بِهِ نَفْعَهُ فَيَكُونُ عِنْدَ اللَّهِ صَادِقًا.^۲

همانا شخصی در حق برادر مسلمانش سخن راستی می‌گوید که با این گفتار، او را گرفتار می‌کند؛ پس نزد خدا از دروغ‌گویان است و همانا شخصی در حق برادر مسلمانش دروغی می‌گوید که با آن دروغ، از او دفع ضرر می‌کند؛ پس نزد خداوند از راست‌گویان است.

در حال نبرد مسلمانان با کافران، گرچه فتوای صریحی وجود ندارد، از ظاهر برخی روایات چنین به دست می‌آید که دروغ گفتن با وجود اضطرار و البته فقط به اندازه نیاز، بی‌اشکال است. اگر هنگام جنگ، دروغی بتواند مسلمانان را از تنگنا برهاند و مایه پیروزی آنها شود، اشکال ندارد.

۱. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۵، ح ۱۶۲۳۹.

۲. همان، ح ۱۶۲۳۸.

از حضرت صادق(ع) روایت شده است:

كُلُّ كَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ يَوْمَ الْأَكْذَابِ فِي ثَلَاثَةِ رَجُلٍ كَانَتْ فِي حَرْبِهِ وَهُوَ مَوْضِعٌ عَنْهُ...^۱

در روز قیامت، گوینده هر دروغی بازخواست می‌شود، جز از سه مورد:

۱. شخصی که در حال جنگ، [دشمن را] فریب دهد، این دروغ از او برداشته می‌شود....

توجه به این نکته ضرورت دارد که منظور از جنگ در این روایت، همان جنگ گرم و نبرد رویاروی است، نه آنچه امروزه با عنوان جنگ‌های سرد و تبلیغاتی معروف شده است. از ظاهر حدیث برمی‌آید که «کید» به معنای فریب دادن دشمن به صورت عملی است، نه به معنای فریب گفتاری؛ اما همان‌گونه که پیش از این گفته شد، دروغ هم به صورت گفتاری انجام می‌شود و هم به صورت عملی. دروغ گفتاری همان خبر کردن مخالف با واقع است و دروغ عملی آن است که انسان، رفتاری را انجام دهد که مفهوم برداشت شده از آن، غیرواقعی باشد.

پیامبر اکرم(ص) به حضرت علی(ع) فرمود:

ثَلَاثَةٌ يُحْسَنُ فِيهِنَّ الْكُذْبُ: الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ...^۲

ای علی! سه چیز است که دروغ گفتن در آن عملی نیک به‌شمار می‌رود:

۱. نیرنگ زدن در جنگ و....

از آن جا که بنابر روایات، جنگ، نوعی حيله برای از بین بردن دشمن است، اعمالی که بر محور فریب باشد، در جنگ نیک و پسندیده است؛ البته حُسن و قُبْح اعمال ذاتی است، به این معنا که ذات و حقیقت هر عملی یا خوب یا بد است، زشت یا زیبا است؛ اما گاه همان عمل که ذاتی قبیح و ناپسند دارد، به سبب اتّصاف به اوصاف و حالاتی خاص، نیکو و پسندیده می‌شود؛ ولی این به آن معنا نیست که ذات عمل تغییر یابد؛ بلکه عمل

۱. کلینی: کافی، ج ۲ ص ۳۴۲، ح ۱۸.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۲۵۲، ح ۱۶۲۳۰.

به صورت «عَرَضِي»^۱ پسندیده می‌شود؛ همانند دروغ که ذاتی ناپسند و زشت دارد؛ ولی در مواقع اضطرار به صورت عرضی، عملی نیک شمرده می‌شود؛ برای نمونه، آن‌گاه که انسان در برابر دو عمل زشت قرار گرفته، از میان آن دو، عملی را برمی‌گزیند که زشتی کم‌تری دارد، وقتی از او پرسیده شود: چرا این عمل را برگزیدی؟ پاسخ می‌دهد: زیرا این، بهتر از آن دیگری بود. در این جا است که باید گفته شود: این عمل، ذاتی ناپسند داشته است؛ اما در وضعیتی موجود، به صورت نسبی و بالعرض نیک شمرده می‌شود.

باتوجه به این مطلب روشن می‌شود که وقتی می‌گویند: دروغ در سه مورد نیکو است، به آن معنا نیست که قبیح ذاتی‌اش از بین رفته؛ بلکه فقط به این معنا است که حُسن عرضی یافته است.

این مطلب را در اعمال نیک و پسندیده نیز می‌توان مشاهده کرد. اعمالی که ذاتی پسندیده و نیک دارند، گاه به سبب وضعی خاص، زشت و ناپسند می‌شوند؛ همانند راستگویی که گاه در موقعیتی خاص و ویژه، فتنه‌ای پدید می‌آورد که البته در این حالت، به صورت عرضی قبیح شمرده می‌شود و به اصطلاح، قبیح عرضی می‌یابد.

رسول اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود:

ثَلَاثَةٌ يُفْحُ فِيهِنَّ الصُّدُقُ النَّمِيمَةُ...^۲

سه چیز است که راست گفتن در آن‌ها زشت و ناپسند است. یکی از آن‌ها سخن‌چینی است....

سخن‌چینی، بیان کردن سخنان شخصی نزد شخص دیگر است به شکلی که باعث فتنه و آشوب شود که در این رفتار، اگرچه گفتار سخن‌چین راست و صادقانه است، از آن‌جا که این راست مایه فتنه می‌شود، ناپسند به‌شمار می‌رود.

۲. اصلاح بین‌مسلمانان: دومین موردی که دروغ گفتن در آن، بازخواستی را در قیامت برای گوینده به دنبال نخواهد داشت و از موارد جواز دروغ به‌شمار می‌آید، مسأله «اصلاح

۱. اوصافی که در ذات و حقیقت شیء دخالت ندارد.

۲. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲ ص ۲۵۲، ح ۱۶۲۳۰.

ذات‌البین» است. هنگامی که دروغ باعث حلّ اختلاف و ایجاد صلح و آشتی بین دو مسلمان شود، از نظر شرعی جایز بوده، حرام نیست. در سخنان حضرت صادق(ع) آمده است:

الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ.^۱

کلام سه قسم است: «راست» و «دروغ» و «کلامی که باعث حلّ اختلاف بین مردم می‌شود».

البته منظور از قسم سوم آن است که «دروغی» گفته شود تا اختلاف بین دو مسلمان حل شود؛ ولی از آن‌جا که این «دروغ»، حُسنی عَرَضی یافته است و حرام شمرده نمی‌شود، در عرض قسم دوم قرار داده شده و با عنوان کذب نامیده نشده است.

در این‌جا هیچ اضطراری وجود ندارد؛ اما رابطه برادری اسلامی اقتضا می‌کند که انسان در برخورد با اختلاف‌های مسلمانان بی تفاوت نباشد. در این‌جا سبب جواز دروغ، صلاح جامعه اسلامی است.

پیامبر اکرم(ص) به حضرت علی(ع) وصیّت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْكُذِبِ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفُسَادِ.^۲

همانا خداوند دروغ به مصلحت و خیر را دوست دارد و از راستی که فساد در پی داشته باشد، متنفر است؛

البته رعایت مقدار و میزان لازم برای ایجاد صلاح، ضرورت است و نباید از حدّ لازم تجاوز کرد؛ چرا که تجاوز از حدّ لازم، انسان را به خوی دروغگویی مبتلا می‌کند.

حضرت صادق(ع) می‌فرماید:

الْمُضْلِحَ لَيْسَ بِكُنَابٍ.^۳

اصلاحگر سرشت دروغگویی ندارد.

آن‌چه از روایت پیشین می‌توان فهمید این است که انسان به بهانه اصلاح جامعه، و ایجاد

۱. کلینی: کافی، ج ۲ ص ۳۴۱، ح ۱۶.

۲. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۲، ح ۱۶۲۲۹.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۲۱۰، ح ۷.

صلح و آشتی بین دو مسلمان، مجاز به دروغگویی بیجا و بی‌اندازه نیست؛ بلکه باید میزان لازم را رعایت کند.

۳. وعده‌دادن: سومین مورد از موارد سه‌گانه جواز دروغ، مسأله «وعده دادن» است. وعده دادن انسان به آن‌چه نمی‌تواند وفا کند، یا در اصل دروغ نیست یا چنان‌چه دروغ باشد، در حالت اضطرار، حرام نیست.

برخی از فقیهان معتقدند که وعده دادن، فقط تعهد و پیمان است و هیچ خبری در آن وجود ندارد؛ بنابراین از آن‌جا که دروغ، خبر مخالف با واقع است، این قبیل تعهدها، دروغ به‌شمار نمی‌روند؛ اما چنان‌چه «تعهد»، نوعی از خبر به‌شمار رود، به این معنا که «وعده کردن»، خبر از انجام کاری در آینده تلقی شود که پیش از رسیدن زمان موعود، به انجام آن تعهد شده است، در این صورت، استثنایی وجود نداشته، اگر این وعده با واقع مخالف باشد، دروغ و حرام است، مگر آن‌که ضرورتی در میان باشد.

چنان‌چه شخصی وعده‌ای بدهد، ولی از همان ابتدا خود را متعهد و ملتزم بر انجام آن نکند و فقط در موقعیت خاصی آن وعده را انجام دهد عمل و گفتارش دروغ شمرده نمی‌شود.

شکال دروغ

خبر مخالف با واقع به شکل‌های گوناگون قابل ارائه است که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود:

الف. توریه: «توریه» سخن دو پهلو گفتن است. کلامی که از آن دو معنا فهمیده شود: یکی معنای ظاهر و آشکار که ذهن شنونده به سرعت به آن منتقل می‌شود، و دیگری معنای نهایی و ناپیدا که مقصود اصلی گوینده است و ذهن شنونده به آن منتقل نمی‌شود.

برخی فقیهان «توریه» را دروغ نمی‌دانند، و برخی دیگر معتقدند نوعی دروغ است؛ ولی حکم «حرمت دروغ» را ندارد. مطلب مسلم و قطعی این است که اگر انسان برای برطرف کردن زیان از خود یا مسلمانی دیگر ناچار به توریه یا دروغ شود، «توریه» بهتر و شایسته‌تر است و چنان‌چه توریه نکند و دروغ بگوید، رفتارش از دید فقیهان اشکال دارد.

ب. مبالغه، کنایه، مثل و حکایت: در مبالغه از واقعه‌ای، مانند آن که گفته شود: «صدبار گفتم»؛ در حالی که بسیار کم‌تر از صدبار گفته است، و نیز در کنایه‌ها، اگر مقصود گوینده، خبر کردن از همان چیزی که می‌گوید باشد، صفات «راست و دروغ» در آن راه می‌یابد؛ اما چنانچه مرادش از مبالغه یا کنایه، خبر کردن نبوده؛ بلکه فقط بیان کثرت، تکرار، مدح یا ذمّ کسی باشد، آن مبالغه یا کنایه دروغ شمرده نمی‌شود؛ افزون بر این، گاه زیبایی کلام، ارتباطی مستقیم با کنایه‌ها دارد؛ همان‌گونه که در قرآن مجید نیز کنایه به کار گرفته شده است آن‌جا که می‌فرماید:

وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ^۱

از شهر پیرس.

البته باید توجه داشت که ستایش و سرزنش بیجا از شخصی که مستحق آن نیست، بحثی جدا از بحث راست و دروغ داشته، در این گفتار قرار ندارد. مثل‌ها و حکایت‌ها نیز همین حکم را دارند؛ یعنی اگر مقصود گوینده از بیان مثل یا حکایت، خبر دادن از مفاد مثل یا حکایت باشد به این معنا که معنای مثل یا حکایت، واقع شده است؛ دروغ و راست در آن وجود خواهد داشت؛ ولی چنانچه مراد گوینده تفهیم مطلبی دیگر غیر از مفاد خود حکایت است، مانند این که حکایتی از گفت‌وگوی جمادات و حیوانات بایکدیگر، برای القای معانی اخلاقی بسازد، دروغ به‌شمار نمی‌رود و حرام نیست.

ج. دروغ به‌شوخی: در شوخی نیز موضوع به همین شکل است؛ اما توجه به این نکته مهم است که وقتی انسان از گفتارش، قصد خبر دادن از واقع را ندارد و از همان ابتدا در مقام شوخی است، در این حال، یا قرینه و نشانه‌ای بر شوخی بودن گفتارش وجود دارد یا هیچ نشانه‌ای بر آن نیست.

آن‌جا که بر شوخی بودن گفتارش نشانه‌ای وجود دارد، مانند زمانی که مجلس و موقعیت، غیر جدی است و با توجه به آن مجلس می‌توان به شوخی بودن کلام گوینده پی‌برد یا این که رفتار شخص بر شوخی بودن گفتارش دلالت می‌کند، در این حالات شوخی

۱. یوسف (۱۲): ۸۲.

از دید فقیهان بدون اشکال است؛ اما اگر مقصود انسان از خبر دادن، شوخی کردن باشد، ولی هیچ قرینه و نشانه‌ای بر شوخی بودن گفتارش در کار نباشد، مانند آن‌که مطلبی را بگوید، اما شنوندگان هیچ نشانی از شوخی در گوینده نیابند، در این حال، گفتارش از نظر فقهی اشکال دارد، مگر این‌که خبر شخص به قدری با واقعیت مخالف باشد که هر شنونده‌ای به شوخی بودن مطلب پی‌ببرد؛ مانند آن‌که آتش را به سردی، و برف را به گرمی وصف کند.

اگر انسان بخواهد خبر غیر واقعی خود را واقعی نشان دهد، هرچند سیاق و قالب گفتارش شوخی باشد، کار حرام انجام داده است؛ البته روایات بسیاری وجود دارد که انسان را از دروغ به شوخی نیز منع می‌کند آن‌چه از مفاد این روایات، و تمام روایات موجود در زمینه دروغ برداشت می‌شود، بیانگر نکته‌ای اخلاقی درباره این رفتار ناپسند است و آن این‌که دروغ‌گویی حتی به صورت مجازش نیز بر روان انسان تأثیر سوء و نامطلوبی بر جای می‌نهد و راه فساد و انحطاط را پیش روی انسان هموار می‌سازد.

حضرت باقر(ع) بارها می‌فرمود:

اتَّقُوا الْكُذِبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ.^۱

از دروغ پرهیز؛ چه کوچک باشد، چه بزرگ. در هر حالی باشد؛ چه جدی، و چه شوخی.

انسان با گفتن دروغ کوچک، بر گفتن دروغ بزرگ جرأت می‌یابد و با گفتن دروغ به شوخی، آماده راه‌یابی به دروغ‌های جدی می‌شود.

امیر مؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكُذِبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ.^۲

هیچ بنده‌ای، مزه ایمان را نخواهد چشید، مگر این‌که دروغ را چه به صورت شوخی و چه جدی ترک کند.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۲.

۲. همان، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

این حدیث گویای حرمت دروغ به شوخی نیست، بلکه فقط پیامد زشت دروغ بر روح و روان انسان را بیان می‌کند.

لَا يَصْلُحُ مِنَ الْكُذْبِ جِدٌّ وَلَا هَزْلٌ... إِنَّ الْكُذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَالْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ.^۱

هیچ دروغی چه جدی و چه شوخی، خوب نیست. همانا [دروغ انسان را] به سوی گناهان رهنمون می‌شود و گناهان هم به سوی آتش می‌کشاند.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

يَا أَبَا ذَرٍّ وَ يُلُّ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ وَيُلُّ لَهُ وَيُلُّ لَهُ وَيُلُّ لَهُ.^۲

ای ابوذر! وای بر کسی که برای خندانن مردم دروغ می‌گوید. وای بر او، وای بر او، وای بر او.

أَنَا زَعِيمٌ بَيْتٍ فِي رَبِضِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لِمَنْ تَرَكَ الْكُذْبَ وَ إِنْ كَانَ هَازِلًا وَ لِمَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ.^۳

من دادن خانه‌ای در پایین بهشت و خانه‌ای در وسط بهشت و خانه‌ای در بالای بهشت را تعهد می‌کنم برای کسی که جدال در گفتار را با آن که حق با او است، ترک کند و دروغ را با آن که شوخی است وانهد و کسی که خلق خویش را نیکو سازد.

بر پایه این‌گونه احادیث روشن می‌شود که اگرچه دروغ به شوخی از نظر شرعی حرام نیست، تأثیر آن بر روح و روان انسان، قطعی و حتمی است؛

پیامبر اکرم (ص) در بسیاری از موارد شوخی می‌کرد؛ ولی هرگز در این حال دروغ نمی‌گفت. روزی پیرزنی از حضرت پرسید: آیا من به بهشت می‌روم. حضرت فرمود: پیرزن‌ها به بهشت نمی‌روند. پیرزن شروع به گریه کرد و حضرت به سرعت فرمود: در قیامت هیچ‌کس پیر نیست. (همه جوان وارد بهشت می‌شوند).

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۰، ح ۱۶۲۲۷.

۲. همان، ص ۲۵۱، ح ۱۶۲۲۸.

۳. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲ ص ۱۲۸، ح ۸.

د. دروغ در دعوت‌ها و تعارف‌ها: انسان در دعوت‌ها و تعارف‌های عادی هم باید مراقب گفتار و رفتار خود باشد. گاهی فردی را به چیزی تعارف می‌کنند که به دلایلی، خواهان پذیرش آن نیست که باید مراقب باشد تا به دروغ‌گویی آلوده نشود؛ مانند روزه‌داری که نمی‌خواهد کسی از روزه بودنش آگاه شود و در پاسخ تعارف دیگران، برای جلوگیری از ریا دروغ می‌گوید یا کسی که دربارهٔ حرام یا حلال بودن مال تعارف‌کننده شک دارد و چون نمی‌خواهد مرتکب خوردن مال حرام یا مشکوک شود، به دروغ می‌گوید: میل ندارم؛ در حالی که بسیار گرسنه بوده، میل وافری هم به خوردن دارد. در این جا شخص برای ترک عملی حرام، مرتکب عمل حرام دیگری، یعنی دروغ‌گویی، شده است؛ بنابراین در تعارف‌ها، نگاه‌داری و مراقبت از زبان، بسیار لازم و ضرور است و در این موارد نباید پاسخی داد که جنبهٔ اخباری داشته باشد.

در مواردی که انسان خود تعارف می‌کند نیز این قبیل مراقبت‌ها بسیار لازم است؛ مانند این که تعارف کند؛ در حالی که از آن ناراضی و ناخشنود است.

بر اساس بسیاری از روایات، بیش‌تر افراد از راه زبان وارد جهنم خواهند شد و این به آن معنا است که گناهان انسان‌ها از راه زبان بسیار بیش‌تر از گناهان دیگر است.

ه. دروغ در نقل گفتار و رفتار دیگران: گاه دروغ در نقل گفتار و رفتار دیگران نیز راه می‌یابد که از آن به «بهتان» تعبیر می‌کنند. دروغ بستن به دیگران، به این معنا است که کسی چیزی را نگفته یا عملی را مرتکب نشده است؛ ولی آن گفتار و عمل را به او نسبت دهند که این کار فعلی حرام و از گناهان بزرگ است.

دروغ بستن به خدا، پیامبر (ص) و امامان (ع) همان‌گونه که گذشت، از مصادیق این نوع دروغ است.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

الْكُذْبُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ (ص) مِنَ الْكَبَائِرِ^۱

دروغ بستن به خدا و رسولش از گناهان بزرگ است.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۵.

رسول اکرم (ص) نیز فرمود:

مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَالِمٌ أَقْلٌ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.^۱

اگر کسی چیزی را که من نگفته‌ام به من نسبت دهد، جایگاهش در آتش است.

امام صادق (ع) به مردی از اهالی شام فرمود:

يَا أَخَا أَهْلِ الشَّامِ اسْمِعْ حَدِيثَنَا وَ لَا تَكْذِبْ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا فِي شَيْءٍ فَقَدْ كَذَبَ عَلَيَّ رَسُولَ

اللَّهِ (ص) وَ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَقَدْ كَذَبَ عَلَيَّ اللَّهُ.^۲

ای برادر شامی! گفتار ما را بشنو و به ما دروغ نبند. همانا هرکس به ما دروغ ببندد، به پیامبر دروغ بسته و هرکس که به پیامبر دروغ بست، به خدا دروغ بسته است.

از امام باقر (ع) نیز نقل شده است:

يَا أَبَا النُّعْمَانِ لَا تَكْذِبْ عَلَيْنَا كَذِبَةَ فَتُسَلَبَ الْحَنِيفِيَّةَ.^۳

ای ابونعمان! به ما دروغ نبند که از صراط مستقیم دور خواهی شد.

ترجمه آیات و نقل قول از امامان بی آن که به سند آن اطمینانی باشد، از مصادیق بارز این گفتار است که انسان به مراقبت بیشتر در برابر آن وظیفه دارد؛ البته زمانی که انسان از مستند بودن گفتاری مطمئن نیست و آن را به یکی از امامان و یا پیامبر خدا نسبت می‌دهد، روزه‌اش باطل نمی‌شود؛ بلکه ابطال روزه در آن جا است که از خلاف واقع بودن مطلب آگاهی کامل دارد؛ سپس آن را نسبت می‌دهد. انسان باید مراقب باشد که مسائل مشکوک و مسائلی را که از سند آن آگاهی کامل ندارد، بیان نکند.

و سوگند دروغ: گاهی انسان از دروغ بودن گفتار خود آگاهی کامل دارد و برای آن، خدا را نیز گواه می‌آورد که مرتکب سوگند دروغ، که گناهی بزرگ می‌باشد، شده است.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۹، ح ۱۶۲۲۴.

۲. کلینی: کافی، ج ۴، ص ۱۸۷، ح ۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱.

حضرت عیسیٰ ابن مریم (ع) فرمود:

مَنْ أَعْظَمَ الذُّنُوبَ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ يَقُولَ الْعَبْدُ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ لِمَا لَا يَعْلَمُ.^۱

از بزرگ‌ترین گناهان نزد خداوند آن است که بنده‌ای بگوید خدا می‌داند در آن چه خدا نمی‌داند.

یعنی خدا را بر مطلب دروغ خود شاهد بگیرد.

انسان گاهی دروغ می‌گوید و با زبان خبری، خدا را گواه می‌آورد که این عمل از گناهان بزرگ و بسیار زشت است و گاهی این گواه آوردن جنبه‌ی انشایی می‌یابد که به صورت سوگند دروغ ظهور می‌کند، که این هم از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

مَنْ قَالَ عَلِمَ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ اهْتَزَّ الْعَرْشُ إِعْظَامًا لَهُ.^۲

کسی که بگوید خدا می‌داند؛ ولی خداوند خلاف آن را می‌داند، عرش الهی به سبب عظمت خداوند به لرزه درمی‌آید.

در روایتی دیگر آمده است:

إِذَا قَالَ الْعَبْدُ عَلِمَ اللَّهُ وَكَانَ كَاذِبًا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمَا وَجَدْتِ أَحَدًا تَكْذِبُ عَلَيْهِ غَيْرِي.^۳

اگر بنده بگوید: خدا می‌داند و دروغ بگوید، خداوند می‌فرماید: آیا تو کسی را غیر از من نیافتی تا به او دروغ ببندی؟

در این جا سوگند، از سنخ امور انشایی است، نه اخباری.

هنگامی که شخص سوگند می‌خورد، در حقیقت، تأکید را برای یک جمله خبری انشایی می‌کند؛ بنابراین، سوگند به خودی خود به راست و دروغ متّصف نمی‌شود؛ بلکه به اعتبار خبری که سوگند، آن را تأکید می‌کند، به راست یا دروغ متّصف می‌شود به این معنا که اگر سوگند برای تأکید خبری راست باشد، آن سوگند، به تبع خبرش به صدق و راستی متّصف

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۵۸.

۲. کلینی: کافی، ج ۷، ص ۴۳۷، ح ۳.

۳. همان، ح ۲.

می‌شود و اگر آن خبر دروغ باشد، سوگند خورده شده نیز قسم دروغ می‌شود.
اقسام سوگند در علم فقه:

۱ «سوگند عقد» یا «بیمین عقد»: آن‌گاه که انسان متعهد می‌شود عملی را در آینده انجام دهد یا آن را ترک کند، سپس برای تأکید تعهدش، قسم یاد می‌کند، اگر شرایط وفا به عهد فراهم آید، قسم منعقد شده و سرپیچی از آن حرام است و کفاره را واجب می‌کند.

۲ «سوگند مُنَاشِدَة»^۱ یا «بیمین مُنَاشِدَة»: هنگامی که انسان کاری را از دیگری می‌خواهد و برای تأکید بر انجام آن، شخص را قسم می‌دهد، در این حالت چنانچه شخص به آن درخواست عمل نکند، حرامی انجام نداده است؛ زیرا ملتزم به آن عمل نیست و کفاره نیز بر او واجب نمی‌شود.

۳ «سوگند تأکید» یا «بیمین تأکید»: این شکل از قسم که مورد گفت‌وگوی این نوشتار و مورد نظر دانشمندان اخلاق است، آن است که انسان از وقوع چیزی خبر دهد و برای تأکید بر خبرش قسم بخورد؛ البته تفاوتی ندارد که خبر او، وقوع در زمان گذشته، حال یا آینده باشد. به هر صورت در این حالت قسم به راست و دروغ متصف می‌شود.
از آن‌جا که قسم، امری انشایی است و به خودی خود، به راست و دروغ متصف نیست، بلکه به اعتبار خبری که به آن مربوط می‌شود به راست و دروغ ائتصاف می‌یابد، اگر خبر دروغ باشد، قسم نیز دروغ و حرام است.

اگر دقت شود که در کلیه موارد جواز دروغ، مانند مواقع اضطرار، قسم دروغ نیز جایز است؛ البته چنانچه بتوان فقط با دروغ گفتن، اضطرار را برطرف کرد و به قسم دروغ نیازی نباشد، نباید قسم دروغ خورد؛ اما اگر برای رفع اضطرار، به قسم دروغ نیز نیاز باشد، این عمل حرام نخواهد بود.

از حضرت صادق(ع) نقل شده است که رسول خدا(ص) فرمود:

إِخْلُفَ بِاللَّهِ كَانِيًا وَ نَجَّ أَحَاكَمَ مِنَ الْقَتْلِ.^۲

۱. مُنَاشِدَة = قسم دادن.

۲. حَرَّ عَامِلِي: وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۲۲۵، ح ۲۹۴۲۸.

برای نجات برادرت از کشته شدن، قَسَم دروغ بخور.
 آن جا که اضطرار وجود ندارد، قَسَم دروغ، گناهی بسیار بزرگ به شمار می‌رود؛
 چنان‌که برخی روایات از آن به مبارزه با خدا تعبیر کرده‌اند.
 امام صادق(ع) می‌فرماید:

مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.^۱

کسی که قسم بخورد و بداند دروغ است، به حقیقت با خدا جنگیده است.

حضرت به شخصی به نام سُدیر فرمود:

يَا سُدَيْرُ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا كَفَرَ.^۲

ای سدیر! کسی که به دروغ به خدا قسم بخورد، کافر است؛

البته کفر بر دو نوع است:

۱. کفر اعتقادی

۲. کفر عملی.

کفر اعتقادی آن است که انسان منکر خدا، پیامبر و معاد باشد و کفر عملی آن است که انسان بی‌پروا عمل حرامی را انجام دهد؛ البته اگر کفر عملی ادامه یابد، چه بسا به کفر اعتقادی بینجامد.

قَسَم دروغ از نوع کفر عملی به شمار می‌رود؛ چنان‌که درباره ترک‌کننده نماز نیز از رسول خدا(ص) نقل شده است:

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ.^۳

کسی که نمازش را از روی عمد ترک کند، کافر است؛

نکته دیگر آن‌که سوگند دروغ فقط در مسائل مادی و دنیایی نیست؛ بلکه گاه انسان برای مسائل آخرتی نیز سوگند دروغ می‌خورد مانند زمانی که تصور کند ترویج و تبلیغ دین

۱. کلینی: کافی، ج ۷، ص ۴۳۵، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۳۴، ح ۴.

۳. ابن ابی‌جمهور: عوالی اللآلی، ج ۲، ص ۲۲۴، ح ۳۶.

از هر راهی جایز است؛ بنابراین، به گمان اندوختن توشه برای آخرت خویش، دروغی می‌گوید، آن‌گاه بر آن قَسَم می‌خورد که البته این دروغ و سوگند، حرام است و عاقبتی جز آتش دوزخ برای او به بار نخواهد آورد.

سوگندهای دروغ بیشتر در موارد دنیایی و مادی مثل پایمال کردن حقوق اشخاص برای کسب مال و مقام و غیره ادا می‌شود.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

... وَ أَمَّا الَّتِي عُقِبَتْهَا دُخُولُ النَّارِ فَهِيَ أَنْ يَخْلِفَ الرَّجُلُ عَلَى مَالِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَوْ عَلَى حَقِّ ظُلْمًا فَهَذِهِ يَمِينُ غَمُوسٌ تُوجِبُ النَّارَ وَ لَا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا.^۱

سوگند بر دو نوع است: ... نوعی که عقوبتش ورود در آتش دوزخ است، آن‌که انسان به ستم برضد فرد مسلمان، از جهت مالی یا حق [غیرمالی] او سوگند خورد. این، سوگند دروغ است که مایه آتش است و هیچ کفاره‌ای در دنیا ندارد. در جای دیگر، درباره سوگند دروغی که موجب آتش می‌شود می‌فرماید:

الرَّجُلُ يَخْلِفُ عَلَى حَقِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ عَلَى حَبْسِ مَالِهِ.^۲

[این‌که] فرد برضد حق شخص مسلمان یا بازداشت مال او سوگند دروغ خورد.

در سوره آل عمران نیز آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^۳

همانا کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای اندک بفروشدند، ایشان را در سرای آخرت بهره‌ای نیست و خداوند با آن‌ها سخن نمی‌گوید و نظر رحمت به آن‌ها نمی‌افکند و ایشان را پاک نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۲۱۵، ح ۲۹۴۰۰.

۲. کلینی: کافی، ج ۷، ص ۴۳۸، ح ۱.

۳. آل عمران (۳): ۷۷.

در سخنان پیامبر اکرم (ص) آمده است...

ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ الْمَنَّانُ الَّذِي لَا يُعْطَى شَيْئًا إِلَّا بِمَنَّةٍ وَ الْمُسْبِلُ إِزَارَهُ وَ الْمُتَّقُّ سَلْعَتَهُ بِالْحَلْفِ الْفَاجِرِ.^۱
سه گروه هستند که خداوند با ایشان سخن نمی‌گوید: ... ۳. کسی که با قسم دروغ

ارزش جنسش را بالا برد؛

بنابراین افرادی که سوگند دروغ می‌خورند، در دو بُعد دنیایی و آخرتی زیان می‌کنند و همان‌گونه که نصیبی از معنویت و نعمت‌های آخرتی ندارند و مورد آمرزش خداوند قرار نمی‌گیرند، در مسائل دنیایی نیز آسیب‌هایی را متحمل می‌شوند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

الْيَمِينُ الْعُمُوسُ يَنْتَظِرُ بِهَا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً.^۲

کسی که قسم دروغ می‌خورد تا چهل شب نتیجه شر آن را خواهد دید.

در روایات دیگر نیز آمده است که قسم دروغ موجب مقطوع‌النسل شدن و فقر می‌شود.^۳

اگر سوگند، راست باشد، در این حالت چنانچه خبری که سوگند بر آن خورده شده است، موضوع مهمی را بیان کند، مثل خبر از واقعیتی که نزد قاضی در دادگاه بیان می‌شود، سوگند بی‌اشکال خواهد بود؛ ولی اگر این قسم راست، برای امور کوچک و بی‌ارزش باشد، مکروه است.

در روایتی دیگر از امام صادق (ع) آمده است:

اجْتَمَعَ الْحَوَارِيُّونَ إِلَى عِيسَى (ع) فَقَالُوا لَهُ يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ أَرَشَدُنَا فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ مُوسَى كَلِمَ اللَّهِ (ع) أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَاذِبِينَ وَ أَنَا أَمَرُكُمْ أَنْ لَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَ لَا صَادِقِينَ.^۴

روزی حواریون به دور حضرت عیسی (ع) گرد آمدند و عرض کردند: ای استاد خوبی! ما را راهنمایی کن. حضرت فرمود: حضرت موسی (ع) پیامبر خدا، به

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۵۴، ح ۱۲۴۸۴.

۲. کلینی: کافی، ج ۷، ص ۴۳۶، ح ۷.

۳. صدوق: ثواب الاعمال، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

۴. کلینی: کافی، ج ۵، ص ۵۴۲، ح ۷.

شما دستور داد سوگند دروغ به خدا نخورید و من دستور می‌دهم به خدا قسم نخورید چه دروغ و چه راست.

علی بن مهزیار نقل می‌کند: مردی به امام صادق (ع) نامه‌ای نوشت که فلان جریان از شما نقل شده و شما چنین چیزی فرمودید. حضرت در پاسخ نوشت:

وَاللَّهِ مَا كَانَ ذَلِكَ وَإِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ أَقُولَ «وَاللَّهِ» عَلَى حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ وَلَكِنَّهُ عَمَّنِي أَنْ يُقَالَ مَا لَمْ يَكُنْ^۱
به خدا سوگند! چنین نیست. من هیچ خوش ندارم به خدا قسم بخورم به هر شکل که باشد؛ اما ناراحت شدم؛ زیرا به من چیزی را نسبت می‌دهند که نگفته‌ام.

در بُعد اخلاقی، سوگند راست نیز ناپسند است و کراهت دارد؛ چراکه سزاوار نیست خداوند برای مسائل کوچک و پیش‌پاافتاده دنیا، شاهد گرفته شود.

رسول خدا (ص) می‌فرماید:

مَنْ أَجَلَ اللَّهُ أَنْ يَحْلَفَ بِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرًا مِمَّا دَهَبَ مِنْهُ.^۲

کسی که به خداوند به سبب بزرگی و جبروت او سوگند نخورد، خداوند بهتر از آن چیزی که از دست می‌دهد؛ نصیبش می‌کند.

بنابراین، انگیزه و هدف، پدید آمدن این بینش در انسان است که مقام پروردگار را بسیار بزرگ‌تر از آن ببیند که بخواهد برای مسائل ناچیز و کوچک دنیایی به او قسم بخورد.

ز.گواهی دروغ: گواهی دروغ، امری جدا از دروغ نیست؛ چراکه انسان در گواهی و شهادت دروغ نیز برخلاف واقع خبر می‌دهد؛ از همین رو اسلام بر پرهیز از آن بسیار تأکید کرده، آن را عملی حرام می‌شمرد. شهادت دروغ، تضييع مال یا جان یا آبروی انسان را در پی دارد.

از پیامبر گرامی (ص) روایت شده است:

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۱۹۷، ح ۲۹۳۵۳.

۲. کلینی: کافی، ج ۷، ص ۴۳۴، ح ۲.

إِنَّ شَهَادَةَ الزُّورِ تُعَادِلُ الشُّرْكَ بِاللَّهِ تَعَالَى.^۱

همانا گواهی دروغ، برابر شرک به خدا است.

انسان مشرک، در پرستش بت، از هوای نفس خود پیروی می‌کند و در شهادت دروغ نیز گرفتار هوای نفسش می‌شود و آن را می‌پرستد. اگر بندگان خدا به دو دسته بت پرستان و خداپرستان تقسیم شوند، آنان که شهادت دروغ می‌دهند، از آن جا که بت نفسشان را می‌پرستند، در زمره بت پرستان قرار می‌گیرند.

خداوند متعالی در وصف بندگان حقیقی خویش می‌فرماید:

وَعِبَادًا رَحِيمِينَ... وَالَّذِينَ لَا يَشْهَرُونَ الزُّورَ.^۲

بندگان خداوند... آنان‌هایی هستند که شهادت دروغ نمی‌دهند.

باتوجه به روایت و آیه پیشین مشخص می‌شود که گواهی دهندگان دروغ از جمع بندگان حقیقی خدا خارج بوده، در ردیف بت پرستان قرار می‌گیرند؛ البته باید توجه داشت که این مسأله از دیدگاه فقهی بررسی نمی‌شود؛ بلکه بحث از دیدگاه اخلاقی مورد توجه و دقت است؛ چنان‌که در حدیث پیامبر اکرم (ص) نیز اشاره شد که مثل بت پرستان هستند، و این به آن معنا است که آن دسته از مسائل فقهی مربوط به مشرکان مانند نجس بودن و نفی احکام ظاهری اسلام، در این جا مطرح نبوده و برای شهادت دهندگان به دروغ، ثابت نیست.

باید توجه داشت که شهادت دروغ پیش از آن‌که زیانی بر دیگران وارد سازد و حقوقی را از انسان‌های دیگر ضایع کند، به خود شخص زیان می‌رساند؛ زیرا انسان با این عمل از وادی توحید به وادی شرک کشانده می‌شود.

ح. گنمان شهادت: اگر انسان از ماجرا و رخدادی آگاه بود؛ ولی به هر دلیل درست یا نادرست، از گواهی دادن، دوری کرد و شهادت نداد، دروغ نگفته است و در شمار دروغ‌گویان قرار نمی‌گیرد.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۱۶، ح ۲۱۷۱۱.

۲. فرقان (۲۵): ۷۲.

«کتمان شهادت» با «انکار شهادت» متفاوت بوده، با دروغ ارتباط ندارد؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، دروغ، به خبر مخالف با واقع گویند؛ حال آن‌که در «کتمان شهادت»، خبری داده نمی‌شود تا دروغ یا راست باشد؛ بلکه از خبر دادن، پرهیز می‌شود؛ درحالی‌که در «انکار شهادت»، انسان خبر می‌دهد که شاهد ماجرا نبوده و خبر از آن ندارد که این با واقع مخالف بوده و دروغ به‌شمار می‌رود.

البته پرهیز از شهادت در جایی که گواهی ندادن به پایمال شدن حقی بینجامد، ناپسند است؛ اما دروغ به‌شمار نمی‌رود.

ریشه‌های درونی دروغ

دروغ به شکل معمول در یکی از صفات زشت و ناپسند نفسانی ریشه دارد که عبارتند از:

۱. دشمنی

گاه انسان از روی دشمنی و نفرت درصدد ضربه زدن به کسی برآمده، دروغ می‌گوید که البته این دشمنی، از حرکت نادرست و افسارگسیختگی نیروی غضب سرچشمه می‌گیرد.

۲. حسد

گاه حسادت به برتری‌های دیگری، انسان را به دروغ‌گویی وامی‌دارد.

۳. خشم و عصبانیت

خشم از چیزی یا کسی می‌تواند سبب بروز این رفتار ناشایست از انسان باشد.

۴. علاقه به مال دنیا (حب مال)

گاه علاقه و چشمداشت به مال دنیا، مایه بروز چنین رفتاری می‌شود.

۵. علاقه به مقام و جایگاه دنیایی (حب جاه)

گاه علاقه به مقام و منزلت دنیایی انسان را به دروغ‌گفتن وامی‌دارد.

۶. علاقه دنیایی به افراد

محبت و علاقه به افراد ممکن است انسان را به دروغ بکشاند. به این صورت که انسان برای جلب نظر محبوب خود، به دروغ دچار شود.

دانشمندان اخلاق، بحث دروغ را جزو مباحثی قرار داده‌اند که فقط با یک نیروی خاص از نیروهای نفسانی ارتباط نداشته؛ بلکه با تمام آن‌ها مرتبط است؛ زیرا ممکن است این رفتار ناپسند از هر یک از اقسام نیروهای درونی، چون شهوت و غضب، ریشه

گرفته، پدید آید.

دروغ گاه در نیروی شهوت ریشه داشته، گاه از نیروی غضب سرچشمه می‌گیرد؛ البتّه هر یک از دو نیروی شهوت و غضب، مایهٔ پدید آمدن صفاتی چون «حبّ به مال» و «دشمنی» می‌شوند که آن صفات نیز سرچشمهٔ دروغ هستند. در بررسی سرچشمه‌های دروغ، چه بسا بتوان بدترین حالت آن را همنشینی با افرادی دانست که دروغ در بین آن‌ها نه تنها رفتاری ناپسند به شمار نمی‌آید، بلکه بسیار رایج است. انسان با تکرار و ادامهٔ همین همنشینی‌ها به دروغ‌گویی معتاد می‌شود.

گاه انسان برای کسب ریاست و حفظ آن یا کسب مال و غیره به دروغ متوسّل می‌شود، و گاه همان شخص، بدون هیچ علّتی، و فقط در اثر معاشرت و همنشینی با دروغ‌گویان، به این رفتار زشت دچار شده، دروغ می‌گوید؛ البتّه به باور دانشمندان اخلاق، این نوع نیز از نیروی شهوت ریشه می‌گیرد و حالت اعتیاد در فرد پدید می‌آورد. معاشرت با افراد، آثار فراوانی بر جای خواهد گذاشت. گرچه شخص در ابتدا به این آثار توجّهی ندارد، با گذشت زمان ناگاه در می‌یابد که زبانش جز به دروغ حرکت نمی‌کند.

پیامدهای زشت دروغ

۱. نابودی ایمان

دروغ با ایمان ناسازگار است و ضعف و نابودی آن را در پی دارد.

حسن ابن محبوب می‌گوید: از حضرت صادق (ع) پرسیدم:

يَكُونُ الْمُؤْمِنُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَيَكُونُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَيَكُونُ كَذَابًا؟ قَالَ: لَا وَلَا خَائِنًا، ثُمَّ قَالَ:
يُجْبَلُ الْمُؤْمِنُ عَلَى كُلِّ طَبِيعَةٍ إِلَّا الْخِيَانَةَ وَالْكَذِبَ.^۱

آیا مؤمن ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: بله. آیا ممکن است ترسو باشد؟

فرمود: بله. آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه، مؤمن دارای هر سرشتی

می‌شود، جز دروغ و خیانت.

دروغ و خیانت هرگز در دل مؤمن یافت نمی‌شود.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

يُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلَى كُلِّ حَصَلَةٍ وَلَا يُطْبَعُ عَلَى الْكُذْبِ وَلَا عَلَى الْخِيَانَةِ.^۲

مؤمن هر سرشتی را می‌پذیرد، جز دروغ و خیانت.

پس سرشت دروغگویی با ایمان ناسازگار است و ایمان را از قلب خارج می‌کند.

در بیان امام باقر (ع) چنین آمده است:

إِنَّ الْكُذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ.^۳

همانا دروغ، نابودی و خرابی ایمان است.

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۳، ح ۱۵۹۶۶.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار ج ۷۴ ص ۱۶۰، ح ۱۵۰.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۴.

جَانِبُوا الْكُذِبَ فَإِنَّهُ يُجَانِبُ الْإِيمَانَ.^۱

از دروغ پرهیزید؛ چراکه ایمان را دور می‌کند.

۲ محرومیت از هدایت الاهی

دروغ، انسان را از هدایت الاهی محروم می‌سازد.

پروردگار عزوجل در قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ.^۲

همانا خداوند دروغگوی ناسپاس را هدایت نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ.^۳

همانا خداوند کسی که اسراف‌کننده دروغگو است را هدایت نمی‌کند.

۳ زمینه‌سازی کفر و نفاق

دروغ گاه زمینه کفر یا نفاق را در انسان فراهم می‌سازد. زمانی که دل دروغگو از ایمان خالی شد، کفر یا نفاق به آن راه خواهد یافت؛ چنان‌که روایت شده: مردی خدمت رسول اکرم (ص) رسید و عرض کرد:

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَمَلُ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ النَّبِيُّ (ص): الْكُذِبُ، إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ فَجَرَ وَإِذَا فَجَرَ كَفَرَ وَإِذَا كَفَرَ دَخَلَ النَّارَ.^۴

ای رسول خدا! کار اهل آتش چیست؟ پیامبر فرمود: دروغ. هرگاه دروغ گوید، فاسق می‌شود و هرگاه فاسق شود، کافر می‌شود و هرگاه کافر شد، در آتش قرار می‌گیرد؛

بنابراین، دروغ افزون بر دور ساختن ایمان از قلب انسان، زمینه کفر عملی او را نیز فراهم می‌کند.

دوگانگی میان واقعیت و خبر شخص دروغگو، مایه پیدایش و رشد صفت پلید نفاق در

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۶، ح ۱۶۲۱۶.

۲. زمر (۳۹): ۳.

۳. غافر (۴۰): ۲۸.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۹، ح ۱۰۳۰۵.

دل او می‌شود امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

الْكُذْبُ يُؤَدِّي إِلَى التُّفَاقِ.^۱

دروغ انسان را به نفاق می‌کشاند.

طبق نقل حضرت صادق (ع)، پیامبر اکرم (ص) فرمود:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، ۱. مَنْ إِذَا أَتَمَّنَ حَانَ ۲. وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ ۳. وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ ۲.

سه چیز است که در هرکس باشد، منافق است؛ اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است: ۱. آن‌گاه که او را امین به‌شمار آورند، خیانت کند ۲. آن‌گاه که سخن براند دروغ گوید ۳. آن‌گاه که پیمان بندد، پیمان شکنند.

دل نیارامد زگفتار دروغ آب و روغن هیچ نفروزد فروغ^۳

۴. ضعیف‌ساختن مروّت و جوانمردی

پیامبر گرامی (ص) فرمود:

أَقَلُّ النَّاسِ مُرُوَّةً مَنْ كَانَ كَاذِبًا.^۴

جوانمردی در شخص دروغگو از همه کم‌تر است.

آن‌گاه که دروغ، عادت فرد شود، چه بسا جوانمردی، یکسره از وجود او رخت بریندد؛ چنان‌که در سخنان گهربار حضرت علی (ع) آمده است:

مَنْ كَذَبَ أَفْسَدَ مُرُوَّتَهُ.^۵

هرکس دروغ گوید، جوانمردی خویش را تباه سازد.

گوهر جوانمردی، جز با راستی و درستی سازگار نیست، و روح جوانمرد، از کژی و

۱. آمدی: غرالحکم، ص ۲۲۰، ح ۴۴۰۸.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۸.

۳. مولوی: مثنوی معنوی، دفتر سوم، قصّة خورندگان پیل‌بچه.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۷، ح ۱۰۲۹۵.

۵. همان، ص ۲۲۱، ح ۴۴۱۵.

ناراستی گریزان است. حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

لَا يَجْتَمِعُ الْكُذْبُ وَالْمُرُوَّةُ^۱.

دروغ و جوانمردی جمع نمی‌شوند.

۵. فراموشی

از آن‌جا که خبرهای انسان دروغگو، با واقع مخالف است و مخالفت با واقع، حدّ و مرز و معیار واحدی ندارد، چه بسا خبرهای او از یک واقعه، باهم سازگار و یک‌سان نباشد.

امام صادق(ع) فرمود:

إِنَّ مِمَّا آغَانَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْكُذَّابِينَ، النَّسْيَانَ.^۲

همانا از کمک‌هایی که خداوند بر ضدّ دروغگویان می‌کند، فراموشی [آن‌ها] است.

۶. سلب توفیق از رسیدن به برخی مقام‌ها و انجام برخی اعمال صالح

حضرت رسول(ص) فرمود:

الْكُذَّابُ لَا يَكُونُ صِدِّيقًا وَلَا شَهِيدًا.^۳

دروغگو، نه در زمره صدیقان درآید و نه در زمره شهیدان.

امام صادق(ع) فرمود:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُذِبُ الْكُذْبَةَ فَيَحْرُمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ فَإِذَا صَلَاةَ اللَّيْلِ حُرِّمَ بِهَا الرِّزْقُ.^۴

همانا انسان دروغ می‌گوید؛ پس، از نماز شب محروم می‌شود؛ پس آن‌گاه که از نماز شب محروم شد، از روزی [گسترده که اثر نماز شب است] محروم خواهد شد.

۱. همان، ح ۴۴۱۷.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۵.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۴، ح ۱۰۲۸۰.

۴. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۰، ح ۱۰۳۰۵.

۷. کاهش ارزش اجتماعی

دروغگو قابل اطمینان نیست و مردم به او اعتماد نمی‌کنند؛ از این رو نزد مردم ارزش ندارد. ارزش انسان در جامعه بشری، به اطمینان و اعتماد مردم به او است. آن گاه که شخصی وجهه و آبروی خاصی دارد، ارزشمند است و از بین رفتن اعتبار و آبرو، نابود کننده ارزش اجتماعی او است و دروغگویی، رفتار ناشایستی به شمار می‌رود که اعتبار انسان را از بین می‌برد. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

الْكَذَّابُ وَالْمَيْتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيْتِ التُّقَّةُ بِهِ فَإِذَا لَمْ يُوثَّقْ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ.^۱

دروغگو و مرده یک سان هستند؛ زیرا همانا برتری زنده بر مرده، در اطمینان [مردم] به او است؛ پس وقتی مردم به سخن دروغگو اعتماد نکنند، زنده بودنش باطل است.

امام صادق (ع) از عیسی ابن مریم (ع) نقل فرمود:

مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ، دَهَبَ نَهَائُهُ.^۲

کسی که بسیار دروغ گوید، ارزشش نزد خدا و نزد خلق او از بین می‌رود.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

يُنْبَغِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُوَآخَاةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ يَكْذِبُ حَتَّى يَجِيَّ بِالصِّدْقِ فَلَا يُصَدِّقُ.^۳

شایسته است که مسلمان از دوستی و برادری با دروغگو بپرهیزد؛ زیرا او آن قدر دروغ می‌گوید که اگر سخن راستی هم بر زبان آورد، دیگر باور نخواهد شد.

این ناباوری تا آن جا گسترش خواهد یافت که مردم شخص دروغگو را طرف مشورت

خویش نیز قرار نخواهند داد؛ چنان که امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

... لَأَرَأَيْ لِكَذُوبٍ.^۴

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۰، ح ۴۳۸۶.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۳.

۳. همان، ح ۱۴.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸، ح ۱۰۳۰۰.

دروغگو [درمقام مشورت] هیچ رأیی ندارد [= رأیش بی ارزش است].

۸. موجب لعن خدا و فرشتگان

دروغگویی به اندازه‌ای ناپسند است که موجب لعن خدا و فرشتگان شده، دروغگو را در شمار لعنت شدگان درگاه الاهی قرار می‌دهد. رسول خدا (ص) می‌فرماید:

فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِ وَإِنْ كَانَ مَارِحًا.^۱

خداوند دروغگو را لعنت کند؛ اگر چه شوخی کرده باشد.

الْمُؤْمِنُ إِذَا كَذَبَ بِغَيْرِ عُدْرٍ لَعْنَةُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ خَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نَتْنٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرْشَ فَيَلْعَنُهُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ.^۲

آن گاه که شخص مؤمن، بدون عذر دروغ گوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می‌کنند و از قلب او بوی گندی بیرون می‌آید که به عرش می‌رسد؛ آن گاه حاملان عرش الاهی نیز او را لعن می‌کنند.

۹. فقر و تنگدستی

زمانی که دروغ گفتن، رفتاری ثابت و عادی شود، فقر و تنگدستی را به بار می‌آورد و برکت را از زندگی می‌برد. امیرمؤمنان علی (ع) در شمارش سبب‌های فقر می‌فرماید:

... وَاعْتِيَاذُ الْكُذِبِ يُورِثُ الْفُقْرَ.^۳

و عادت به دروغ، تنگدستی را به جای می‌نهد.

۱۰. سرزنش و پشیمانی

سرانجام دروغگویی، سرزنش شدن و پشیمانی از کرده خویش است؛ زیرا مردم دیر یا زود، به رفتار ناشایست و گفتار خلاف واقع دروغگو پی برده، او را خواهند شناخت. از حضرت علی (ع) نقل شده است:

۱. همان، ج ۱۱، ص ۳۷۲، ح ۱۳۲۹۴.

۲. همان، ج ۹، ص ۸۶، ح ۱۰۲۹۱.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۷، ح ۲۰۷۰۴.

غَايِبَةُ الْكُذْبِ مَلَامَةٌ وَ نِدَامَةٌ.^۱

سرانجام دروغ، سرزنش و پشیمانی است.

۱۱. نابودی شرم و حیا

کسی که عادت کند بدون توجه به ارزش و منزلت انسانی دیگران، به آنها دروغ بگوید، پرده حیا میان خود و ایشان را دریده، بی شرم می‌شود، چنان که سرور پرهیزکاران حضرت علی (ع) فرموده است:

لَا حَيَاءَ لِكُذِّابٍ.^۲

دروغگو، بی حیا است.

دروغ پیامدهای زشت دیگری نیز دارد که سرانجام همه آنها دوزخ و عذاب الاهی است.

از پیامبر خدا(ص) نقل شده است:

إِيَّاكُمْ وَ الْكُذِبَ فَإِنَّهُ مِنَ الْفُجُورِ وَ إِنَّهُمَا فِي النَّارِ.^۳

از دروغ بپرهیزید. همانا دروغ از فجور و ستمکاری است و همانا دروغ و فجور در آتش جای دارند.

امیرمؤمنان علی (ع) هم می‌فرماید:

تَمْرَةُ الْكُذْبِ الْمُهَانَةُ فِي الدُّنْيَا وَ الْعَذَابُ فِي الْآخِرَةِ.^۴

میوه دروغ، پستی در دنیا، و عذاب در آخرت است.

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۱، ح ۴۴۱۳.

۲. همان، ح ۴۴۱۶.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸، ح ۱۰۳۰۲.

۴. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۰، ح ۴۴۰۰.

راه‌های درمان دروغ

دانشمندان اخلاق برای درمان بیماری‌های اخلاقی انسان، دو راه «علمی» و «عملی» را سفارش می‌کنند: در راه علمی، بر آگاهی‌های بازدارنده، و در راه عملی، به رفتارهای برطرف‌کننده تأکید می‌ورزند.

انسان گاه به صورت موقت و اتفاقی به دروغ آلوده می‌شود که با یادآوری زشتی آن، به راحتی می‌تواند بر این رفتار ناپسند چیره شود و آن را به صورت کامل کنار بگذارد؛ ولی گاه دروغگویی به صورت ویژگی در او پدیدار می‌شود که در این صورت باید برای درمان خویش به طور دائم بکوشد و از هر دو راه «علمی» و «عملی» بهره گیرد.

راه علمی درمان دروغ

آگاهی و توجه به پیامدهای ناخوشایند دروغ، شیوه‌ای مؤثر در درمان این بیماری به شمار می‌رود.

محرومیت از هدایت الاهی، ناتوانی از چشیدن طعم ایمان، فرو افتادن در گرداب نفاق و کفر، مسخ شدن در روز قیامت، سقوط در آتش دوزخ، دوری از جوانمردی و حیا، بی‌اعتمادی دیگران و ذلت و آثار شوم دیگر، همه و همه از پیامدهایی هستند که یادآوری مداوم آن‌ها، شخص مبتلا به دروغ را در درمان خویش یاری می‌کند.

غفلت از پیامدهای زشت و ناخوشایند رفتارهای زشت، از مهم‌ترین عوامل گرفتاری انسان به آن‌ها است که با یادآوری و ذکر می‌توان آن را برطرف کرد:

وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ^۱

و به یاد (مؤمنان) آور پس همانا به یادآوردن برای مؤمنان، سودمند است.

راه عملی درمان دروغ

یکی از مهم‌ترین روش‌های عملی در درمان دروغ آن است که انسان پیش از آن‌که کلمه‌ای را بر زبان بیاورد، درباره‌ی درستی یا نادرستی آن بیندیشد، و به آثار و عواقب آن توجه کند. امام عسکری (ع) می‌فرماید:

قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛^۱

قلب انسان احمق در دهانش، و دهان فرد حکیم در قلب او است.

دستور بر گفتار و سخن گفتن باید از خانه‌ی خرد صادر شود، نه آن‌که انسان، کلام بدون اندیشه را بر زبان جاری سازد و آن‌گاه از پیامدهای ناخوشایندش افسوس خورد. چه بسا افرادی که با سخن نسنجیده، خود را به پرتگاه نابودی انداخته‌اند.

شیوه‌ی دیگر در درمان عملی دروغ آن است که از معاشرت با دوستان دروغگو پرهیزد؛ چرا که بسیاری از زشتی‌ها در اثر رفت‌وآمد و همنشینی با انسان‌های ناصالح پدید می‌آید و به‌عکس، بسیاری از زیبایی‌های اخلاقی هم در همنشینی با خوبان و صالحان پدیدار می‌شود.

خاندان بنؤ تش گم شد
پی نیکان گرفت و مردم شد

پسر نوح با بدن بنشست
سگ اصحاب کهف روزی چند

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۱۲، ح ۱۱.

فصل سوم

بهتان

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كُتِبُوا فَقَدْ إِحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا^۱.
و آنان که مردان و زنان باایمان را به سبب کاری که انجام نداده‌اند، می‌آزارند،
بار بُهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند.

مقدمه

یکی از رفتارهای زشت و ناپسند که گاه شاخه‌ای از غیبت به شمار می‌رود، «بُهتان» است. بُهتان همانند بسیاری از رذایل دیگر اخلاقی، از آفات و بیماری‌های فراوان زبان به شمار می‌رود که نابودی انسجام در جوامع بشری را در پی دارد. زشتی این رفتار تا آن جا است که از ناپسندترین بیماری‌های زبان شمرده می‌شود؛ بدین جهت در این فصل به بیان حقیقت و ابعاد گوناگون آن پرداخته می‌شود تا بتوان در ترک آن کوشید.

موضوعاتی که از آن‌ها بحث خواهد شد عبارتند از:

۱. تعریف بهتان
۲. اقسام بهتان
۳. نکوهش بهتان از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی بهتان
۵. پیامدهای زشت بهتان
۶. راه‌های درمان بهتان.

تعریف بهتان

بهتان در لغت و عرف

«بهتان» در لغت، به معنای «متحیر شدن» یا «متحیر کردن» است^۱ و نزد عرف، در معنای «دروغ بستن به افراد به گونه‌ای که مایه تحیر شود» به کار می‌رود. گاه سه کلمه «بهتان»، «تهمت» و «افترا» در یک معنا به کار می‌روند؛ درحالی‌که این سه، هم از نظر لغوی و هم از لحاظ اصطلاحی با هم تفاوت دارند. بهتان، دروغ بستن؛ افترا، دروغ بافتن؛ و تهمت، اظهار بدگمانی است.

حقیقت بهتان در علم اخلاق

بهتان نزد دانشمندان اخلاق نسبت دادن رفتار یا گفتار یا حالتی زشت و ناپسند به کسی است که از آن زشتی، پاک و منزه است.

روایات بسیاری وجود دارد که به بیان حقیقت این رفتار زشت پرداخته است.

ابوذر غفاری (ره) می‌گوید: از رسول خدا (ص) پرسیدم:

مَا الْعِيْبَةُ؟ قَالَ: ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يُذَكَّرُ بِهِ؟ قَالَ: اعْلَمْ، أَنْكَ إِذَا ذَكَّرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِذَا ذَكَّرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهَّتَهُ.^۲

غیبت چیست؟ فرمود: این‌که برادر دینی‌ات را به چیزی که موجب ناخشنودی او است، یادآور شوی. عرض کردم: ای رسول خدا! اگر نقصی که یادآور شدیم، در او باشد چه؟ پیامبر فرمود: اگر نقصی را که در او وجود دارد، بازگویی، غیبت کرده‌ای و اگر نقصی را که در او نیست، یادآور شوی، «بهتان» زده‌ای.

۱. گاه به صورت «لازم» و گاه به صورت «متعدي» به کار می‌رود.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۰، ح ۱۶۳۰۸.

امام صادق(ع) نیز می‌فرماید:

إِنَّ مِنَ الْغِيْبَةِ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ مِنَ الْبُهْتَانِ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا لَيْسَ فِيهِ.^۱
 همانا «غیبت» این است که چیزی را دربارهٔ برادر [مؤمن] خود بگویی که خدا
 آنرا برای او پوشانده است و «بهتان» این است که دربارهٔ برادر [مؤمن] خود،
 عیبی را که در او نیست، بگویی.

امام موسی بن جعفر(ع) نیز سخنی با همین مضمون دارد:

وَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ وَمَنْ ذَكَرَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ.^۲
 شخصی که پشت سر کسی آن‌چه را که در او هست و مردم نمی‌دانند، یادآور
 شود، غیبت کرده و کسی که آن‌چه را در او نیست، یادآور شود، «بهتان» زده
 است.

در قرآن کریم آمده است:

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا.^۳
 کسی که «خطا» یا «گناهی» را مرتکب شود؛ سپس بی‌گناهی را متهم سازد، بار
 «بهتان» و گناه آشکاری را بر دوش گرفته است.

۱. همان، ص ۲۸۲، ح ۱۶۳۱۳.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۶.

۳. نساء (۴): ۱۱۲.

اقسام بهتان

بهتان بر دو قسم است

۱. گاه در غیاب کسی به او دروغی می‌بندند و رفتار ناپسندی را که مرتکب آن نشده است، به او نسبت می‌دهند. در این قسم از بهتان، دو گناه بزرگ نهفته است: یکی دروغ و دیگری غیبت؛ زیرا مطلب نسبت داده شده غیرواقعی است و در غیاب شخص هم ابراز شده است.^۱

۲. گاه رفتار یا صفتی از صفات زشت نفسانی را که در شخص وجود ندارد، پیش رویش به او نسبت می‌دهند که در این قسم از بهتان فقط گناه دروغ نهفته است؛ ولی از نظر درجات دروغ، شدیدترین نوع دروغ به‌شمار می‌رود.

زشت‌ترین قسم بهتان

گاه بهتان‌زننده، آنچه را به دروغ نسبت داده، خود مرتکب نشده است؛ اما گاهی رفتار ناشایستی را که از خودش سر زده، به دیگری نسبت می‌دهد که این زشت‌ترین و ناپسندترین نوع بهتان به‌شمار می‌رود. خداوند متعالی همان‌طور که گذشت، در قرآن کریم به همین قسم اشاره دارد؛ آن‌جا که می‌فرماید:

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا.^۲

کسی که «خطا» یا «گناهی» مرتکب شود، سپس بی‌گناهی را متهم سازد، بار «بهتان» و گناه آشکاری را بر دوش گرفته است.

۱. علامه مجلسی قدس سره اجتماع دو گناه در بهتان غیرحضور را بعید دانسته، می‌نویسد: وَقَدْ يُقَالُ فِي الْبُهْتَانِ أَنَّهَا غِيْبَةٌ وَبُهْتَانٌ وَتَجَمُّعٌ عَلَيْهِ الْعُقُوبَاتُ وَهُوَ بَعِيدٌ. (علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۶)

۲. نساء (۴): ۱۱۲.

«حال و ملکه» بهتان

بهتان نیز مانند رفتارهای زشت دیگر، گاه به صورت رفتاری اتّفاقی و ناپایدار از انسان سر می‌زند که با هوشیاری اندک می‌توان به رفع آن پرداخت و به آسانی از تکرار آن جلوگیری کرد؛ اما این رفتار بر اثر غفلت، تکرار شده، به صورت عادت و رفتاری ریشه‌دار درمی‌آید تا آن‌جا که مایهٔ خشنودی بهتان‌زننده و وسیله‌ای برای خارج کردن رقیبان از صحنه‌های اجتماعی می‌شود، و به صورت ابزاری تبلیغاتی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. این‌جا است که شخص از ولایت الاهی خارج، و در ولایت و سرپرستی ابلیس داخل می‌شود؛ همان‌گونه که امام صادق (ع) فرمود:

مَنْ رَوَى عَلَيَّ مِنْ مُؤْمِنٍ رُوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَ هَدَمَ مُرُوَّةَ تَبِعِهِ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى
وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ.^۲

هرکس بر ضدّ مؤمنی سخنی نقل کند و قصدش از آن، زشت کردن چهرهٔ او و از بین بردن وجههٔ [اجتماعی] اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خویش خارج می‌کند، و تحت سرپرستی شیطان قرار می‌دهد، و شیطان هم او را نمی‌پذیرد.

۱. حال به صفات ناپایدار درونی و ملکه به صفات پایدار درونی گفته می‌شود.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱.

نکوهش بهتان از دید شرع و عقل

بهتان هم مانند بیش تر آفات زبان، از جمله رفتارهای مورد نهی شریعت بوده، حرام است و عامل آن به مجازات و کیفر الاهی گرفتار خواهد شد.

خداوند بزرگ در آیه‌ای که گذشت، بهتان را گناهی آشکار معرفی کرده است.^۱ در روایات گوناگون نیز به بهتان‌زننده، وعید آتش داده شده است. براساس نقل حضرت رضا(ع) پیامبر اکرم(ص) فرمود:

مَنْ بَهَتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ.^۲

هرکس به مرد یا زن باایمانی بهتان زند یا چیزی را به او نسبت دهد که در او نیست، خداوند او را در روز قیامت بر تلی از آتش به پا می‌دارد تا از آن چه گفته، خارج شود.

حضرت در گفتاری طولانی که به بیان نشانه‌های شخص فاسق پرداخته، بهتان را یکی از آن‌ها معرفی می‌کند:

وَأَمَّا عَلَامَةُ الْفَاسِقِ فَارْبَعَةٌ اللَّهُوُ وَاللَّغْوُ وَالْعُدْوَانُ وَالْبُهْتَانُ.^۳

... و اما نشانه فاسق چهار چیز است... و چهارم: بهتان.

حضرت صادق(ع) در دعایی طولانی که آن را در آغاز ماه مبارک رمضان می‌خواند، از گناهان بزرگ آمرزش می‌طلبید و در شمار آن‌ها از بهتان نام می‌برد.^۴ از سوی دیگر،

۱. نساء (۴): ۱۱۲.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۷، ح ۱۶۳۲۳.

۳. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۲۱.

۴. همان، ج ۹۴، ص ۳۲۸، ح ۱.

بِهْتَان خود نوعی دروغ به شمار می‌رود؛ زیرا در آن نسبتی دروغین به دیگری داده می‌شود. همه این موارد دلیل آن است که بهْتَان حرام بوده، افزون بر این، از گناهان بزرگ به شمار می‌رود؛ از این رو امام صادق (ع) در وصیّتی که به اصحاب خویش فرمود، ایشان را از دروغ و بهْتَان بازداشت:

وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَزْلُقُوا السُّنَّتَ كُمْ بِقَوْلِ الزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ.^۱

و پرهیزید از این که زبان‌هایتان را به گفتار دروغ و بهْتَان تیز کنید.

ریشه‌های درونی بهتان

بهتان، ثمره تلخ و مولود نامیمون صفات زشت درونی انسان است. این رفتار ناپسند در برخی از رذایل اخلاقی ریشه دارد که عبارتند از:

۱. دشمنی

گاه انسان برای فرونشاندن آتش دشمنی و کینه خویش، به دیگری دروغ بسته، نسبت‌های ناپسند می‌دهد.

۲. حسد

گاهی انسان به رتبه، شأن و کمالات دیگری حسادت کرده، برای از بین بردن وجهه‌اش به او بهتان می‌زند.

۳. ترس و فرار از مجازات

گاه انسان از ترس مجازات خطایی که مرتکب شده یا برطرف کردن نسبت ناروایی که ممکن است به او داده شود، به دیگری بهتان زده، دروغ می‌بندد.

شجره خبیثه این رذایل در مسأله بهتان، میوه‌ای به مراتب تلخ‌تر از غیبت می‌دهد؛ چرا که در غیبت، عیب و نقص واقعی و موجود در شخص، به او نسبت داده می‌شود؛ در حالی که در بهتان، آنچه را در او نیست، به او می‌بندند.

پیامدهای زشت بهتان

بهتان، آثار و عواقب زشت و شومی را هم در دنیا و هم در سرای آخرت به بار می‌آورد که دامن‌گیر بهتان زنده می‌شود.

الف پیامدهای زشت بهتان در دنیا

آثار و عواقب زشت بهتان در این دنیا، هم فرد و هم اجتماع را دربر می‌گیرد.

۱. پیامد فردی بهتان: کسی که به دیگری بهتان می‌زند، از مکر الاهی مصون و سالم نمی‌ماند و سرانجام رسوا می‌شود؛ چرا که خداوند آبروی مؤمن را حفظ می‌کند و او را از آسیب بهتان دیگران می‌رهاند. در روایات هم آمده است: خداوند، کسی را که به دنبال عیب‌های مسلمانان باشد حتی در داخل خانه‌اش رسوا می‌کند.^۱

این فرد در اجتماع نیز به سرعت شناسایی، و از ارزش و اعتبارش کاسته می‌شود.

۲. پیامد اجتماعی بهتان: بهتان بذر دشمنی را در جامعه بشری پاشیده، دوستی‌ها را به دشمنی تبدیل می‌کند. بهتان، حسن اعتمادی را که محور تشکیل دهنده واحدهای کوچک و بزرگ اجتماعی است^۲ از بین می‌برد و مایه متلاشی شدن آن‌ها می‌شود. این صفت ناپسند

۱. رسول خدا(ص) می‌فرماید:

يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُخْلِصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَدْعُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي نَبِيهِ. (کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، ح ۲)

ای کسانی که به زبان اسلام آورده‌اید و ایمان در دل‌های شما خالص نشده است، مسلمانان را سرزنش نکنید و اسرار آن‌ها را پی نگیرید. همانا کسی که عیوب مردم را [چه راست، چه دروغ] بجوید، خداوند عیوب او را دنبال می‌کند و هرکس که خدا دنبال عیوبش باشد، او را در خانه خودش رسوا می‌کند.

۲. جامعه از واحدهای کوچکی تشکیل شده که کوچک‌ترین آن خانواده است؛ سپس روابط خویشاوندی سببی و نسبی خانواده‌ها و بعد از آن هم معاشرت‌های دوستانه و ارتباط‌های شغلی و... وجود دارد که جامعه بزرگ بشری را تشکیل می‌دهد.

می‌تواند همه روابط را تحت تأثیر قرار دهد. از دواچه‌ها را تبدیل به طلاق، روابط پدر و فرزند را تیره، و در موارد حاد و شدید، موجب وقوع جنایاتی چون قتل شود.

بپیامدهای آخرتی بهتان

در مورد آثار بهتان در سرای آخرت، روایات بسیاری وجود دارد که از جمله می‌توان به آنچه حضرت رضا(ع) از پیامبر اکرم(ص) نقل فرموده است اشاره کرد:

مَنْ بَهَّتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ فِيهِ.^۱

هر کس به مرد یا زن باایمانی بهتان زند یا چیزی را به او نسبت دهد که در او نیست، خداوند او را روز قیامت بر تلی از آتش به‌پا می‌دارد تا از آن چه [در باره برادر یا خواهر مؤمنش] گفته است خارج شود.

امام صادق(ع) نیز در این زمینه می‌فرماید:

الْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِّ أَثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ.^۲

بهتان زدن به شخصی که از آن [بهتان] بری است، از کوه‌های محکم و استوار هم سنگین‌تر است.

باتوجه به این روایت، بهتان و تهمت برای شخصی که از آن بری است، بسیار سنگین است؛ اما برای کسی که بهتان زده، عذاب و گناهی سنگین‌تر است؛ ولی او این سنگینی را احساس نمی‌کند.

مَنْ بَهَّتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً بِمَا لَيْسَ فِيهِ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي طَبَقَةِ خَبَالٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ.^۳

کسی که به برادر یا خواهر مؤمنش به چیزی که در او نیست، بهتان زند، خداوند روز قیامت او را در گلی که آب آن چرک است، محشور می‌کند تا از چیزی که گفته است، خارج شود [و از عهده‌اش بیرون بیاید].

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۸۷، ح ۱۶۳۲۲.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۴، ح ۳.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۵.

از حضرت پرسیده شد: گل خبال یعنی چه؟ فرمود:
چرکی است که در قیامت از عورت زناکاران خارج می‌شود.

راه‌های درمان بهتان

اندیشه در پیامدهای شوم بهتان، و یادآوری مستمر آن‌ها، نقش مهمی در بازداشتن انسان از این رفتار ناپسند دارد که سرانجام ریشه‌کن شدن این آفت از درون نفس انسانی را در پی خواهد داشت.

شخص مبتلا به بهتان باید در صدد تقویت نیروی تقوا و بازدارندگی در خویش باشد؛ از این رو به ذکر همیشگی عواقب بیماری خویش نیازمند است. دقت و تفکر در احادیثی که به بیان اهمیت فراوان آبروی افراد باایمان پرداخته است نیز مایه تقویت نیروی تقوا در او شده، وی را از ریختن آبروی دیگران بازمی‌دارد.

از حضرت صادق(ع) نقل شده است:

الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكُفَّةِ^۱

حرمت مؤمن از کعبه عظیم‌تر است؛

البته درمان حتمی و قطعی تمام بیماری‌های رفتاری انسان به برطرف کردن ریشه‌های درونی آن‌ها بستگی دارد؛ از این رو باید در ابتدا بیماری بهتان را ریشه‌یابی کرد و پس از یافتن آن، به از بین بردنش پرداخت. اگر حسد سرچشمه این رفتار ناشایست است، باید به نابود کردن آن پرداخت و اگر رذیله‌ای دیگر، ریشه این بیماری است، باید در زوال آن کوشید.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۷۱، ح ۳۵.

فصل چهارم

تہمت

آن‌گاه که مؤمن به برادرش تهمت زند، ایمان در دل او ذوب [و ناپدید] می‌شود؛ همان‌گونه که نمک در آب [ناپدید می‌شود].^۱

حضرت صادق (ع)

مقدمه

یکی دیگر از دردهای جامعه بشری که از دیرباز با آن دست به گریبان بوده و از آن، آسیب‌های فراوان دیده است، بیماری نابودکننده «تهمت» است. تهمت همانند دیگر بیماری‌های مهمّ زبان از قبیل «دروغ و غیبت»، پیامدها و آثار شوم و بسیار مخرب برای جامعه انسانی دارد؛ بدین سبب باید در راه شناخت حقیقت و درمان آن بسیار کوشید.

این فصل می‌کوشد تا با پرداختن به جهات گوناگون تهمت، راه چاره‌ای برای درمان این بیماری مُهلک نشان دهد. مباحث مورد توجّه در این فصل عبارتند از:

۱. تعریف تهمت
۲. اقسام تهمت
۳. نکوهش تهمت از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی تهمت
۵. پیامدهای زشت تهمت
۶. راه‌های درمان تهمت.

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۱.

تعریف تهمت

«تهمت» از ریشه «وَهْم» به معنای اظهار گمان بدی است که به دل‌انسان راه یافته است. هر رفتاری از مجموعه رفتارهای انسان که در جامعه پدیدار می‌شود، به دوگونه قابل تفسیر و برداشت است: برداشتی «خوب و مثبت»، و برداشتی «بد و منفی». در تهمت، انسان از رفتار، گفتار یا حالت دیگری، برداشت «بد و منفی» می‌کند که البته این برداشت، گاه به خود رفتار باز می‌گردد به این معنا که خود رفتار، ناپسند و ناشایست تلقی می‌شود، و گاه از آن رفتار، صفات درونی و ویژگی‌های ناپسند برداشت می‌شود بی‌آنکه خود رفتار بد و ناپسند باشد که در این صورت، رفتار، فقط به منزله آینه و نمای آن صفت درونی گرفته می‌شود؛ یعنی گاه «تهمت» درباره زشتی ذات عمل و خود رفتار است، و گاه عمل و رفتار پلی قرار داده می‌شود تا برخی از زشتی‌های درونی به شخص نسبت داده شود.

تفاوت سوءظن با تهمت

هرگاه کسی از رفتار، گفتار یا حالات دیگران برداشت بدی داشته باشد، ولی این برداشت، فقط در درونش پنهان بماند و آشکار نشود، به «سوءظن» (بدگمانی) مبتلا شده است؛ ولی اگر برداشت ناشایستش را اظهار کرد، به رفتار او «تهمت» گفته می‌شود؛ پس تفاوت «سوءظن» و «تهمت» در آشکار کردن گمانی است که از رفتار دیگری برداشت شده است.

تفاوت بهتان با تهمت

در «بهتان» انسان می‌داند کسی که به او نسبت ناروا می‌دهد، کار نادرستی انجام نداده است؛ ولی از روی اغراض و خواسته‌های نفسانی، همانند دشمنی، کینه و حسد، صفت یا رفتار ناشایستی را به او نسبت می‌دهد؛ اما در تهمت، انسان برداشت خویش از رفتار دیگری را مدّ نظر قرار می‌دهد و او را متهّم می‌سازد؛ درحالی‌که نمی‌داند این رفتار از او سر نزده

است؛ برای نمونه اگر انسان، شخصی را با سلاح گرم در کنار مقتولی مشاهده کند و به او نسبت قتل بدهد؛ درحالی که می‌داند قاتل نیست، رفتارش «بهتان» نامیده می‌شود و اگر نداند او قاتل نیست، به رفتار او «تهمت» گفته می‌شود.

سرچشمهٔ تهمت، «سوءظن» است. بدگمانی به کردار، گفتار یا حالات دیگران ممکن است موجب شود شخص چه در حضور و چه در غیاب ایشان تهمت بزند؛ پس سوءظن می‌تواند به تهمت بینجامد؛ به این‌گونه که در سوءظن، برداشت انسان از عمل، سخن یا حالت دیگری، برداشتی بد در درون خود او است و ممکن است به سبب عواملی از درون انسان به بیرون تراوش کند؛ یعنی به دیگران اظهار شود که در این صورت به تهمت تبدیل می‌شود.

اقسام تهمت

آشکار کردن گمان نادرست و اظهار آن، به دو صورت ممکن است:

۱. اظهار حضوری

گاه تهمت‌زننده، رفتار یا ویژگی زشتی را در حضور خود متهم، به او نسبت می‌دهد و مدارک و اسناد این نسبت که می‌تواند شامل عمل، سخن یا حالتی از او باشد را نیز ارائه می‌کند.

۲. اظهار غیابی

گاه تهمت‌زننده در حضور فرد چیزی بیان نمی‌کند؛ بلکه در غیابش به او رفتار یا صفت ناپسندی را نسبت می‌دهد که این امر دو حالت دارد:

الف. تهمت‌زننده فقط نتیجه برداشت خود را از رفتار شخص در غیابش به او نسبت می‌دهد و از خود رفتار، سخنی به میان نمی‌آورد به این معنا که تهمت‌زننده نمی‌گوید به دلیل دیدن چه رفتاری از متهم، چنین برداشتی از او داشته است؛ البته تفاوتی نیست بین آن که برداشت او از رفتار متهم در برخورد با خود او باشد یا دیگران؛ زیرا در هر دو صورت، اظهار بدگمانی شده و حقیقت تهمت پدید آمده است.

ب. خود آن رفتار، گفتار یا صفات را نقل می‌کند؛ سپس برداشت خود از آن را به دیگران ارائه می‌دهد.

زشت‌ترین مصداق تهمت

تهمت، ابراز کردن گمان بد به دیگری است که از زشت‌ترین مصادیق آن، این است که انسان در آغاز کار، شخصی را امین و معتمد خود کند و کاری را به او واگذارد؛ سپس به او سوءظن یافته، این بدگمانی را به شخص بگوید.

امام جعفر صادق(ع) از قول پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است:

لَيْسَ لَكَ أَنْ تَتَّهَمَ مِنْ أُمَّتِنَا^۱.

حق نداری به کسی که او را امین خویش ساخته‌ای، تهمت بزنی.

«حال و ملکه» زشت تهمت

تهمت از رذایل نفسانی چون دشمنی، حسد، شهوت یا غضب سرچشمه می‌گیرد و در آغاز، رفتاری است که اتّفاقی از انسان سر می‌زند؛ ولی تکرار آن موجب می‌شود که به صورت ملکه در نهاد شخص درآید و انجام آن برایش آسان شود.

کسی که این صفت برای او ملکه نشده است، شاید در اثر انجام این رفتار، تحت فشار مسائل اعتقادی و وجدانی خود قرار گرفته، متأثر و متألّم شود؛ ولی اگر این عمل تکرار شده، به صورت صفت پایدار نفسانی درآید، آن رفتار زشت را به آسانی انجام می‌دهد و نه تنها برایش ناراحت‌کننده نیست؛ بلکه سرور و شادمانی هم به همراه خواهد آورد و با رسیدن به این گمان باطل که با تهمت، رقیبی از صحنه خارج شده است، خشنود می‌شود؛ بنابراین باید از تکرار این گناهان خودداری کرد تا به ملکه‌ای زشت و ناپسند در روح انسان تبدیل نشوند.

۱. کلینی: کافی، ج ۵، ص ۲۹۸، ح ۱.

نکوهش تهمت از دید شرع

تهمت، ابراز سوءظن نزد دیگران است و از آن جا که گمان بد به رفتار یا گفتار یا صفات ناپسند مربوط می‌شود، تهمت به شکلی، بازگفتن امور ناشایست دیگران است؛ به همین جهت می‌توان آن را نوع خاصی از اقسام غیبت به‌شمار آورد.

وقتی برای شخصی، سوءظن به دیگری پیش می‌آید، با بیان آن گمان بد، آن‌هم در غیاب خود متهم، به غیبت آلوده می‌شود و اگر این عیوب یا رذایل در شخص متهم وجود نداشته باشد، بازگفتن آن را می‌توان نوعی از انواع «بهتان» به‌شمار آورد. البته میان هر سه عنوان، تفاوت‌های دقیقی وجود دارد. با این بیان می‌توان تهمت را رفتاری مردد میان «غیبت» و «بهتان» دانست که البته هر دو حرام هستند و در نتیجه، تهمت نیز حرام خواهد بود؛ چرا که یا در شمار مصادیق غیبت قرار می‌گیرد یا عنوان «بهتان» بر او صدق می‌کند. ریختن آبروی دیگران نزد شخص سوم یا گروهی از مردم، با توجه به آگاهی نداشتن دیگران از این‌که آن فرد مرتکب عمل خاصی شده یا خیر، حرام است.

ردّ تهمت

همان‌گونه که در بحث غیبت آمد، انسان نه تنها نباید شنونده غیبت باشد، بلکه اگر غیبت به شکل ناخواسته نیز به گوش او رسید، باید در ردّ آن بکوشد و فقط ذکر این نکته که «غیبت نکنید» کافی نیست؛ زیرا شاید بیان همین جمله، تأکیدی بر وجود عیب و نقص در غیبت شده باشد؛ پس باید در ردّ غیبت کوشید تا غیبت شده از اصل عیب مبرا شود.

«تهمت» و «بهتان» نیز چنین است، و آن‌کس را که مورد تهمت قرار گرفته باید از اتهام پاک سازد.

آن یکی یک شیخ را تهمت نهاد کو بد است و نیست بر راه رشاد

شارب خمر است و سالوس و خبیث مر مریدان را کجا باشد مغیث
آن یکی گفتش ادب را هوش دار خرد نبود این چنین ظن برکبار
دور ازو و دور از آن اوصاف او که زسیلی تیره گردد صاف او
این چنین بهتان منه بر اهل حق کین خیال تو است، برگردان ورق^۱

گوینده تهمت فقط با تکیه بر قرائن موجود، نتیجه گیری کرده و برداشت خود از آنچه واقع شده را به دیگری نسبت می دهد و در واقع بدگمانی خود را ابراز می کند؛ از این رو باید در صدد نفی آن برآمد و یادآور شد که نسبت دادن این کار نادرست به دیگری - حتی اگر این نسبت درست هم باشد - مشمول حکم غیبت است و در صورت اشتباه، مشمول حکم بهتان می شود که در هر دو صورت کار او حرام است؛ پس وظیفه انسان حمایت از شخصی است که مورد بهتان و یا تهمت قرار گرفته است و باید آبروی او را از گزند تهمت مصون داشت.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

مَنْ أَدَلَ عِنْدَهُ مُؤْمِنٌ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يُنْصِرَهُ فَلَمْ يُنْصِرْهُ، أَذَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ.^۲

کسی که نزد او مؤمنی را خوار کنند، در حالی که می تواند وی را یاری کند و این کار را نکند، خداوند او را روز قیامت در رأس تمام آفریده هایش خوار می کند.

مَنْ رَدَّ عَنْ عُرْضِ أَخِيهِ كَانَ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ.^۳

کسی که [آسیبها] را از آبروی برادر [مؤمن] خود رد کند، [همین] برای او پرده ای در برابر آتش می شود.

در مواردی که انسان توانایی حمایت از آبروی دیگری را ندارد می تواند مجلس را ترک کند و اگر نمی تواند چنین کاری کند، باید در دل از حضور در چنین مجلسی ناخشنود باشد. بی تفاوتی درونی نیز در برابر چنین رفتار زشتی، بد و نازیبا است.

۱. مولوی: مثنوی معنوی، حکایت طعن زدن بیگانه در شیخ.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲۶.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۳، ح ۱۶۳۳۸.

تأثیر تهمت بر شنونده آن از نظر اخلاقی

در تهمت، شنونده، اخباری را از تهمت‌زننده می‌شنود که بر حدس تهمت‌زننده استوار است و از درستی یا نادرستی آن به صورت قطعی آگاه نیست. حال اگر شنونده نفسی ضعیف داشته باشد، چه بسا تحت تأثیر این تهمت قرار گیرد و دیدش درباره متهم عوض شود؛ یعنی حتی اگر شنونده، به وظیفه شرعی خود عمل، و با گوینده برخورد کند و تهمت او را برگرداند، این امکان هست که از لحاظ اخلاقی و حالات درونی، تحت تأثیر قرار گرفته، از اعتمادش به متهم کاسته شود.

دانشمندان علم اخلاق برای شنونده تهمت چهار حالت را در نظر گرفته‌اند و برای هریک از این حالات، راه‌حلهایی علمی را بیان کرده‌اند تا به متهم بدبین نشود.

۱. شنونده می‌داند اظهارات گوینده تهمت است.

۲. شنونده نمی‌داند اظهارات گوینده تهمت است یا بهتان؛ چرا که ممکن است این

اظهارات برداشت او از رفتار متهم یا نسبتی دروغین به او باشد.

۳. شنونده نمی‌داند گفتار گوینده تهمت یا غیبت است.

۴. شنونده نمی‌داند گفتار گوینده تهمت یا بهتان یا غیبت است.

در مورد اول که شخص می‌داند این اخبار تهمت است، بدگمانی در مرتبه‌ای ضعیف به شنونده منتقل شده است؛ یعنی شخص می‌داند که گوینده از روی حدس و بدگمانی، بر نشانه‌ها و قرائنی تکیه کرده که موجب برداشت نادرستی از متهم شده است که با توجه به این آگاهی می‌تواند بدبینی را از خود دور سازد و اتهام را ناشی از درک نادرست تهمت‌زننده بداند.

در مورد دوم که گفتار گوینده بین تهمت و بهتان مشکوک است، اگر تهمت باشد، یک طرف احتمال بر محور حدس است و طرف دیگر آن (بهتان) بر دروغین بودن آن نسبت درباره متهم دلالت دارد؛ از این رو شنونده به آسانی می‌تواند بدگمانی را از خود دور سازد. در مورد سوم که بین حکم تهمت یا غیبت اشتباهی پیش آید، چون یک طرف این اخبار بر محور حدس است می‌توان آن را رد کرد و مورد چهارم هم ادغامی از این سه مورد است

که در هر چهار مورد، این اخبار با شدت و ضعف خود می‌تواند بر فرد تأثیرگذار باشد.
امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَ مِنْ أَحِبِّهِ وَثِقَمَةَ دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ النَّاسِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرِّامِي
وَ يَخْطِي السُّهَامُ وَ يُحِيلُ الْكَلَامُ وَ بَاطِلُ ذَلِكَ يُورُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا
أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَسُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَ وَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَ عَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ
وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ.^۱

ای مردم! کسی که برادر دینی‌اش را این‌گونه شناخت که او در دین محکم و استوار است [= آدم متدینی است] و کردار و رفتارش در مسیر شرع قرار دارد، دیگر نباید درباره او به حرف این و آن گوش کند. همانا کسی که تیر می‌اندازد، گاهی تیرش به خطا می‌رود، [= کلامش ریشه ندارد] و آن‌چه که گفته می‌شود و نادرست است، از بین می‌رود و خداوند شنوا و گواه است. هوشیار باشید همانا بین حق و باطل به‌جز چهار انگشت فاصله نیست.

از حضرت پرسیدند: این‌که فاصله بین حق و باطل چهار انگشت است، یعنی چه؟ انگشتان مبارکش را جمع کرد و بین گوش و چشمش گذاشت و فرمود: باطل این است که بگویی شنیدم، و حق این است که بگویی دیدم. باتوجه به این روایت، اخباری که بر محور حدس و گمان بوده و ریشه‌اش شنیدنی‌ها و احتمالات است، از موارد تهمت، بهتان یا غیبت به‌شمار می‌آید. در غیبت، احتمال این است که گوینده، آن‌چه را می‌گوید، دیده است؛ ولی شنونده فقط یک احتمال را می‌شنود؛ پس نباید تحت تأثیر شنیده‌ها قرار گیرد؛ زیرا به‌ندرت اتفاق می‌افتد که شنیده‌ها بر مبنای دیده‌ها و صادقانه باشند.

از امام حسن (ع) پرسیدند: بین حق و باطل چقدر است؟ حضرت در پاسخ فرمود:

أَرْبَعُ أَصَابِعَ فَمَا رَأَيْتَهُ بَعْنِيكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنِيكَ بَاطِلًا كَثِيرًا.^۲

چهار انگشت است. آن‌چه را با چشمت می‌بینی حق است و آن‌چه را با گوش

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۷، ح ۱۶.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۱۳۰، ح ۱.

خود می‌شنوی، بیش‌ترش باطل است.

شیوۀ پیش‌گیری از تهمت

با توجه به تعریفی که از تهمت ارائه شد، انسان باید برای پیش‌گیری از ابتلای خود و دیگران به این گناه، در درجهٔ نخست از بدگمانی به دیگران بپرهیزد، و در صورت شنیدن تهمت از دیگران، به گونه‌ای از خویش مراقبت کند که تحت‌تأثیر بدگمانی دیگران قرار نگیرد. همچنین نباید از او حرکتی سرزند که منشأ حدس و بدگمانی دیگران قرار گیرد؛ یعنی در نهایت، کاری را که ممکن است منشأ حدس و بدگمانی دیگران قرار گیرد، انجام ندهد.

دلّی بیرون کن برهنه شو زدلق تا ز تو فارغ شود اوهام خلق^۱

برای این منظور باید از معاشرت و همنشینی با افرادی که در جامعه به بدی شناخته شده‌اند دوری جست تا زمینه اتهام فراهم نشود، گاهی حضور در جمعی که بیش‌تر افراد آن زشتکارند، منشأ بدگمانی و تهمت می‌شود؛ هرچند خود فرد زشت‌کار نباشد. عدم حضور در چنین مکان‌ها و مجامعی که برای انجام اهدافی زشت برپا شده است می‌تواند زمینهٔ اتهام را کاهش دهد.

از امام صادق(ع) نقل شده است که پدر بزرگوارش حضرت باقر(ع) به او فرمود:

يَا بُنَيَّ! مَنْ يَصْحَبْ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمْ وَ مَنْ يَدْخُلْ مَدَاخِلَ السُّوءِ يُتَّهَمُ.^۲

ای پسر! کسی که با بدکاران همنشینی کند، سالم نمی‌ماند. [= بر روح او تأثیر می‌گذارد] و اگر کسی به جایگاهی بدگام نهد، متهم می‌شود.

امام صادق(ع) در جایی دیگر از رسول اکرم(ص) چنین روایت می‌کند:

أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ.^۳

سزاوارترین مردم به متهم شدن کسی است که با افرادی که متهم هستند همنشینی کند.

۱. مولوی: مثنوی معنوی، حکایت کرامات درویشی که در کشتی متهمش کردند.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۹، ح ۹۶۰۰.

۳. همان، ح ۹۶۰۱.

امیر مؤمنان علی (ع) در وصایای خویش می‌فرماید:

إِيَّاكَ وَ مَوَاطِنَ التُّهْمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَطْنُونَ بِالسُّوءِ، فَإِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يُغَرُّ جَلِيسُهُ.^۱

از جاهایی که مورد تهمت قرار می‌گیرند و مجلسی که به آن گمان بد برده می‌شود، بپرهیز. به درستی که همنشین بد، همنشین خود را فریب می‌دهد.

مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاطِنَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلْوَمَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.^۲

کسی که خودش را در معرض تهمت قرار داد، سرزنش نکند کسی را که به او بدگمان شده است.

مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ أُتِّهِمَ.^۳

کسی که به جایگاه‌های بدگام نهد، متهم می‌شود.

شیوه برخورد بلبرداشت‌ها و اخبار حدسی و حسّی

انسان حق ندارد رفتار، گفتار یا صفت نادرستی را که بر پایه حدس در برادر یا خواهر مؤمنش دریافت است، به او نسبت دهد و بدون آن‌که از اعتبار دریافت خود مطمئن باشد، آن را نقل کند.

نسبت دادن رفتاری زشت که از روی حدس باشد، همان تهمت؛ است چرا که شخص در تهمت، بدگمانی خویش را درباره دیگری اظهار می‌کند و بدگمانی، چیزی جز حدس زدن در حق دیگری نیست و چه بسیار حدس‌هایی که با واقع مطابقت نمی‌کند و فقط مایه بدگمانی دیگران در حق متهم می‌شود.

حس کردن رفتار یا حالات دیگران به دو صورت «مستقیم» و «غیرمستقیم» ممکن

است:

۱. حس غیرمستقیم: در این قسم، انسان خود، رفتار متهم را ندیده و سخن او را نشنیده؛ بلکه دیگری برای او نقل کرده است؛ یعنی از راه شنیدن از دیگری، به رفتار یا گفتار متهم پی می‌برد و با واسطه از مسأله آگاه می‌شود. درباره این نوع حس و احکام مربوط به آن،

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷، ح ۱۵۵۷۵.

۲. همان، ح ۱۵۵۷۸.

۳. همان، ص ۳۸، ح ۱۵۵۷۸.

روایات بسیاری وارد شده است که بیانگر باطل بودن مطالبی است که از طریق گوش به انسان می‌رسد.

در این باره بحث بسیار گسترده است؛ چراکه واسطه حس غیرمستقیم، انسان است و انسان هم موجودی است که اگر در مسیر امیال نفسانی قرار گیرد، به خبیث‌ترین آفریدگان تبدیل می‌شود؛ چنان‌که اگر راه درست را ببیناید، اشرف مخلوقات و برتر از ملائکه است.

بیش‌تر انسان‌ها گرفتار رذایل نفسانی چون کینه، حسد، بخل و طمع هستند که آن‌ها را به تهمت زدن به دیگران وامی‌دارد و باعث می‌شود از سادگی و صفای شنونده سوءاستفاده کرده، حبّ و بغض‌های خود به دیگران را در قالب بهتان و تهمت مطرح کنند، و چون نفس بیشتر افراد بشر، به آداب الهی آراسته نشده است، گفتارشان قابل تصدیق و اعتماد نیست و هواهای نفسانی در بسیاری از کارهایشان تأثیر دارد.

گاهی پلیدی نفس به حدّی شدّت می‌یابد که شنونده با این‌که می‌داند آن‌چه درباره برادر مؤمنش شنیده، از واقعیت بسیار دور است، آن مطلب را نقل می‌کند و در بعضی موارد چیزی را که خودش ندیده یا نشنیده است و آن را از قول دیگری عنوان کرده، به گونه‌ای القا می‌کند که گویی خودش دیده یا با گوش خود شنیده است. این پلیدی نفس به حدّی می‌رسد که او تکذیب متّهم درباره اتهام وارد بر خود را می‌شنود؛ ولی آن را نشنیده می‌گیرد و هم‌چنان به سخنان خویش ادامه می‌دهد.

پیشوایان معصوم (ع) با جنبه‌های درونی انسان به‌خوبی آشنا بوده و به همین دلیل، غالب نقل‌هایی را که درباره رفتار یا گفتار دیگران صورت می‌گیرد باطل به‌شمار آورده‌اند؛ چنان‌که از حضرت امیر (ع) نقل شده است:

الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ.^۱

باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم.

حال اگر نقل‌کننده فرد عادل باشد، تکلیف انسان چیست؟

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۷، ح ۱۶.

حکم کلی این است که از نظر درونی نباید تأثیر بگذارد و از نظر بیرونی نباید برای دیگری نقل شود. در این مسأله، از لحاظ درونی نه باید آن را تصدیق کرد و نه تکذیب؛ چرا که تصدیق هر یک از متهم و شخص عادل، مستلزم تکذیب دیگری است. اگر شخص عادل را در دل تصدیق کنی، باید متهم را دروغگو بدانی و اگر متهم را تصدیق کنی، لازمه اش تکذیب شخص عادل است.

از نظر بیرونی باید گفت: گرچه ناقل خبر، فرد عادل و درستی است، نقل کردن او موجب شده که مشمول حکم غیبت قرار گیرد و همین امر او را از درجه اعتبار ساقط می‌کند؛ زیرا غیبت، فسق، پس فرد غیبت‌کننده هم فاسق است و مطابق آیه شریفه ذیل، دانشمندان علم اخلاق معتقدند: انسان حق حکایت چیزی را که فاسق برای او نقل می‌کند ندارد. خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا!^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برای شما خبر آورد، جست‌وجو کنید [= سخن او را بدون تحقیق نپذیرید]؛

پس به صرف عادل بودن نقل‌کننده نمی‌توان حکم کرد که نقل کردن آن مطلب جایز است؛ چون این فرد عادل هم مانند سایر افراد بشر، معصوم نیست و ممکن است اشتباه کرده باشد.

۲. حسّ مستقیم: زمانی که شخص، کاری را با چشم می‌بیند یا گفتاری را با گوش خود می‌شنود (هیچ واسطه و شخص سومی در کار نیست) می‌گویند با حسّ مستقیم خود آن عمل یا گفتار را دریافت کرده است.

دانشمند بزرگ شیعی، مولی محمد مهدی نراقی (قدس سره) درباره شیوه برخورد با حسّ مستقیم می‌نویسد: جایز نیست انسان هر چیزی را که با چشم خود می‌بیند تصدیق کند. بسیاری از اعمال دو چهره دارند و می‌توان آن‌ها را بر صورت درستی حمل کرد و جایز نیست انسان از آن‌ها زشتی و نادرستی را برداشت، سپس برداشت خود را برای دیگران هم

۱. حجرات (۴۹): ۶.

نقل کند؛ البتّه در روایات آمده است که «هر آن چه چشم ببیند، حق است»؛ ولی منظور از این چشم، چشم پاک و بی‌غرض و بی‌هوا است، نه چشم آلوده و مبتلا به هواهای نفسانی، و چشم پاک هم تا آن‌جا که راه درستی را برای عملی باز می‌بیند، آن‌را بر فساد حمل نمی‌کند. امیر مؤمنان علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) چنین نقل فرموده است:

أُطْلِبُ لِأَخِيكَ عُذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْرًا فَالْتَمِسْ لَهُ عُذْرًا.^۱

اگر کاری از برادر مؤمنت سر زد که ظاهرش نقص است، اول عذری برایش بیاور و اگر عذری نیافتی، برایش عذر بتراش؛

پس نباید به ظاهر عمل توجه کرد. چه بسا ظاهر عملی زشت به نظر آید؛ ولی دلیل موجهی برای انجام آن وجود داشته و جنبه شرعی یا تأدیبی در آن نهفته باشد و اگر هم عمل به گونه‌ای باشد که به هیچ صورت نتوان آن را بر صحت حمل کرد، باید خود شخص برای انجام آن عمل دلیلی بتراشد که مسأله نزد دیگران بر صحت حمل شود.

امام جعفر صادق (ع) از حضرت علی (ع) چنین روایت کرده است:

صَغُرَ أَمْرُ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَنْظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا.^۲

رفتار برادرت را بر بهترین وجه قرار بده تا جایی که اطمینان به بدی آن نداری و درباره سخنی که از دهان او درآمده، گمان بد نکن تا آن‌جا که راهی برای نیکو پنداشتن آن وجود دارد.

پس حسن مستقیم هم دچار خطا می‌شود؛ زیرا امیال نفسانی در هر حال بر دیده‌ها و شنیده‌های انسان اثر می‌گذارد و برداشت‌ها را دگرگون، و داوری را از جاده حق منحرف می‌کند.

بغض و نفرت، خوبی‌ها را زشت می‌نمایاند و زشتی‌ها هم به هیچ روی قابل سفارش

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۷، ح ۱۵.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

نیستند. از سوی دیگر ممکن است وجود ملکات زشت نفسانی در فرد تهمت‌زننده باعث شود که آن‌را به دیگران نیز تعمیم دهد. برای نمونه خود شخص آلوده است؛ بنابراین پیرامون خود را آلوده می‌بیند یا خودش از کارهایی که انجام می‌دهد، هدف زشتی را پی می‌گیرد و این زشتی را به کار دیگران نیز نسبت می‌دهد. چون خودش به قصد مسخره کردن جلو دیگران تواضع می‌کند، تواضع دیگران به خود را نیز تمسخر می‌پندارد. چنان‌که گفته‌اند: «کافر همه را به کیش خود پندارد».

در این مسأله دشمنی‌های شخصی دخیل نیستند؛ بلکه بیماری‌های نفسانی فرد، ریشه بدبینی او می‌شود و ریشه اساسی همه بیماری‌های نفسانی نیز دوست داشتن دنیا و غفلت از آخرت و مقام انسانی است. فرو رفتن در مسائل مادی و فراموشی مسائلی چون مرگ، قیامت، حساب و کتاب و دوزخ سبب غفلت از معنویات می‌شود.

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ^۱

دوستی دنیا در رأس همه خطاها قرار دارد.

ریشه‌های درونی تهمت

ریشه رفتار ناپسند و زنده‌ت همت را مانند بسیاری از رفتارهای زشت دیگر، باید در رذایل اخلاقی که از عدم اعتدال قوای درونی انسان پدید می‌آیند، جست.

«حسد» «ترس از مجازات» «طمع» و... رذایلی هستند که موجب ارتکاب این رفتار زشت از آدمی می‌شوند. گاه انسان از روی حسادت به کمالی که در دیگری وجود دارد به متهم ساختن وی اقدام می‌کند تا به این وسیله کمال او نادیده گرفته شود.

کس نخواند نامه من کس نگوید نام من	جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شغب
چون کنند از نام من پرهیز این‌ها چون خدای	در مبارک ذکر خود گفته است نام بوله‌ب!؟
من برون آیم به برهان‌ها مذهب‌های بد	پاک‌تر زان کز دم آتش برون آید ذهب
عامه بر من تهمت دینی ز فضل من برند	بر سرم فضل من آورد این همه شور و جلب ^۱

شخص گاه به سبب واهمه‌ای که از مجازات در برابر کرده زشت خویش دارد، به دیگری اتهام می‌زند و گاه حرص و طمع برای رسیدن به مقام و رتبه متهم، او را به تهمت وامی‌دارد؛ البته توجه به این نکته ضرورت دارد که توهم و بدگمانی پدید آمده از نیروی درونی «واهمه» در تمام این موارد نقش مهمی را ایفا می‌کند.

۱. ناصر خسرو: دیوان اشعار، قصیده ۱۸.

پیامدهای زشت‌تهمت

تهمت آثار شومی هم برای تهمت‌زننده و هم برای تهمت‌زده شده به‌بار می‌آورد که می‌توان آن‌ها را در دو عنوان ذیل جای داد:

۱. پیامد تهمت بر بُعد معنوی انسان

در روایتی از امام جعفر صادق (ع) در این باره آمده است:

إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أَنْفَاثَ الْإِيمَانِ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْفَاثُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ.^۱

آن‌گاه که مؤمن به برادر مؤمنش تهمت زند، ایمان در دل او ذوب می‌شود؛ همان‌گونه که نمک در آب ذوب می‌شود.

همان‌طور که از این روایت برمی‌آید، تهمت موجب از بین رفتن ایمان مؤمن می‌شود. در توضیح این مطلب باید گفت که بسیاری از اعمال انسان بر ایمان او تأثیر می‌گذارد. همچنین دربارهٔ این اعمال، دو حالت «انجام» و «ترک» وجود دارد که هر دو حالت، در بُعد ایمانی او مؤثر است. ترک واجبات از سویی و انجام گناهان از سوی دیگر، ایمان انسان را ضعیف می‌کند. «ترک واجب» و «انجام حرام» را می‌توان دوگونه از کفر عملی به‌شمار آورد که «انجام حرام» شامل «تهمت» هم می‌شود و ضعف و نابودی ایمان را در پی دارد.

۲. پیامد تهمت بر روابط انسانی

تهمت مایهٔ نابودی حریم برادری و روابط انسانی میان افراد جامعهٔ بشری است و جوّ عدم اعتماد و ترس از اطمینان را فراهم می‌سازد.

امام جعفر صادق (ع) فرمود:

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۱.

مِنْ أَتْهَمَّ أَخَاهُ فِي دِينِهِ فَلَا حُرْمَةَ بَيْنَهُمَا.^۱

کسی که برادر دینی اش را مَتَّهَم کند [= به او تهمت بزند]، بینشان حرمتی وجود ندارد.

منظور از کلمه «فِي دِينِهِ» در جمله «مِنْ أَتْهَمَّ أَخَاهُ فِي دِينِهِ» چه تهمت زدن به «برادر ایمانی» باشد، به این صورت که کلمه «فِي دِينِهِ» را صفتی برای کلمه «أَخَاهُ» بدانیم و چه مَتَّهَم کردن او در امور دینی باشد، تفاوتی در ثمره زشت تهمت پدید نمی آید؛ چرا که دین الاهی مانند ریسمانی است که همه به آن چنگ می زنند و در اثر توَسُّل به آن با هم رابطه برادری ایمانی برقرار می کنند که این پیوند از پیوند نَسَبی و سَبَبی بسیار محکم تر است. با تهمت زدن به برادر یا خواهر دینی، این رابطه محکم قطع می شود.

انسان عاقل و متدینی که به مبدأ و معاد اعتقاد دارد، هیچ گاه به دیگری تهمت نمی زند. حتّی اگر انسانی دین نداشته باشد، سرشت انسانی اش به او اجازه این کار را نمی دهد، مگر آن که از فطرت پاک انسانی به خوی حیوانی گرویده باشد.

با بررسی این مسأله در جامعه، مشاهده می شود که افرادی برای رسیدن به اهدافی شیطانی می کوشند دیگران را مورد «تهمت» و «بهتان» قرار دهند؛ ولی در نهایت امر، به ذلّت و بیچارگی کشیده خواهند شد.

موضع ابلیس در برابر تهمت و بهتان

تهمت و بهتان به اندازه ای زشت و زننده است که حتّی شیطان هم از انجام دهنده آن دو بیزاری می جوید. شیطان از رفتارهای زشت و اعمال خلاف استقبال می کند؛ ولی برخی از رفتارهای ناروا آن قدر زشت و پلیدند که شیطان هم آن ها را تأیید نمی کند. یکی از این اعمال، نابود کردن وجهه افراد در جامعه، و ریختن آبروی آن ها به وسیله بهتان یا تهمت است.

امام جعفر صادق (ع) در این زمینه می فرماید:

مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْئًا وَ هَدَمَ مُرُوءَتَهُ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى

وَلَا يَاقُوبُ الشَّيْطَانِ، فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ.^۱

اگر کسی سخنی را برضد مؤمنی نقل کند و قصدش از آن، زشت کردن چهره او و از بین بردن وجهه اجتماعی‌اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از محور دوستی خود خارج می‌کند و تحت سرپرستی شیطان قرار می‌دهد؛ [ولی] شیطان هم او را نمی‌پذیرد.

راه‌های درمان تهمت

پاک ساختن زبان از آفت تهمت، با کوششی مداوم میسر خواهد بود. درمان این بیماری را باید با اندیشه و دقت در پیامدهای زشت و نازیبای آن آغاز کرد؛ سپس به یادآوری مستمر آن‌ها پرداخت که: «فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱. یادآوری پیامدهای تهمت، تنفر و انزجار قلبی انسان از این رفتار زشت و پلید را در پی خواهد داشت و بدیهی است که تمام حرکات درونی و برونی انسان، بر پایه «دوست داشتن» و «نفرت ورزیدن» انجام می‌گیرد؛ از این رو می‌باید درصدد ایجاد و تقویت حالت انزجار از تهمت برآمد تا بتوان به سوی ترک آن گام برداشت. همچنین باید به ارزش و عظمت آبروی دیگران اندیشید تا به سادگی به سمت تخریب آن گام برداشت. دین مبین اسلام، آبرو و حرمت مؤمن را بزرگ‌تر از کعبه و حتی قرآن^۲ دانسته است و با آگاهی از چنین ارزشی، هیچ‌کس نباید به خود اجازه دهد به حریم آبروی دیگران تجاوز کند. تقویت حسن ظن و حمل رفتار دیگران بر وجه نیکو، راه دیگری برای درمان این بیماری نابودکننده است.

۱. ذاریات (۵۱): ۵۵.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۳.

فصل پنجم

مراء

پرهیزکارترین مردم آن است که خرده گیری از سخن دیگران را ترک کند؛
اگرچه حق با او باشد.^۱

رسول اکرم(ص)

مقدمه

یکی دیگر از آفات زبان که موجب نابودی پیوندها شده، دشمنی و کینه را جایگزین مهر و محبت می‌سازد، «مراء» است. آسیبی که بشر از این بیماری دیده، به اندازه‌ای شدید است که باید با عزم و همتی تمام درصدد زدودن این ویژگی از پیکره جامعه برآمد. این فصل، به تبیین ابعاد گوناگون این بیماری اختصاص یافته، ضمن بررسی عوامل و ریشه‌ها، به ارائه راه‌های درمان آن می‌پردازد.

مباحث این فصل عبارتند از:

۱. تعریف مراء
۲. نكوهش مراء از دید شرع
۳. ریشه‌های درونی مراء
۴. پیامدهای زشت مراء
۵. راه‌های درمان مراء.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۵، ح ۱۰۲۴۷.

تعریف مرء

«مرء» در لغت به معنای «بیکار کردن» و «جنگیدن» و نزد دانشمندان اخلاق عبارت است از: «خرده گیری و اشکال گرفتن از کلام دیگران، برای این که نقص کلام آن ها آشکار شود». مرء با انگیزه برتری جویی و خودنمایی علمی پدید می آید به این معنا که فرد در گفت و گو با دیگری، به ایراد و اعتراض بر سخنان او می پردازد تا هوش و دقت و زیرکی خویش را نشان دهد؛ از این رو مرء در شمار اعمال زشتی است که از صفات ناپسند درونی سرچشمه می گیرد.

مرء از رفتار تا خصلت

مرء در آغاز به شکل رفتاری غیرعادی از فرد سر می زند؛ ولی چون دارای ریشه فاسدی است، از همان مرحله نخست بر روح او اثر می گذارد. نفس اماره از این کار لذت برده، در مراحل بعدی به انجام این عمل مشتاق تر، و به راحتی مرتکب مرء می شود. این حرکت به آن جا می رسد که خرده گیری و اشکال تراشی و ایراد بر سخن دیگران، رفتار همیشگی فرد شده، به حالت ملکه درمی آید و پیامدهای زیانباری را در پی خواهد داشت.

امام علی (ع) فرمود:

مَنْ عَوَّدَ نَفْسَهُ الْمِرَاءَ ضَارَّ دِينَهُ^۱.

کسی که نفس خود را به مرء عادت دهد، این رفتار، خصلت او می شود.

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۴۶۳، ح ۱۰۶۳۳.

نکوهش مرء از دید شرع

پیشوایان دین، با توجه به آثار و پیامدهای ناخوشایند مرء، انسان را از آن نهی و انجام دهنده اش را سرزنش کرده اند.

رسول اکرم (ص) می فرماید:

لَا تُفَارِ أَخَاكَ.^۱

با برادر دینی ات مرء نکن.

أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا.^۲

پرهیزکارترین مردم کسی است که مرء را ترک کند؛ اگرچه حق با او باشد. انسان زمانی که می بیند گوینده ای در گفتار خود اشتباه می کند، در آغاز به او تذکر می دهد و اگر جنگ لفظی یا همان مرء با او را (با فرض عدم پذیرش و مقاومت بر اشتباه) ترک کند، از تقوای بسیار برخوردار است.

امام صادق (ع) فرمود:

الْمِرَاءُ دَاءٌ رَدِيٌّ وَ لَيْسَ فِي الْإِنْسَانِ حَصَلَةٌ أَشْرَمَتْهُ وَ هُوَ خُلِقَ إِبْلِيسَ وَ نَسَبُهُ فَلَا يُمَارَى فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَعِيْرِهِ مَحْرُومًا مِنْ حَقَائِقِ الدِّينِ.^۳

مرء دردی بسیار سخت است و ویژگی بدتر از آن در انسان نیست. مرء خُلق و خوی شیطان، و خویشاوند او است؛ پس هیچ کس در هیچ حالی مرء نمی کند، مگر آن که از خودش و دیگران ناآگاه، و از حقایق دین محروم باشد.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۱، ح ۱۰۰۰۸.

۲. همان، ج ۹، ص ۷۵، ح ۱۰۲۴۷.

۳. همان، ص ۷۳، ح ۱۰۲۴۳.

حکم مرء از دید شرع

توجّه به این‌گونه روایات، فقیهان را بر آن داشته تا بر کراهت این رفتار ناشایست حکم کنند. برخی از دانشمندان بزرگ شیعی در معاجم روایی خویش باب مستقلی را به مرء اختصاص داده، ضمن نقل روایات گوناگون در این باره، به بیان حکم این رذیله پرداخته‌اند.

ریشه‌های درونی مرء

مرء از بیماری‌های اخلاقی است و شخص مبتلای به آن، روح و نفسی بیمار دارد. سرچشمهٔ این رفتار ناپسند صفات زشت نفسانی است که عبارتند از:

۱. دشمنی و کینه‌جویی

گاه خرده‌گیری بر گفتار دیگران در دشمنی با ایشان ریشه دارد. شخص کینه‌توز برای ابراز نفرت خویش به اشکال گرفتن و ستیزه کردن با دیگری پرداخته، می‌کوشد بر او چیره شود.

۲. حسد

رشک بردن بر مال یا مقام دیگری ممکن است انسان را به مرء و پیکار گفتاری با او بکشاند؛ زیرا فرد حسود، خواهان خوار کردن دیگری به هر وسیلهٔ ممکن است.

۳. تکبر

گاه اظهار برتری بر دیگران فرد را به ایراد و اعتراض بر گفتار آن‌ها وامی‌دارد.

۴. حبّ مقام یا مال

اشکال گرفتن بر دیگران ممکن است برای رسیدن به دنیا باشد. گاه علاقه به مقام یا مال انسان را به ورطهٔ مرء می‌اندازد؛ البته تمام این موارد، خود در دو قوهٔ شهوت و غضب انسانی ریشه دارند.

پیامدهای زشت مرء

مرء، پیامدهای ناشایست بسیاری برای انسان و جامعه بشری به بار می‌آورد که از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. مرگ دل

پیکار لفظی یا مرء، رشته‌های محبت را قطع و دل را از دوستی تهی می‌سازد و از آن‌جا که دل، ظرف محبت است و بدون آن زنده نمی‌ماند، دل شخص مبتلا به مرء رو به مرگ خواهد گذاشت.

امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرمودند:

أَرْبَعُ يُمْتِنَ الْقُلُوبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ مُنَاقَشَةُ النِّسَاءِ يَعْني مُحَادَثَتَهُنَّ وَ مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ وَ مُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُؤْتَى قَالَ: كُلُّ غَيِّ مُتْرَفٍ.^۱

چهار چیز است که دل‌ها را می‌میراند: ۱. گناه بر روی گناه ۲. مناقشه و گفت‌وگو با زنان ۳. جنگ لفظی [مرء] با احمق، تو چیزی بگویی او هم چیزی بگوید؛ درحالی‌که هیچ خیری در این قیل‌وقال نباشد. ۴. همنشینی با مردگان. عرض شد ای رسول خدا! مردگان کیانند؟ فرمود: هر ثروتمند خوش‌گذران.

۲. باقی‌ماندن در نادانی

وقتی انسان به وادی مرء کشیده شود، به اشتباه‌های خود پی نمی‌برد و نادانی او، به دانش تبدیل نخواهد شد؛ زیرا درصدد وارد کردن اشکال بر دیگران بوده، از اشکال‌های خویش غافل است.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۰.

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

مَنْ كَثُرَ مِرَاؤُهُ بِالْبَاطِلِ دَامَ عِمَاؤُهُ عَنِ الْحَقِّ.^۱

کسی که بسیار به باطل مراء کند [= در مقابل سخن حق بایستد]، نابینایی اش به حق ادامه می‌یابد.

الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي وَالْهَوْلِ وَالتَّرَدُّدِ وَالْإِسْتِسْلَامِ فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ...^۲
شک بر چهار محور است: مراء کردن، ترسیدن، دودل بودن و تن به پستی و تباهی دادن؛ پس هرکس عمل مراء را ویژگی خود قرار دهد، شب او به صبح نمی‌رسد [شب تاریک نادانی او با روز روشن دانش، نورانی نمی‌شود].

۳. آزار دیدن از برخورداران نادان و محرومیت از علم دانشمندان

هرگاه انسان با دانشمندی مراء کند، وی پی می‌برد که آن فرد در جست‌وجوی علم نیست و دانش خویش را عرضه نمی‌کند و اگر با جاهل مراء کند، جاهل او را خوار و پست می‌سازد؛ پس انسان در هر دو صورت باید از این عمل پرهیزد.

امام صادق (ع) از وصیت ورقه بن نوفل به خدیجه (س) می‌فرماید:

إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا يَقُولُ لَهَا يَا بِنْتَ أَخِي لَا تُتَارِي جَاهِلًا وَلَا عَالِمًا فَإِنَّكَ مَتَى مَارَيْتِ جَاهِلًا آذَاكَ وَمَتَى مَارَيْتِ عَالِمًا مَنَعَكَ عِلْمَهُ.^۳

ای دختر برادرم! با فرد نادان و با دانشمند مراء نکن؛ زیرا اگر با جاهل مجادله کنی، آزارت می‌دهد و اگر با دانشمند مجادله کنی، علمش را به تو عرضه نمی‌کند.

کسانی به وسیله دانشمندان سعادتمند می‌شوند که خواهان علم، و در برابر دانش و دانشمند فروتن باشند.

۱. آمدی: غرر الحکم، ص ۴۶۴، ح ۱۰۶۴۸.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۴۸، ح ۱.

۳. طوسی: الامالی، ص ۳۰۲، ح ۵۹۸ - ۴۵.

حضرت رضا(ع) می فرماید:

لَا تُمَارِينَ الْعُلَمَاءَ فَيَرْفُضُوكَ وَلَا تُمَارِينَ السُّفَهَاءَ فَيُجْهَلُوا عَلَيْكَ.^۱

با دانشمندان مرء نکن، تا تو را از خودشان دور نسازند و با نادانانها نیز مرء نکن، تا با تو جهالت نکنند [= به جهالت رفتار نکنند].

از امام حسین(ع) هم روایت شده است:

لَا تُمَارِينَ حَلِيمًا وَلَا سَفِيهًا فَإِنَّ الْحَلِيمَ يَغْلِبُكَ وَالسَّفِيهَ يُرْدِيكَ.^۲

با شخص عاقلِ بردبار و با شخص سبک مغز مجادله نکن؛ چرا که انسان بردبار بر تو چیره می شود و سبک مغز تو را می آزارد.

امام صادق(ع) در جای دیگری می فرماید:

لَا يُمَارِينَ أَحَدَكُمْ حَلِيمًا وَلَا سَفِيهًا فَإِنَّهُ مَنْ مَارَى حَلِيمًا أَقْضَاهُ وَمَنْ مَارَى سَفِيهًا أَزْدَاهُ.^۳

هیچ یک از شما نباید با بردبار و نادان مرء کند. همانا هرکس با بردبار مرء کند، بردبار او را [از خود] دور می سازد و هرکس با سبک مغز مرء کند، آن نادان او را به نابودی می کشاند [= خوار و ذلیل می کند].

۴. نابودی اعمال نیک

مرء، موجب نابودی اعمال نیک انسان می شود.

امام صادق(ع) به محمد بن نعمان فرمود:

يَا ابْنَ النُّعْمَانِ إِنِّي كَأَنَّكَ وَالْمِرَاءُ فَإِنَّهُ يُحْبِطُ عَمَلَكَ.^۴

ای پسر نعمان! از مرء بپرهیز. همانا مرء عمل تو را از بین می برد.

۵. نابودی پیوند دوستی

پیامدهای مرء غیر از این که در وجود خود فرد آشکار می شود، به اجتماع نیز سرایت

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۴۵.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۳، ح ۱۰۲۴۱.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹۴، ح ۱۶۰۶۵.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۳، ح ۱۰۲۴۰.

می‌کند. این رفتار ناپسند سبب می‌شود از محبت دو طرف کاسته شود تا به آن جاکه شاید این محبت، از بین برود.

امام صادق(ع) فرمود:

إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَارِحْهُ وَلَا تُمَارِهِ.^۱

اگر کسی را دوست داری با او شوخی و مراء نکن.

امیر مؤمنان علی(ع) هم می‌فرماید:

لَا مُجَبَّةَ مَعَ كَثْرَةِ مِرَاءٍ.^۲

هیچ محبتی با خرده‌گیری بسیار پایدار نخواهد ماند [= محبت از بین می‌رود].

ثَمَرَةُ الْمِرَاءِ الشُّحْنَاءُ^۳

میوه مراء، دشمنی بسیار است. دلیل دشمنی بسیار، فراوانی مراء است.

سَبَبُ الشُّحْنَاءِ كَثْرَةُ الْمِرَاءِ.^۴

دلیل دشمنی بسیار، فراوانی مراء است.

۶. ایجاد کینه و نفاق

خرده‌گیری از گفتار دیگران، دوستی‌ها را از بین برده، دل‌ها را از هم چرکین می‌کند تا جایی که در پی آن دشمنی و کینه پدید می‌آید. در این صورت شخص یا دشمنی خودش را ظاهر می‌کند یا اگر نتوانست، به ظاهر ادعای دوستی کرده، در باطن کینه می‌ورزد که این رفتار، دورویی است.

امام صادق(ع) به نقل از حضرت علی(ع) می‌فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُبْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْأَخْوَانِ وَ يَنْبِتُ عَلَيْهِمَا النَّفَاقُ.^۵

از مراء و دشمنی بپرهیزید. همانا این دو، دل‌های برادران [دینی] را بیمار

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۶۶۴، ح ۹.

۲. آمدی: غررالحکم، ص ۳۱۱، ح ۷۱۹۴.

۳. همان، ص ۴۶۴، ح ۱۰۶۴۵.

۴. همان، ح ۱۰۶۴۶.

۵. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

می‌کند و نفاق بر آن دو می‌رویاند.

امیرمؤمنان علی (ع) هم فرمود:

الْمِرَاءُ بَذْرُ الشَّرِّ^۱

مراء بذر بدی است [که در دل‌ها پاشیده می‌شود].

مراء نه تنها انجام‌دهنده خویش را به وادی گناه می‌کشاند، بلکه طرف مقابل او را نیز به نفاق وامی‌دارد. عامل مراء چه بسا می‌کوشد تا طرف مقابل را با دروغ، تهمت و توهین، کوچک کند یا حتی برای رسیدن به هدف خود سخنان رکیک و ناهنجار بر زبان آورد.

از پیشوای چهارم حضرت زین‌العابدین (ع) چنین روایت شده است:

وَيُلْمُهُ فَاسِقًا مَنْ لَا يَزَالُ مُمَارِئًا^۲

وای بر آن امت فاسقی که خُلق و خوی آن‌ها مراء است.

جامعه‌ای که افراد آن می‌کوشند تا برای تضعیف و تحقیر یکدیگر مرتکب اعمال ناشایست شوند، از ارزش و شخصیت آن‌ها، کاسته می‌شود.

امام صادق (ع) فرمود:

لَا تُنَارِ قَيْدُهَا بَهَاؤُكَ^۳

مراء نکن تا ارزش تو از بین نرود.

روشن است که رشد و کمال جامعه به دو چیز بستگی دارد:

۱. وحدت و یگانگی قلب‌ها

۲. سازندگی و پیشرفت دانش.

حال اگر در جامعه‌ای مراء و پیکار لفظی رایج شد، پیوند قلب‌ها گسسته، یک‌پارچگی از بین می‌رود. همچنین در آن جامعه دیگر دانشمند علمش را عرضه نمی‌کند، و بیش‌تر افراد گرفتار فسق، بدبینی و بی‌منطقی می‌شوند؛ در نتیجه، دانش از رشد بازایستاده، جامعه از

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۴۶۳، ح ۱۰۶۳۲.

۲. کلینی: کافی، ج ۸، ص ۳۹۱، ح ۵۸۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۷.

ارزش تھی می شود.

پیامدهای زیبا و پسندیده ترک مراء

۱. حفظ آبروی انسان: مراء، آبروی انسان را در معرض خطر قرار می دهد؛ از این رو حفظ آبرو در گرو ترک آن است.

امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید:

مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ.^۱

کسی که از [ریخته شدن] آبروی خود واهمه داشته باشد، باید از مراء چشم پپوشد.

۲. ایمنی از اشتباه: ترک مراء سبب دوری انسان از اشتباه می شود.

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

مَنْ كَثُرَ مِرَاؤُهُ لَمْ يَأْمِنْ الْغَلَطَ.^۲

کسی که زیاد مراء کند، از اشتباه ایمن نخواهد بود.

۳. ایجاد فروتنی: از آثار مهم ترک مراء، ایجاد فروتنی است.

امام صادق (ع) می فرماید:

مِنْ التَّوَّاضِعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْقَى وَأَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُجِئًا وَ لَا تُحِبُّ أَنْ تُحَمِّدَ عَلَى التَّقْوَى.^۳

از فروتنی است که راضی باشی در جایی که از نظر شأن پایین تر از تو است، بنشیننی و به کسی که با تو روبه رو می شود، سلام کنی و مراء را وانهی؛ اگرچه حق با تو باشد و نیز دوست نداشته باشی تورا به سبب تقوایت بستایند.

۴. کشف حق: اثر دیگر ترک مراء این است که انسان می تواند حق را کشف کند؛ چون

ترک کننده مراء نمی خواهد مطلب باطلی را حق جلوه دهد، از این رو در جست و جوی

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۸، ح ۱۶۱۸۸.

۲. آمدی: غرر الحکم، ص ۴۶۴، ح ۱۰۶۴۷.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۶.

حَقِّ برمی آید.

امام صادق(ع) از قول امام سجاد(ع) فرمود:

إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَزُكُّهُ الْكَلَامُ فِيمَا لَا يُعْنِيهِ وَقِلَّةُ الْمِرَاءِ.^۱

شناخت کمال دین مسلمان در این است که کلام بیهوده نگوید و کمتر مرء داشته باشد.

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا؛^۲

هیچ بنده‌ای حقیقت ایمان را کامل [درک] نمی‌کند، مگر این‌که مرء را رها سازد؛ اگرچه حق با او باشد.

۵. پاداش آخرتی: پاداش فراوان در آخرت نصیب کسی می‌شود که مرء را ترک کند.

امام صادق(ع) فرمود:

مَنْ يُضْمِنُ لِي أَرْبَعَةَ بَارِبَعَةَ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْفَقَ وَلَا تَخَفُ فَقْرًا وَأَفْشِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَأَتْرِكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ.^۳

چه کسی است که برای من چهار چیز را به چهار خانه در بهشت تضمین کند؟ انفاق کن و از فقر نترس و در جهان آشکارا سلام کن و مرء را ترک کن؛ اگرچه حق با تو باشد و انصاف را با مردم رعایت کن.

حضرت به نقل از پیامبر اکرم(ص) نقل فرمود:

أَنَا زَعِيمُ بَيْتٍ فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ وَبَيْتٍ فِي وَسْطِ الْجَنَّةِ وَبَيْتٍ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا.^۴

من ضامن خانه‌ای در بالای بهشت و خانه‌ای در وسط آن و خانه‌ای در باغ‌های بهشت هستم، برای کسی که مرء را ترک کند؛ اگرچه حق با او باشد.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۷۸، ح ۳۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۵۲.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۲.

۴. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۷، ح ۱۶۱۸۶.

امام علی(ع) به کمیل بن زیاد سفارش فرمود:

إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ فَإِنَّكَ تُعْرِى بِنَفْسِكَ السُّهُبَاءَ وَتُفْسِدُ الْإِحْيَاءَ.^۱

از مراء بپرهیز که همانا انسان‌های نادان را فریب می‌دهی و [با این کار]
برادران [دینی] را فاسد می‌کنی.

راه‌های درمان مرء

مرء با به کار بستن دو شیوه «علمی» و «عملی» قابل درمان است.

۱. درمان علمی

الف. گاه غفلت انسان از آثار زشت مرء سبب آلوده شدن او به این عمل می‌شود؛ بنابراین توجه به آثار زیان‌بار آن در ابعاد گوناگون، روح را از مرء بیزار می‌کند و تنفر و انزجار موجب دور شدن فرد از این عمل می‌شود.

ب. توجه به آثار زیبای ترک مرء، رغبتی بسیار جهت درمان این بیماری اخلاقی پدید می‌آورد.

۲. درمان عملی

شیوه دیگر درمان این است که باید در عمل، همواره برضد مرء رفتار کرد؛ یعنی گفتار خوش و سخن نیک داشت و مراقب بود تا این رفتار نیک، ملکه روح شده، نقطه مقابل آن یعنی مرء، به کلی از بین برود.

فصل ششم

جدال

جدل در دین، مایهٔ فساد و نابودی یقین است.^۱

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدمه

دین مبین اسلام، افزون بر مسائل فردی انسان، به روابط اجتماعی او نیز توجهی ویژه دارد. چگونگی ارتباط‌های گفتاری و رفتاری بشر از اهمیت فراوانی در این مکتب برخوردار است. صداقت، امانتداری، خوش‌خویی و... از فضایل اخلاقی هستند که بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند و به آن‌ها امر شده است و در مقابل، دروغ، خیانت، بهتان، تهمت و... از رذایل اخلاقی هستند که مورد نفرت و نهی اسلام واقع شده‌اند. جدال نیز یکی از موضوعات اخلاقی مربوط به ارتباط گفتاری انسان با دیگران است؛ این ارتباط گاه به شکل یکی از بیماری‌های زبان نمودار می‌شود که باید به شناسایی و درمان آن همت گماشت.

این فصل می‌کوشد تا ابعاد گوناگون این رفتار را بررسی کند؛ موضوعات مورد بحث این

فصل عبارتند از:

۱. تعریف جدال

۲. اقسام جدال

۳. نکوهش و ستایش جدال از دید شرع

۴. ریشه‌های درونی جدال

۵. پیامدهای زشت جدال

۶. راه‌های درمان جدال.

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۶۵، ح ۸۵۱.

تعریف جدال

کلمه جدال در معانی گوناگون به کار رفته است؛ از جمله: «جَدَلُ الْحَبَلَةِ»: ریسمان را محکم کرد. «جَدَلُ الْبِنَاءِ»: ساختمان را محکم بنا کرد «جَدَلٌ»: زمین زد.

معنای جدال در علم اخلاق

یکی دیگر از معانی جدل که مورد توجه و بحث دانشمندان علم اخلاق قرار گرفته، پیکار لفظی و ستیزه در کلام جهت چیره شدن بر طرف مقابل و ساکت کردن او است؛ بنابراین مقصود از جدال در دانش اخلاق، ردّ و بدل کردن سخن، جهت چیره شدن بر دیگری است. بحث و پیکار در کلام، چه در مسائل علمی، چه اعتقادی و دینی، با عنوان جدال مطرح می‌شود.

تفاوت جدال و مرء

«مرء» در مقایسه با جدال معنایی گسترده‌تر دارد. مرء در معنای پیکار کلامی و رد و بدل کردن سخن به کار می‌رود؛ ولی فقط به امور اعتقادی و دینی محدود نمی‌شود؛ بلکه تمام امور را در بر می‌گیرد. همچنین در مرء، شخص سخنی را گفته و طرف مقابل به خرده‌گیری و اعتراض لب می‌گشاید؛ ولی در جدال نیازی به این نیست که شخص جدال شونده سخن آغاز کند؛ بلکه چه بسا دانستن عقاید او موجب آغاز جدال شود.

نکته دیگر این‌که در مرء، شخص قصد خودنمایی و انگیزه کوچک کردن طرف مقابل را دارد؛ از این رو تا طرف مقابل سخن نگوید، او نمی‌تواند وارد مرء شود؛ اما در جدال، شخص قصد دارد فساد مطلب علمی طرف مقابل را به او بفهماند؛ بنابراین نیازی نیست که شخص مقابل، سخن بگوید.

تفاوت جدال و خصومت

«جدال» به پیکارهای کلامی دربارهٔ مسائل دینی یا علمی گفته می‌شود؛ درحالی‌که «خصومت» بیش‌تر به ستیزه‌های لفظی در مسائل مالی و حقوقی اطلاق می‌شود؛ البته گاه خصومت، در همان معنای جدال به کار می‌رود که با توجه به قیود و نشانه‌ها می‌توان آن را از موارد غالب و شایع جدا کرد.

«جدال» «مراء» و «خصومت» اگرچه قریب‌المعنی (معانی نزدیک به هم) هستند و گاه در جایگاه یکدیگر به کار رفته‌اند، تفاوت‌هایی نیز دارند که آن‌ها را از هم جدا می‌سازد.

اقسام جدال

«جدل» یکی از مباحث منطقی است که دانشمندان منطق در بخش صناعات خمس^۱، به بحث و گفت‌وگوی از آن پرداخته‌اند. ایشان مواد قیاس را به پنج نوع تقسیم کرده‌اند که جدل یکی از آنها است. جدل قیاسی است که از «مسلمات» و «مشهورات» تشکیل شده است.

مسلمات

آن دسته از قضایایی که میان جدل‌کننده و طرف مقابل او پذیرفته شده هستند، «مسلمات» نامیده می‌شوند.

مشهورات

آن دسته از قضایایی که میان مردم (کسانی که از خرد بهره دارند) شهرت دارند و همه آن‌را تصدیق می‌کنند، مانند «نیکو بودن عدالت و اکرام به دیگران»، «مشهورات» نامیده می‌شوند.

بحث و گفت‌وگو در مسائل اعتقادی یا علمی از سه جهت قابل بررسی و دقت است که توجه به هر یک از این جهات، اقسامی را برای جدل پدید می‌آورد:

الف. انگیزه جدل

ب. کیفیت جدل

ج. مواد و ابزار جدل.

۱. صناعات خمس بخش آخر از منطق ارسطویی است که در آن به بحث از مواد قیاس پرداخته می‌شود. صناعات خمس عبارتند از: الف. برهان ب. جدل ج. خطابه د. مغالطه ه. شعر که در میان آن‌ها برهان از بالاترین میزان ارزش برخوردار بوده؛ سپس جدل و آنگاه خطابه، در مراتب بعدی قرار می‌گیرند.

الف. انگیزه جدل

هرگاه شخص با طرف مقابل خود به جدال علمی یا اعتقادی می‌پردازد، یا از این کار قصد و غرضی الهی دارد یا به دنبال امیال نفسانی خویش است؛ بنابراین انگیزه او از جدال، بیش از این دو مورد نیست: ۱. انگیزه شیطانی ۲. انگیزه الهی.

۱. انگیزه شیطانی: زمانی که شخص می‌کوشد برتری خود را با جدل به دیگران نشان دهد، انگیزه‌ای نفسانی و شیطانی را دنبال می‌کند. این انگیزه می‌تواند حالات گوناگونی داشته باشد؛ برای نمونه، گاه شخص فقط می‌خواهد طرف مقابل خود را به ذلت کشانده، او را خوار کند و گاه غرض او تحصیل مقام یا مال است؛ یعنی می‌خواهد با بحث و جدل، طرف مقابل را مغلوب کند تا دیگران توجه بیشتری به او کرده، بتواند با این روش از مادیات بهره‌مند شود. این روش یکی از روش‌های فریب شیطان است.

روزی شخصی خدمت امام حسین (ع) آمد و به امام گفت:

اجْلِسْ حَتَّى نَتَنَاظَرَ فِي الدِّينِ فَقَالَ يَا هَذَا اَنَا بَصِيرٌ بِدِينِي مَكشُوفٌ عَلَيَّ هُنَايَ فَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا بِدِينِكَ فَادْهَبْ فَاطْلُبْهُ مَالِي وَ لِلْمَمَارَاةِ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوسِسُ لِلرَّجُلِ وَ يُنَاجِيهِ وَ يَقُولُ نَاطِرِ النَّاسِ فِي الدِّينِ لِنَلَّا يَطْنُوا بِكَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ.^۱

بنشین تا باهم مناظره کنیم. امام فرمود: ای فلانی! من از دینم آگاهم و اگر تو از دینت آگاهی نداری، برو جست‌وجو کن و آن را یاد بگیر. من اهل مراء نیستم. همانا شیطان در اشخاص وسوسه می‌اندازد و می‌گوید: برو با مردم مناظره کن تا گمان نکنند ناتوان و نادان هستی.

روایت بیان می‌کند که تمام این‌ها، جنبه شیطانی داشته، ضایعات فراوانی را نیز به دنبال خواهند داشت.

۲. انگیزه الهی: گروهی از افراد، برای خدا بحث و جدل می‌کنند. آن‌ها یا می‌خواهند شخصی نادان را آگاه و ارشاد کنند که به آن «ارشاد الجاهل» (راهنمایی نادان) می‌گویند یا می‌خواهند شخص گمراهی را هدایت کرده، راه درست را به او نشان دهند که به آن

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۴، ح ۱۰۲۴۴.

«ارشاد المصلِّ» یعنی «راهنمایی گمراه» گفته می‌شود.

دانشمندان اخلاق می‌گویند این نوع جدل از «ارکان اعظم» (بزرگ‌ترین پایه‌های) دین است؛ زیرا این عمل، روح انسان را زنده می‌کند.

خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید:

مَنْ أَحْيَاهَا (نَفْسًا) فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا^۱

کسی که نفسی را زنده کند، مثل این است که همه مردم را زنده کرده است؛ البته در این جا، منظور از احیا، سیر کردن گرسنه و رهانیدن کسی از مرگ جسمانی نیست؛ بلکه مرحله‌ای بالاتر و معنایی برتر است. زنده نگه داشتن انسان از مرگ جسمانی، موقت و ناپایدار است و حیات معنوی و روحانی انسان ماندگار و جاودانه خواهد بود؛ پس جدل ممکن است با انگیزه‌ای نیکو و الهی انجام شود که آیات و روایات هم آن را ستوده و نیکو دانسته‌اند و هم می‌شود با قصدی زشت و شیطانی صورت پذیرد که آیات و روایات نیز آن را نکوهیده و از آن بازداشته‌اند.

ب. کیفیت بحث و جدل

برای این جهت سه صورت فرض می‌شود:

۱. **خشونت و توهین در جدال:** گاه جدال‌کننده در سخن گفتن و بحث با دیگران به خشونت و درشتی دست زده، رفتارش با اهانت و تحقیر آمیخته می‌شود. در این صورت، حتی اگر طرف مقابل جاهل هم بوده و دچار شبهه باشد و جدال‌کننده نیز با انگیزه‌ی الهی بخواهد آن شبهه را از ذهن او بزدايد، با این برخورد، باعث نرسیدن طرف مقابل به حقیقت و فرورفتن او در گرداب باطل می‌شود، و هر چند قصد جدال‌کننده، الهی و انسانی است؛ ولی با این رفتار جلو باطل گرفته نخواهد شد؛ زیرا راهی که او برای بحث و گفت‌وگو برگزیده، نتیجه مطلوب نخواهد داشت. این جدال، «جدال قبیح» نامیده می‌شود.

۲. **نرم‌خویی و ملامت در جدال:** گاه شخص جدال‌کننده در سخن گفتن بسیار آرام و نرم است و با وفق و مدارا می‌کوشد تا طرف مقابل را قانع و از راه و عقیده باطل دور کند. او

به شکل کامل به سخنان طرف مقابل گوش داده، با صبر و حوصله او را به مواضع خود نزدیک می‌سازد. این جدال، «جدال أَحْسَن» نامیده می‌شود.

خداوند متعالی در قرآن فرموده است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ^۱

[مردم را] با حکمت [و برهان] و پند نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با ایشان به نیکوترین شکل مناظره [و مجادله] کن.

خداوند در این آیه، پیامبر را به جدال احسن امر می‌کند.

۳. حالت معمولی و عادی در جدال: جدل‌کننده در این حالت، به مخاطب خود توهین نمی‌کند و او را از خود نمی‌رنجاند، و با نرمی و حوصله بسیار نیز با او جدل نمی‌کند؛ بلکه مطلب حق را به شکل متعارف و عادی بیان می‌کند. به این نوع گفت‌وگو، «جدال حَسَن» می‌گویند؛ زیرا از لحاظ کیفیت، نیکو و پسندیده است و مخاطب را به خشم نمی‌آورد؛ البته به جدالی «حَسَن» و «أَحْسَن» گویند که افزون بر نحوه برخورد مذکور، با انگیزه‌ی الهی صورت پذیرد.

ج. مواد بحث و جدل

گاه، جدل از جهت مواد بررسی می‌شود که این مواد دوگونه‌اند:

۱. مواد درست: شخص باید برای اثبات حق و ابطال کلام و عقیده باطل، از مواد درست (حق) استفاده کند تا پیکار او جدال نیکو باشد؛ برای نمونه از مسلمات که شخص مقابل هم آن را قبول دارد، استفاده، و باطل بودن عقیده آن شخص را اثبات کند.

۲. مواد نادرست و باطل: ممکن است شخص بر اثبات حق و قانع کردن طرف مقابل، از ماده‌ای باطل استفاده کند. این حالت خود دو صورت دارد:

صورت نخست این‌که شخص برای اثبات حق، از سخن باطل طرف مقابل بهره برد؛ یعنی برای اثبات حق به سخن باطلی که شخص مقابل می‌گوید، تمسک جوید تا شاید او را با سخن خودش محکوم و برای پذیرش حق قانع کند.

۱. نحل (۱۶): ۱۲۵.

صورت دوم این‌که برای ابطال سخنان باطل شخص مقابل، منکر ادله حقی شود که شخص مقابل برای اثبات باطل خود، به ناحق از آن‌ها استفاده کرده است. او به حق اعتراف می‌کند تا شاید بتواند باطل خود را اثبات کند و شخص جدل‌کننده نیز برای این‌که راه او را ببندد، در مقابل او، منکر حق می‌شود تا طرف مقابل نتواند باطل خود را به اثبات برساند. این‌گونه جدل در جایی پیش می‌آید که شخص، توان بحث با مواد درست را ندارد و در بحث ضعیف است؛ از این‌رو آن را جدل «غیرحسن» می‌نامند.

جدال و بحث نیک علمی و دینی، آن است که انسان از مواد درست و حق بهره‌گیرد و طرف مقابل را قانع کند.

مخاطب جدال

جدال را از جهت قابلیت پذیرش مخاطب هم می‌توان به دو قسم تقسیم کرد:

۱. مخاطب آماده: گاه طرف مقابل بحث، مخاطبی است که آمادگی پذیرش عقیده حق را دارد و با همین انگیزه به جدال می‌پردازد تا حقیقت آشکار شود. برای او حق از عقیده‌اش مهم‌تر است؛ از این‌رو اگر با گفت‌وگو، به حقانیت جدل‌کننده پی ببرد، از عقیده خویش دست خواهد کشید.

۲. مخاطب لجوج: گاه طرف جدل، مخاطبی لجوج است که هیچ عقیده‌ای را نمی‌پذیرد و فقط بر عقیده خویش پا می‌فشرد. چنین کسی اگر به حقانیت جدال‌کننده هم پی ببرد، تسلیم نشده، بر عقیده خویش پابرجا و استوار خواهد ماند.

موضوع جدال

جدال را از جهت میزان ارزش مسأله مورد بحث نیز می‌توان به اقسامی تقسیم کرد:

۱. موضوع مفید: گاه جدال بر سر موضوعی است که ارزش گفت‌وگو را دارد؛ مانند بحث درباره بسیاری از مسائل اعتقادی یا علمی که برای جدال‌کنندگان و نظارت‌کنندگان بر جدال بهره‌های فراوان خواهد داشت.

۲. موضوعی فایده: گاه بحث درباره مسأله‌ای است که روشن شدن آن هیچ‌گونه سود عقلانی برای جدال‌کنندگان نخواهد داشت.

تقسیم دیگر جدال از جهت موضوع گفت و گو

۱. جدال در موضوع قابل فهم: بسیاری از امور که مورد گفت و گوی بشر واقع می شود، در محدوده فهم و درک او قرار دارد. بحث های علمی از امور طبیعی یا انسانی و گفت و گوهای دینی درباره اصل توحید و سایر اصول و فروع دین، مباحثی هستند که دست یافتن به حقیقت آنها برای بشر میسر است و انسان می تواند با تحقیق و پرسش از دانایان و... به آنها دست یابد.

۲. جدال در موضوع غیر قابل فهم: برخی امور در محدوده درک و فهم بشر نمی گنجد و عقل آدمی را به آن راهی نیست. ذات الاهی از جمله اموری است که به تصور انسان در نمی آید و تأمل و اندیشه در آن راه به جایی نمی برد.

اصول اعتقادی، یا از جمله موضوع های قابل فهم هستند؛ مانند توحید که از اصول مهم دین است یا از آن دسته موضوع هایی به شمار می روند که مانند ذات الاهی قابل فهم و درک نیستند.

دانشمندان علم کلام می گویند: انسان به کنه و ذات خداوند پی نمی برد و فقط به طور اجمالی از او آگاه می شود. دست یافتن به ذات او به صورت تفصیلی ممکن نیست: «عنقا شکار کس نشود، دام بازگیر».

امیر مؤمنان علی (ع) در مسجد کوفه خطبه می خواند که شخصی به نام «ذعلب» به پاخواست و از حضرت پرسید: آیا تو خدا را می بینی؟ امام علی (ع) فرمود: چگونه خدایی را که نمی بینم می پرستم؛ البته او را با چشم دل می بینم، نه با چشم سر؛ آن گاه به تفصیل درباره مسائل غامض و دشوار اعتقادی سخن گفت و ابیاتی سرود که از جمله آنها است:

فَأْتَرَكُ أَخَا جَدَلٍ فِي الدِّينِ مُنْعَمًا قَدْ بَأَشَرَ الشُّكَّ فِيهِ الرَّأْيُ مَاؤُوفًا^۱

پس ترک کن برادر جدل در دین را به ژرفا...

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۰۵، ح ۳۴.

نکوهش و ستایش جدال از دید شرع

جدال در آیات و روایات به دو صورت زیر مورد توجه قرار گرفته است:

۱. دسته‌ای از آیات و روایات، جدال را نکوهش و از آن نهی می‌کنند.

۲. دسته دیگر، جدال را تأیید کرده، به آن دستور می‌دهند.

۱. نکوهش جدال از دید شرع

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا.^۱

فقط کسانی که کافر شده‌اند، در آیات خدا جدال می‌کنند.

امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

الْجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ.^۲

جدال در دین، یقین را فاسد می‌کند.

حضرت رضا (ع) به نقل از حضرت علی (ع) می‌فرماید:

لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي دِينِهِ أُولَئِكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ.^۳

خداوند کسانی را که در دین او جدال می‌کنند، لعنت می‌کند. آنان در زبان

پیامبر خدا نیز لعنت شدگانند.

۲. ستایش جدال از دید شرع

خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید:

۱. غافر (۴۰): ۴.

۲. آمدی: غرر الحکم، ص ۶۵، ح ۸۵۱.

۳. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱۳.

اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.^۱
 [مردم] را با حکمت [و برهان] و پند نیکو به راه خدا بخوان و به بهترین روش
 با ایشان جدال کن.

«جَادِلْهُمْ» در این آیه، فعل امر است که خداوند به پیامبر دستور می‌دهد به بهترین روش با
 مردم جدال کن و این نشان می‌دهد جدالی که خداوند به پیامبرش سفارش می‌کند، زشت و
 ناپسند نیست.

رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

نَحْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ.^۲

ما مجادله‌کنندگان در دین خداییم.

انسان ممکن است در برخورد نخست با این آیات و روایات گمان کند میان آن‌ها تضاد
 وجود دارد؛ حال آن‌که بادقت و تأمل در اقسام جدال، به نیکی درمی‌یابد که هیچ تضادی
 در بین نیست.

حکم اقسام جدال از دید شرع

الف. جدال با انگیزه غیرالاهی جدال نیکو چه در مباحث علمی و چه در مباحث دینی
 باید با انگیزه الاهی باشد.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ لِلَّهِ وَلَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ وَلَا تُخَاصِمُوا
 النَّاسَ لِدِينِكُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مُمْرِضَةٌ لِلْقَلْبِ.^۳

امرتان را برای خدا قرار دهید و برای مردم قرار ندهید که اگر برای خداوند
 انجام دهید، بر خدا است که پاداش آنرا بدهد و اگر برای مردم باشد، به سوی
 خدا بالا نمی‌رود و با مردم در دینتان مخاصمه نکنید. همانا مخاصمه در دین،
 دل را بیمار می‌کند.

۱. نحل (۱۶): ۱۲۵.

۲. طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۱۵، ح ۱.

۳. کلینی: کافی، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۳.

این روایت نشان می‌دهد که اگر انگیزه، غیرالاهی باشد، جدال مطلوب نبوده، ناپسند است. امام حسین (ع) هم در روایت پیش‌گفته در پاسخ کسی که حضرت را به گفت‌وگو فراخواند، فرمود: همانا شیطان افراد را وسوسه، و در گوش دل ایشان نجوا می‌کند و می‌گوید با مردم مناظره کن تا گمان نکنند ناتوان و نادان هستی.^۱

شرع جدالی را که از هوای نفس سرچشمه بگیرد نهی کرده است؛ زیرا اگرچه بحث و گفت‌وگو در آن، علمی است، انگیزه فرد، نفسانی و شیطانی است؛ مانند آن‌که هدف فقط چیرگی بر طرف مقابل است که این از رذایل اخلاقی مثل خودپرستی و شهوت مقام نشأت می‌گیرد.

ب. جدال خشن خردمندان، گفت‌وگو با لحن خشن و ناآرام را نکوهش می‌کنند؛ به‌ویژه اگر با اهانت و دشنام به مخاطب همراه باشد که در این صورت از دیدگاه شرع رفتاری حرام رخ داده است. تندی و خشونت در جدال افزون بر آن‌که شخص را به حق نزدیک نمی‌کند، او را از حقیقت دور ساخته، به وادی لجاجت می‌کشاند.

خداوند متعالی در قرآن کریم از جدال غیرأحسن با اهل کتاب نهی کرده است:

لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ.^۲

با اهل کتاب مجادله نکنید، مگر با بهترین وجه، جز کسانی از ایشان که ظلم کرده‌اند.

نهی خداوند از هرگونه جدال غیرأحسن، دلیلی روشن بر نکوهیده بودن جدال خشن است؛ به‌ویژه اگر با اهانت و دشنام همراه باشد. حال با توجه به این‌که مجادله غیرأحسن، هم شامل مجادله زشت می‌شود که شخص جدال‌کننده در آن به خشونت و توهین می‌پردازد و هم «جدال حسن» را دربر می‌گیرد که جدال‌کننده به صورت عادی و معمولی با مخاطب بحث می‌کند، پرسش آن است که آیا جدال‌کننده اجازه «جدال حسن» را دارد یا فقط «جدال آحسن» شایسته و پسندیده است. دقت در این بخش از آیه (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) روشن می‌کند که لازم نیست با افراد ستمکار که از خلق خوش و برخورد نیکوی جدال‌کننده

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۴، ح ۱۰۲۴۴.

۲. عنکبوت (۲۹): ۴۶.

سوءاستفاده می‌کنند، «مجادلهٔ أَحْسَن» کرد و از آن‌جا که جدال قبیح هم ناپسند است، راهی جز جدال حَسَن باقی نمی‌ماند؛ بنابراین جواز مجادله حَسَن با چنین افرادی ثابت می‌شود؛ یعنی اگر با آن‌ها که از خلق نیکو سوءاستفاده می‌کنند، به شکل معمول و متعارف جدل و بحث شود، دیگر نیازی به خوش رفتاری و مجادله أَحْسَن نیست؛ بلکه چه بسا بتوان گفت: مجادلهٔ حسن با چنین کسانی بر مجادلهٔ احسن تقدم دارد.

ج. جدال با استفاده از مواد نادرست استفاده از مواد ناحق و باطل در بحث و گفت‌وگو، مورد دیگری برای جدال نکوهیده به شمار می‌رود؛ ولی در این‌جا شبهه‌ای وجود دارد که آیا در آیات و روایات، از اثبات حق با مواد باطل نهی شده است یا خیر؟

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ^۱

و از مردم کسی است که بدون علم در کار خدا جدل می‌کند و از پی هر شیطان گمراه کننده‌ای می‌رود.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ^۲

و از مردم کسی است که بدون علم و هدایت و کتابی روشنگر، دربارهٔ خدا جدال می‌کند.

آن‌چه در این آیه آمده، «يجادل في الله» است؛ یعنی مجادله دربارهٔ خدا؛ ولی چون بدون آگاهی صورت می‌پذیرد، نهی شده است؛ برای نمونه، کسی می‌خواهد با مخاطب خود که دارای عقاید باطل است، بحث کند؛ ولی معلومات کافی برای جدال ندارد و به ناچار برای اثبات حق، از هر چیزی، حتی مواد باطل استفاده می‌کند. طبق فرمان قرآن، چنین کسی نباید مجادله کند؛ زیرا توانایی آن را ندارد و خواستهٔ او (قانع کردن طرف مقابل) هرگز محقق نخواهد شد؛ بلکه چه بسا او را بیش‌تر به انحراف بکشانند.

د. جدال با معاندلجوج گفت‌وگو با کسی که به پذیرش حق حاضر نبوده، از عقیدهٔ باطل خویش دست نمی‌کشد، بی‌فایده و خالی از ارزش است.

۱. حج (۲۲): ۳.

۲. همان، ۸.

گاه انسان وارد بحث می‌شود و همهٔ جهات را هم رعایت می‌کند، یعنی انگیزه و هدف او، هدایت شخص، کیفیت آن‌هم، نرم و لین، و مواد آن هم صحیح است؛ ولی ممکن است با تمام این اوصاف، طرف مقابل، سخن او را نپذیرد و تسلیم نشود و حتی اگر بحث او جنبهٔ موعظه‌ای هم داشته باشد، باز بی‌اثر بماند؛ در چنین حالتی چون امکان بیهودگی وجود دارد نباید به چنین بحثی تن داد.

روشن است که کسی دلسوزتر از پیامبر اسلام برای دست‌گیری از مردم، وجود نداشته است. حضرتش برای کمک به انسان‌ها بسیار حریص بود. گاه آن‌قدر از گمراهی افراد متأثر می‌شد که خداوند خطاب کرد:

إِنْ تَحْرُصْ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ.^۱

هرقدر بر هدایت آن‌ها حریص باشی، [سودی ندارد؛ چرا که] خداوند کسی را که گمراه ساخت، هدایت نمی‌کند.

این بدان معنا نیست که روش پیغمبر درست نبوده است؛ بلکه پیامبر نگران حال آن‌ها بود.

خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

إِنِّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.^۲

همانا تو کسی را که دوست داشته باشی هدایت نمی‌کنی؛ اما خداوند آن کس را که بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت‌یافتگان آگاه‌تر است.

این هدایت به معنای راهنمایی و ارشاد نیست؛ بلکه به معنای «ایصال به مطلوب»^۳ است؛ زیرا «ارشاد و راهنمایی» وظیفهٔ پیامبر، و «ایصال به مطلوب» کار خداوند است. او هر که را بخواهد، هدایت می‌کند؛ ولی «ارائه طریق»، نشان دادن راهی است که انسان را به سعادت برساند؛ بنابراین، هدایت کار خداوند است؛ از این رو فقط برای تشفی دل پیامبر به او فرمود: تو برای هدایت مردم خود را به زحمت می‌اندازی.

۱. نحل (۱۶): ۳۷.

۲. قصص (۲۸): ۵۶.

۳. ایصال به مطلوب، یعنی رساندن شخص به آنچه موردپسند است.

یکی از اصحاب امیر مؤمنان (ع) به نام همام از او خواست که تقوایبشگان را برایش وصف کند. حضرت در پاسخ چنان رسا وصف کرد که همام بی‌هوش شد و از دنیا رفت. این‌جا زمینه برای پرورش روحی او بسیار آماده بود که سخنان امیر مؤمنان (ع) چنین تأثیر شگفت بر او گذاشت؛ ولی گاه پیامبر با امثال ابوجهل مواجه بود که به هیچ شکل، دوستی خدا و رسول در دل آن‌ها راه نمی‌یافت؛ زیرا هیچ زمینه‌ای در آن‌ها، برای هدایت وجود نداشت. پیامبر برای هدایت این افراد خود را بسیار به تکلف و زحمت می‌انداخت؛ به همین جهت خداوند فرمود:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ^۱

اگر پروردگار تو می‌خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی [به اجبار] ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی مردم را واداری که ایمان بیاورند؟ بنابراین بحث و جدل با کسانی که احتمال تأثیر در آن‌ها وجود ندارد، بیهوده است. بدتر از کسی که زیر بار حق نمی‌رود، اهل فتنه است. چنین شخصی نه تنها حق را نمی‌پذیرد که برضد آن توطئه می‌کند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

إِيَّاكُمْ وَجِدَالَ كُلِّ مَفْتُونٍ فَإِنَّ كُلَّ مَفْتُونٍ مُلَقَّنٌ^۲

از جدال با کسی که مفتون^۳ است بپرهیز؛ زیرا شیطان به او تلقین و او را یاری می‌کند.

هر سخن شخص مفتون، مطلبی است که شیطان در دل او جاری می‌سازد. بحث و مجادله علمی با چنین افرادی فایده‌ای ندارد و شخص همان راه گمراهی خود را پیش گرفته، برای اصلاح عقیده خویش، و پذیرش حق، گامی برنخواهد داشت؛ پس در آغاز باید دقت شود که شخص موردنظر درباره مسائل دینی چه حالتی دارد. آیا از افرادی است که دنیا، همه وجود او را فرا گرفته و مفتون کرده یا هنوز مفتون دنیا نشده و قابل هدایت

۱. بونس (۱۰): ۹۹.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۱، ح ۲۱۳۴۸.

۳. مفتون کسی است که در دام شیطان قرار گرفته و اهل فتنه است.

است؟

اگر از دسته اول بود، جدل با او هیچ فایده‌ای ندارد.

امیرمؤمنان علی(ع) در زمان وفاتش وصیت فرمود:

دَعِ الْمُمَارَاةَ وَ مُجَارَاةَ مَنْ لَاعَقَلَ لَهُ وَ لَا عِلْمَ.^۱

بحث و گفت‌وگو را با کسی که عقل و دانش ندارد رها کن؛

چراکه موعظهٔ چنین فردی بی‌فایده بوده، جدال با او، جدال احسن نیست؛ ولی اگر از دسته دوم بود، گفت‌وگو با او با شرایط خاص جدل (جدال احسن) خواهد بود که انبیا نیز به چنین جدالی امر شده‌اند.

سپس، باید ظرفیت و توان درک و فهم شخص را سنجید تا بتوان مطابق آن به بحث با او پرداخت.

هدجدال در موضوعی فایده: بحث از امور بی‌فایده، کاری بیهوده و مورد نکوهش خردمندان و شرع است. انسان به حکم فطرت و عقل خویش، در پی چیزی برمی‌آید که در آن بهره‌ای برای خود ببیند؛ از این‌رو جدال در موضوعی که هیچ سودی برای او نخواهد داشت، به حکم فطرت و عقل سلیم نادرست است.

حضرت رضا(ع) در سفارش‌هایی به حضرت عبدالعظیم(ع) فرموده است:

يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ أَلْبِغْ عَنِّي أَوْلِيَاءِي [السَّلَامَ] وَ قُلْ لَهُمْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا وَ مُرَّهُمْ بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مُرَّهُمْ بِالسُّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَغْنِيهِمْ...^۲

ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به ایشان بگو شیطان را به جان‌هایشان راه ندهند و به ایشان راستی در سخن و امانتداری و ترک جدال و گفت‌وگو در چیزهایی را که برای ایشان فایده‌ای ندارد دستور بده.

پیامبر اکرم(ص) در بخشی از کلامی بسیار طولانی فرمود:

وَ أَمَا عَلَامَةُ الْمُتَكَلِّفِ فَارْبَعَةٌ الْجِدَالُ فِيمَا لَا يَغْنِيهِ...^۳

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱۴.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۰۲، ح ۱۰۳۴۹.

۳. حسن بن شعبه: تحف العقول، ص ۲۱.

نشانه کسی که خود را به تکلف می‌اندازد چهار چیز است: ۱. جدال [و گفت‌وگو] در چیزی که برای ایشان فایده ندارد...
و جدال در موضوع غیر قابل فهم: گفت‌وگو در آنچه خارج از حد درک بشر است، بی حاصل، بلکه زیانبار است. عقل و شرع بحث و جدل در چنین موضوعی را نکوهیده است.

امام باقر(ع) می‌فرماید:

تَكَلَّمُوا فِي حَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَحِيْرًا.^۱

درباره آفرینش خدا گفت‌وگو کنید و در ذات خدا بحث نکنید. همانا سخن گفتن از ذات خدا چیزی جز سرگردانی نمی‌افزاید.
ذات الاهی فراتر از محدوده خرد انسان است. بشر فقط به هستی آفریدگار جهان پی می‌برد؛ اما تصویری از او به دست نخواهد آورد؛ زیرا ذات پاکش برتر از آن است که به تصویر درآید. او را صورتی نیست و به تعریف درنیاید: حُدُّهُ أَنْ لَا يُحَدَّ.^۲
جدال در این امور، چیزی جز تردید به بار نمی‌آورد؛ از این رو شرع آنرا نهی کرده است.

امیر مؤمنان علی(ع) فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْجِدَالَ فَإِنَّهُ يُورِثُ الشَّكَّ فِي دِينِ اللَّهِ.^۳

از جدال بپرهیزید؛ چرا که در دین خدا شک را به ارث می‌گذارد.
امیر مؤمنان علی(ع) در کلامی دیگر پس از برحذر داشتن از جدال فرمود:
... وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ.^۴

و هرکس از [فرمان] ما سربپیچد نابود می‌شود؛

البته برخی از امور در حیطة عقل هیچ انسانی حتی ظرف با عظمت معصومان(ع) هم نمی‌گنجد و برخی دیگر، از حوزه درک غالب افراد خارج است.

۱. صدوق: توحید، ص ۴۵۴.

۲. تعریف او این است که «تعریفی ندارد» (فراتر از تعریف است).

۳. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۴۹.

۴. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۴، ح ۳۳۱۷۰.

ز. جدال احسن: بحث و گفت‌وگو در مسائل علمی و دینی با همه صورت‌هایش از سوی عقل و شرع نکوهش نشده؛ بلکه برخی از اقسام آن، ستایش شده است. جدالی که «به دور از هواهای نفسانی»، «با زبانی خوش و گفتاری ملایم» «موادّی درست» و «درباره موضوعی قابل فهم و مفید» صورت گیرد، بحثی پسندیده به‌شمار می‌رود که قرآن کریم و روایات به آن سفارش کرده‌اند.

مباحثه‌ها و مناظره‌های پیشوایان معصوم (ع) به‌ویژه امام باقر، امام صادق، امام رضا و امام جواد (ع) از جمله این نوع جدال شمرده می‌شود.

امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید: در حضور امام صادق (ع) از جدال در دین صحبت شد و گفته شد که پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان معصوم (ع) از جدال نهی می‌کردند. حضرتش فرمود:

لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا لَكِنَّهُ نَهَى عَنِ الْجِدَالِ بغيرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ أَمَا تَسْمَعُونَ اللَّهُ يَقُولُ: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» فَالْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالَّذِينَ وَالْجِدَالُ بغيرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ وَحَرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى شِيعَتِنَا وَكَيْفَ يُحَرِّمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً وَهُوَ يَقُولُ: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «تِلْكَ أُمَمَاتُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» فَجَعَلَ عِلْمَ الصَّادِقِ وَالْإِيمَانَ بِالْبُرْهَانِ وَهَلْ يُؤْتَى بِالْبُرْهَانِ إِلَّا فِي الْجِدَالِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قِيلَ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ فَمَا الْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وَالتِّي لَيْسَتْ بِأَحْسَنَ قَالَ: أَمَّا الْجِدَالُ بغيرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ أَنْ تُجَادِلَ مُبْطِلًا فَيُورِدَ عَلَيْكَ بَاطِلًا فَلَا تَرُدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ تَعَالَى وَ لَكِنْ تَجَحَّدُ قَوْلَهُ أَوْ تَجَحَّدُ حَقًّا يَرِيدُ ذَلِكَ الْمُبْطِلُ أَنْ يُعِينَ بِهِ بَاطِلَهُ فَتَجَحَّدُ ذَلِكَ الْحَقَّ مَخَافَةً أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ لَأَنَّكَ لَا تَدْرِي كَيْفَ الْمَخْلُصُ مِنْهُ فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا فِتْنَةً عَلَى ضُعَفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَعَلَى الْمُبْطِلِينَ أَمَّا الْمُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَى مُجَادَلَتَهُ وَضَعْفَ فِي يَدِهِ حُجَّةً لَهُ عَلَى بَاطِلِهِ وَأَمَّا الضَّعَفَاءُ مِنْكُمْ فَتَنَعَمَ قُلُوبُهُمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ضَعْفِ الْمُحِقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ وَأَمَّا الْجِدَالُ التِّي هِيَ أَحْسَنُ فَهِيَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبُعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَإِحْيَاءَهُ لَهُ فَقَالَ اللَّهُ حَاكِيًا عَنْهُ «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَبِيِّهِ خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ فَقَالَ اللَّهُ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ قُلْ يَا مُحَمَّدُ «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِلُونَ» فَأَرَادَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ

الَّذِي قَالَ كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُبْعَثَ هَذِهِ الْعِظَامُ وَهِيَ رَمِيمٌ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» أَفَبِعُجْزٍ مَنِ ابْتَدَأَ بِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ أَنْ يَبْلَى بِلِ ابْتِدَائِهِ أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَةِ ثُمَّ قَالَ: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» أَيُّ إِذَا كَمِنَ النَّارَ الْحَارَّةَ فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ الرَّطْبِ يَسْتَخْرِجُهَا فَعَرَفْتُمْ أَنَّهُ عَلَى إِعَادَةِ مَا بَلَى أَقْدَرَ ثُمَّ قَالَ: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» أَيُّ إِذَا كَانَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَعْظَمَ وَأَبْعَدَ فِي أَوْهَامِكُمْ وَقَدْرِكُمْ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي فَكَيْفَ جَوَزْتُمْ مِنَ اللَّهِ خَلْقَ هَذَا الْأَعْجَبِ عِنْدَكُمْ وَالْأَصْعَبِ لَدَيْكُمْ وَ لَمْ تَجُوزُوا مِنْهُ مَا هُوَ أَسْهَلُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَةِ الْبَالِي قَالَ الضَّادِقُ (ع): فَهَذَا الْجِدَالُ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ لِأَنَّ فِيهَا قَطْعَ عُذْرِ الْكَافِرِينَ وَ إِزَالَةَ شُبُهَاتِهِمْ وَ أَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ بَأَنَّ تَجَحُّدَ حَقًّا لَا يُمَكِّنُكَ أَنْ تَفْرُقَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَاطِلٍ مِنْ تُجَادِلُهُ وَ إِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنْ بَاطِلِهِ بَأَنَّ تَجَحُّدَ الْحَقِّ فَهَذَا هُوَ الْمَحْرَمُ لِأَنَّكَ مِثْلَهُ، جَحَدَ هُوَ حَقًّا وَ جَحَدْتَ أَنْتَ حَقًّا آخِرًا^۱

به شکل مطلق [= همه اقسام جدال] نهی فرموده است؛ بلکه از جدالی نهی فرمود که «غیر احسن» است؛ به دلیل آن چه از خداوند می شنوید که می فرماید: «با اهل کتاب جدال نکنید، مگر به نیکوترین وجه» و گفتار خداوند متعالی: «[مردم را] با حکمت و پند نیکو به راه پروردگارت فراخوان، و به بهترین شکل جدال کن». پس جدال به بهترین وجه را دانشمندان به راستی با دین پیوند می زنند و جدال «غیر احسن» حرام شده است و خداوند متعالی آن را بر پیروان ما حرام کرده است و چگونه خدا تمام اقسام جدال را حرام کرده؛ در حالی که می گوید: «آنها گفتند هیچ کس جز یهود یا نصاری هرگز داخل بهشت نخواهد شد». خداوند فرمود: «این آرزوی آنها است. بگو: اگر راست می گوید برهان خود را [بر این موضوع] بیاورید.» خداوند برهان را دلیل راستی و ایمان ایشان قرار داد و آیا برهان جز در «جدال احسن» آورده می شود؟

به امام عرض شد: ای پسر رسول خدا! «جدال احسن» و «جدال غیر احسن» چیست؟ امام فرمود: اما «جدال غیر احسن» آن است که تو با مخالفی بحث و گفت و گو کنی و او دلیل باطلی برای تو بیاورد که تو نمی توانی آن را با حجتی

الاهی [= درست] ردّ کنی؛ اما او را انکار می‌کنی یا آن‌که دلیل درست و حقی را که فرد مخالف می‌خواهد با کمک آن عقیده باطل خویش را اثبات کند، انکار کنی؛ پس تو آن دلیل حق را از ترس آن‌که به نفع او و به زیان تو شود، انکار می‌کنی؛ زیرا نمی‌دانی راه گریز از آن چیست. چنین جدالی بر شیعیان ما حرام است؛ [چراکه] برای برادران دینی ضعیف خود، و برای آن‌ها که مخالف هستند فتنه‌ای می‌شوند؛ اما برای مخالفان [به این شکل] که وقتی فرد ضعیف از شما به مجادله با مخالف پرداخت و ضعف و ناتوانی او در بحث پدیدار شد؛ شخص مخالف، این ضعف را بر حقایق عقیده باطل خویش دلیل قرار می‌دهد؛ اما ضعیفان از شما پس از آن‌که شخص بر حق در بحث با مخالف مغلوب شد، از شکست او اندوهگین می‌شوند. «جدال احسن» همان است که خداوند به پیامبرش دستور داده است که به وسیله آن با کسانی که منکر معاد و زندگی پس از مرگ هستند، گفت‌وگو کن؛ پس خداوند از منکر معاد چنین حکایت می‌کند: «و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند؛ درحالی‌که پوسیده است». خداوند هم در ردّ او فرمود: «بگو [ای محمد!] همان کسی که نخستین بار آن‌ها را ایجاد کرد، [دوباره] آن‌ها را زنده می‌سازد و او به هر آفرینشی آگاه است؛ همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می‌افروزید».

خداوند از پیامبرش خواست که با آن منکر مخالف که می‌گفت چگونه ممکن است این استخوان‌ها درحالی‌که پوسیده‌اند، برانگیخته شوند، جدال کند و فرمود: «بگو همان کسی که نخستین بار آن‌ها را ایجاد کرد، [دوباره] آن‌ها را زنده می‌سازد». آیا کسی که آن‌ها را از هیچ آغاز کرد [= آفرید]، از بازگرداندن آن پس از پوسیده شدنش ناتوان است؛ بلکه آفرینش نخست نزد شما دشوارتر از بازگرداندن آن‌ها است؛ سپس [خداوند] فرمود: «همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید؛ یعنی هنگامی که آتش سوزان را در درخت سبز تروتازه آشکار کرد تا شما آن‌را به دست آورده، استخراج کنید، به شما آموخت

که همانا بر بازگرداندن آن چه پوسیده، توانا تر است؛ سپس فرمود: «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، نمی‌تواند همانند آنان [= انسان‌های خاک شده] را بیافریند؟ آری [می‌تواند]، و او آفریدگار دانا است»؛ یعنی هنگامی که به گمان شما و در میزان سنجش شما آفرینش آسمان‌ها و زمین عظیم‌تر و دورتر [= دشوارتر] از بازگرداندن [استخوان‌های] پوسیده است، چگونه آفرینش این امر عجیب‌تر و دشوارتر [= آفرینش آسمان‌ها و زمین] را از خداممکن دانسته، ولی چیزی را که آسان‌تر و راحت‌تر است [= بازگرداندن استخوان‌های پوسیده] ممکن نمی‌دانید؟ [سپس] امام صادق (ع) فرمود: پس این «جدال احسن» است؛ زیرا در چنین جدالی عذر و دلیل کافران نابود شده و شبهات ایشان برطرف می‌شود و اما «جدال غیر احسن» به انکار حقی که نمی‌توانی میان آن و باطلی که به جدل با آن پرداخته‌ای، فرق بگذاری و همانا تو برای بیرون آوردن آن دلیل حق از دست مخالف معاند به انکار آن دلیل می‌پردازی، این جدال حرام شده است؛ زیرا تو هم مانند آن فرد مخالف که حقی را زیر پا می‌گذارد، حقی را انکار می‌کنی.

پیشوایان معصوم (ع) برخی از شاگردان خود را که بر بحث و جدال توانا بودند، به این مهم تشویق می‌کردند تا آن‌جا که پیشوای ششم حضرت صادق (ع) درباره شاگرد مبرز و توانای خویش، هشام بن حکم می‌فرماید:

هشام بن الحکم زائد حَقَّنَا وَ سَائِقُ قَوْلِنَا الْمُؤَيَّدُ لِصِدْقِنَا وَ الدَّافِعُ لِباطِلِ اَعْدَائِنَا مَنْ تَبَعَهُ وَ اتَّبَعَ اَثَرَهُ تَبَعْنَا وَ مَنْ خَالَفَهُ وَ اَلْحَدَّ فِيهِ فَقَدْ عَادَانَا وَ اَلْحَدَّ فِينَا.^۱

هشام بن حکم پرچمدار حق ما و کسی است که سخن ما را پیش برده، بر کرسی می‌نشانند و مؤید [گفتار و عقیده] راست ما بوده، دلیل‌های باطل دشمنان ما را رد می‌کند. پیروی از او پیروی از ما و مخالفت و دشمنی با او دشمنی و مخالفت با ما است.

حضرت در جای دیگر به توانایی هشام اشاره کرده، او را به سخن گفتن با مردم دستور

۱. عبدالله نعیمه: هشام بن حکم، ص ۶۶.

می‌دهد:

يَا هِشَامُ لَا تَكَادُ تَقْعُ تَلْوَى رَجُلَيْكَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طَرْتُ مَثَلُكَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ فَاتَّقِ الزَّلَّةَ وَالشَّفَاعَةَ مِنْ
وَرَائِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.^۱

ای هشام! تو با هر دو پا به زمین نمی‌خوری [= بی‌پاسخ نمی‌مانی]. تا بخواهی به زمین بخوری، پرواز می‌کنی [خود را از معرکهٔ جدال و بحث می‌رهانی]؛ پس باید با مردم بحث کرد و سخن گفت. خود را از لغزش نگاه‌دار، شفاعت ما به دنبالش می‌آید ان‌شاءالله.

دربارهٔ بحث و گفت‌وگو با دیگران، نکتهٔ دیگری هم وجود دارد که باید به آن توجه شود. انسان باید کشش و میزان فهم افرادی را که با آنها سروکار دارد بسنجد و توجه کند که با چه روشی می‌توان مطلب را به ایشان تفهیم کرد؛ برای نمونه اگر طرف مقابل ظرفیت فهم برهان را دارد باید برهانی و عقلانی با او بحث شود تا نتیجه مطلوب به دست آید؛ اما با افرادی که کشش برهانی و فلسفی و توان درک استدلال را ندارند باید به شکل خطابی و به صورت موعظه سخن گفت؛ ولی اگر فرد از توان درک استدلال در حد متوسطی برخوردار بود می‌توان با جدل، او را از عقیدهٔ باطلش دور کرد و برای این کار می‌توان از امور «مسلم» یا «مشهور» بهره برد.

افراد بشر از جهت توان تفکر به سه دستهٔ قوی، متوسط و ضعیف قابل تقسیمند که با هر دسته باید فراخور ظرفیتش بحث شود. همان‌گونه که گذشت، خداوند در قرآن می‌فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.^۲

این آیه، سه روش را برای دعوت به سوی خدا معرفی می‌کند که شاید اشاره بر همان سه دسته داشته باشد به این معنا که اگر شخص مخاطب از توان بالای عقلی برخوردار است، با حکمت و برهان (بِالْحُكْمِ) با او سخن بگو و اگر ضعیف و ناتوان بود، با پند نیکو (الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ)، و اگر از توان متوسطی برخوردار بود، با جدل او را فراخوان (جَادِلْهُمْ).

۱. کلینی: کافی، ج ۱، ص ۱۷۳، ح ۴.

۲. نحل (۱۶): ۱۲۵.

البته برای افرادی که از توان بالا یا متوسط برخوردارند، موعظه هم سودمند است و آن‌ها را در راه رسیدن به حق یاری می‌کند؛ اما موعظه، بیش‌تر برای افرادی که اهل منطق و حکمت نیستند و با برهان و استدلال آشنایی کافی ندارند، به کار می‌رود تا از این راه بتوان آن‌ها را از عقیده باطلشان آگاه کرد.

جدل هم یکی از راه‌هایی است که خداوند به اولیا و انبیا دستور داده تا با آن، گمراهان را یاری کنند.

رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

نَحْنُ الْمُجَادِلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ.^۱

ما جدال‌کنندگان در دین خدا هستیم.

چه بسا در این‌جا، منظور از «نَحْنُ» انبیاء باشد. آن‌ها مأمورند از طریق بحث‌های علمی و دینی با بهترین روش مردم را به سوی خدا بخوانند. کسانی که ایشان را یاری کنند خداوند هم آن‌ها را یاری خواهد کرد.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

مَنْ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ عَلَيَّ عَدُوًّا أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ مَوْفِقِهِ تَبَيَّنَ يَدَيْهِ عَزَّوَجَلَّ.^۲

هرکس ما را با زبان برضد دشمنانمان کمک کند، خداوند او را با همان دلیلی که آورده، در روز قیامت، گویا می‌کند.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۱.

۲. همان، ص ۱۳۵، ح ۳۶.

ریشه‌های درونی جدال

جدال نکوهش شده، در صفات زشت درونی ریشه دارد. سرچشمهٔ این رفتار ناپسند یکی از امور ذیل است:

۱. خشم

آن‌گاه که نیروی خشم از سیطره و فرمانبرداری نیروی خیر خارج شود، انسان را به رفتارهای ناپسند وامی‌دارد که از جملهٔ آن‌ها «جدال» است. انسان خشمگین یا به فردی لجوج و معاند تبدیل می‌شود که می‌کوشد بر شخص مقابل چیره شود و به هیچ‌وجه زیر بار پذیرش حق نمی‌رود یا در صورتی که حق با او باشد، برای اثبات حق به توهین و خشونت روی می‌آورد.

۲. حب دنیا

گاه به دست آوردن مقام یا مال، انسان را به صحنهٔ جدال می‌کشاند. گرایش به تحصیل دنیا و کسب وجهه در میان مردم، به‌ویژه دانشمندان، فرد را اهل جدال کرده، بحث و گفت‌وگو را عادت او می‌سازد تا آن‌جا که دانش را هم برای جدال با دانشمندان می‌آموزد. پیامبر اکرم (ص) در بخشی از وصیتی طولانی به حضرت علی (ع) می‌فرماید:

يَا عَلِيُّ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا يُبَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يُجَادِلُ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُدْعُو النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.^۱
ای علی! کسی که دانشی را برای مرء با سبک‌مغزان یا جدال با دانشمندان یا فراخواندن مردم به سوی خود بیاموزد، از اهل آتش است.

۱. صدوق: من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۲، ح ۵۷۶۲.

۳. تکبر

اظهار کمال و افتخار به دانش و آگاهی خویش، از دیگر رذایلی است که می‌تواند ریشهٔ جدال باشد به این صورت که فرد برای فخرفروشی به بحث و گفت‌وگو با دیگران پردازد که وصیت رسول اکرم (ص) به حضرت علی (ع) شامل این قسم هم می‌شود؛ البته روشن است که «جدال احسن» در هیچ‌یک از صفات زشت درونی ریشه ندارد؛ بلکه از فضایل اخلاقی ریشه می‌گیرد؛ اما شناخت انگیزه و ریشهٔ واقعی این رفتار برای انسان جدال‌کننده، کاری بس دشوار است که به راحتی قابل دستیابی نیست. دانشمند بزرگ شیعی، علامهٔ مجلسی (قدس سره) می‌گوید:

جدا کردن جدالی که از هواهای نفسانی سرچشمه می‌گیرد، از جدالی که برای اظهار حق و ارشاد گمراهان انجام می‌شود، کاری در نهایت دشواری است و چه بسیار که در نگاه نخست، یکی با دیگری اشتباه می‌شود و نفس بشر فریب‌کاری‌های پنهانی در این جا دارد که رهایی از آن‌ها جز به فضل الهی ممکن نیست.^۱

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۶.

پیامدهای زشت جدال

جدال نکوهیده، رفتاری است که پیامدهای ناپسند بسیار دارد، برخی از این آثار منفی عبارتند از:

۱. تضعیف حق و تقویت باطل

هرگاه جدال‌کننده با وجود حقیقت عقیده، در بحث و گفت‌وگو ضعیف باشد، نخستین اثر منفی جدال او این است که طرف مقابل بر او چیره شده، این غلبه را به حساب حقیقت عقیده خود می‌گذارد و گمان می‌کند آنچه به آن اعتقاد دارد، درست است و از ناتوانی کسی که انگیزه الهی دارد، برداشت ناصواب کرده، آنرا دلیل بر بطلان ادعای او و حقیقت خویش می‌گیرد. امام صادق (ع) در روایتی که گذشت فرمود:

...أَمَّا الْمُبْطِلُونَ فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَى مُجَادَلَتَهُ وَ ضَعْفَ فِي يَدِهِ حُجَّةً لَهُ عَلَى بَاطِلِهِ.^۱

اما مخالفان، آن‌گاه که فرد ضعیف از شما به مجادله با مخالف پرداخت و ناتوانی او پدیدار شد، شخص مخالف این ضعف را دلیل بر حقیقت عقیده باطل خویش قرار می‌دهد.

در این‌جا، نقص و کاستی از جانب جدال‌کننده است که فردی ناتوان در بحث به‌شمار می‌رود؛ اما خصم آنرا به حساب بطلان حق گذاشته، گمان می‌کند عقیده باطلش حق است. گاه خصم تا پیش از این‌که جدال‌کننده با او وارد بحث شود، در اعتقاد خویش مردد است؛ ولی پس از بحث، یقین می‌یابد که اعتقاد او حق است؛ درحالی‌که یقین او چیزی جز «جهل مرگب»^۲ نیست.

۱. همان، ص ۱۲۵، ح ۲.

۲. جهل مرگب آن است که فرد افزون بر اعتقاد به عقیده‌ای باطل و نادرست، یقین به درست بودن عقیده خویش (ادامه در صفحه بعد)

۲. ایجاد ناراحتی یا تردید در جدل‌کننده و شنونده بحث

اگر گوینده حَقّ در بحث و جدل ضعیف باشد، کسی که بحث را می‌شنود یا حاضر و ناظر آن است، از دو حالت خارج نیست:

اول این که حق برای او آشکار است و می‌داند حق با جدل‌کننده است، ولی او را از اثبات حَقّ ناتوان می‌بیند که این، مایه ناراحتی و عذاب او می‌شود.

دوم این که شخص ناظر، پیرو حق است؛ ولی به دلیل ناتوانی گوینده حَقّ در بحث و جدل، متزلزل، و به شک مبتلا می‌شود و درباره حق، تردید می‌کند. این نتیجه نظارت بر بحثی است که جدل‌کننده توان پاسخ دادن به باطل را نداشته، شنونده را گرفتار تزلزل می‌کند؛ البته شخص جدل‌کننده هم در صورت ناتوانی، با هریک از دو حالت مذکور روبه‌رو خواهد شد. گاه به تردید و شک گرفتار، و گاه آزرده خاطر می‌شود.

امام صادق (ع) در روایتی که گذشت فرمود:

...وَأَمَّا الضَّعْفَاءُ مِنْكُمْ فَتَعْمَقُوا لَهُمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ضَعْفِ الْمُحَقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ.^۱

و اما ضعیفان هم که حق را قبول دارند، پس از این که شخص بر حق، در دست مخالف قرار می‌گیرد، اندوهگین می‌شوند.

گاه انسان وارد بحث در اموری می‌شود که قابل درک است؛ ولی ابزار و معلومات لازم را در دست ندارد تا بتواند از عقیده حق دفاع، و آن را اثبات کند. در این صورت، با آن که مطلب، قابل فهم و مفید است، ناتوانی جدال‌کننده موجب شکست حَقّ می‌شود.

امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

إِنَّا كُنْمُ وَالْجِدَالُ فَإِنَّهُ يُورِثُ الشُّكَّ فِي دِينِ اللَّهِ.^۲

(ادامه از صفحه قبل)

داشته باشد؛ پس جهل او از دو اعتقاد تشکیل شده: ۱. اعتقاد به باطل ۲. اعتقاد به درستی اعتقاد اولش. به عبارت دیگر، جهل مرکب از دو جهل تشکیل شده است: ۱. جهل به حقیقت ۲. جهل به جهل و نادانی خویش درباره حقیقت.

در جهل مرکب ابدالدهر بماند

آن‌کس که نداند و نداند که نداند

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲.

۲. همان، ص ۱۳۸، ح ۴۹.

از جدال بپرهیزید که همانا در دین خدا شک را برجای می‌گذارد. این شک، هم دامان جدال‌کننده را می‌گیرد و هم به قلب حقّ جویان ناظر بر جدل سرایت می‌کند.

جدالی که امیر مؤمنان در این روایت اشاره فرمود، هم شامل جدالی است که بر سر موضوعی غیرقابل فهم صورت گرفته، هم جدال افراد ضعیف و ناتوان را دربرمی‌گیرد؛ زیرا هردو موجب شک در دین خدا شده، پایه‌های اصول اعتقادی را سست و عقاید دیگران را متزلزل می‌کند و این تزلزل، مایهٔ تحیّر و گمراهی ایشان می‌شود.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

مَا ضَلَّ قَوْمٌ بَعْدَ أَنْ هَدَاهُمُ اللَّهُ إِلَّا أَوْتُوا الْجَدَلَ. ^۱ مَا ضَلَّ قَوْمٌ إِلَّا أَوْتَوْا الْجَدَلَ. ^۲

هیچ گروهی پس از هدایت الاهی گمراه نشدند، مگر آن‌که به جدال کشانده شدند. هیچ گروهی گمراه نشدند، مگر این‌که جدال را استوار ساختند.

۳ بازداشتن از یاد خدا

از دیگر آثار زشت جدال نکوهیده آن است که انسان را به آرزوها و خواسته‌های نفسانی مشغول داشته، از یاد خدا بازمی‌دارد. وقتی شخص با کسی بحث می‌کند که می‌داند صلاحیت گفت‌وگو و جدال را نداشته یا موضوع مورد بحث، ارزش گفت‌وگو را ندارد، از یاد خدا بازخواهد ماند و قلبش که ظرف «ذکر الله» است، به‌غیر خدا مشغول خواهد شد؛ زیرا هدف از چنین بحثی فقط شکست دادن فرد مقابل می‌شود، نه راهنمایی به سوی خدا. هنگامی که فرد مقابل و موضوع مورد گفت‌وگو، شایستگی بحث را داشته باشد، ممکن است شخص جدال‌کننده در ابتدای امر با انگیزهٔ الاهی وارد بحث شود و قصد راهنمایی داشته باشد؛ اما چون خود جدال‌کننده صلاحیت و موادّ کافی برای بحث، و قدرت اثبات حق را ندارد، در اثنای بحث، می‌کوشد تا فقط مطلب را تمام کند و از معرکه جدال بگریزد و وقتی قدرت تمام کردن بحث را نداشته باشد، هواهای نفسانی وارد می‌شوند و

۱. شهید ثانی: منیة المرید، ص ۱۷۱.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۵۲.

انگیزه‌ی الهی از دل بیرون می‌رود. اگرچه شخص در ابتدا با قصد قربت وارد بحث شده، چون خود را در حال شکست می‌بیند، ناخودآگاه نفس منفعل شده، قصد خدا کنار می‌رود و منیت مطرح می‌شود؛ زیرا نمی‌خواهد شکست خورده باشد.

امام حسین (ع) در روایتی که گذشت فرمود:

همانا شیطان، فرد را وسوسه می‌کند و می‌گوید با مردم بحث کن تا گمان نکنند ناتوان و نادان هستی.^۱

۴. کشیده شدن به نفاق

ممکن است شخصی که توان کافی برای جدال ندارد و با این حال وارد آن می‌شود، افزون بر این که از یاد خدا غفلت می‌کند، به نفاق هم کشیده شود؛ یعنی برای جلوگیری از شرمندگی به طرف مقابل حق داده، بگوید: «حق با شما است»؛ درحالی که آن مطالب را قبول ندارد. او با عدم اعتقاد به مطالب بحث، اظهار قبولی می‌کند که این همان نفاق است.

۵. دشمنی و کینه

هرگاه هیچ‌یک از دو طرف بحث زیر بار مطالب دیگری نرفته، تسلیم نشود، چه بسا میان آن‌ها دشمنی پدید آید.

همان‌گونه که گذشت، حضرت صادق (ع) در جمله‌ای بسیار زیبا به این مطلب اشاره فرمود:

از ستیزه‌جویی در دین بپرهیزید؛ زیرا دل‌ها را از یاد خدا بازداشته، نفاق را به ارث می‌گذارد و کینه و دشمنی را زنده می‌کند.^۲

۶. نابودی مروّت و کرامت

جدال زمانی که به مرز پافشاری و لجاجت برسد، افزون بر آن که بی‌ثمر خواهد بود، مایه‌ی از میان رفتن شأن و کرامت انسانی و مروّت او نیز می‌شود.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۴، ح ۱۰۲۴۴.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۶.

مَنْ لَاحَى الرَّجَالَ دَهَبَتْ مُرُوَّتُهُ وَكِرَامَتُهُ.^۱

کسی که در بحث با دیگران پافشاری [و لجاجت] کند، مروت و کرامت او از بین می‌رود.

۷. آشکار شدن عیوب و از میان رفتن عزت

کسانی که شایستگی جدال ندارند، اگر وارد بحث شوند، عیوب خود را آشکار می‌کنند که به آن کشف عورت گفته‌اند، به این معنا که ضعف‌های خود را ظاهر می‌کنند.

رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید:

مَا أَنَانِي جِبْرَيْلُ قَطُّ إِلَّا وَعَظَنِي فَأَخِرُ قَوْلِي لِي إِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النَّاسِ فَإِنَّهَا تَكْشِفُ الْعُورَةَ وَتَذْهَبُ بِالْعِزِّ.^۲
هیچ‌گاه جبرئیل نازل نشد، مگر این‌که مرا پند داد و آخر کلامش به من این بود که: از جدال با مردم بپرهیز. به درستی که جدال عیب‌ها را آشکار کرده، عزت را از بین می‌برد.

گاهی انگیزه انسان فقط خدا بوده، قصد هدایت و ارشاد دارد؛ اما متوجه این نکته نیست که مواد لازم در دست او نیست؛ پس در این حالت باید به اندازه خودش بحث کند و با لحن خوبی بحث را ادامه دهد و هرکجا متوجه شد که بحث در حال کشیده شدن به جنبه‌های نفسانی است، ساکت شده از ادامه آن چشم‌پوشد. کسی که توانایی بحث و جدل را دارد نیز باید مطلب را کامل کند؛ البته او نیز باید مراقب باشد که هوای نفس به میان نیاید؛ زیرا در این صورت ممکن است برای حفظ آبرو، طرف مقابل را به گمراهی بکشاند.
رسول اکرم (ص) فرمود:

أَنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ عَنْ عِبَادَةِ الْأَوْلِيَانِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَمَلَا حَاةِ الرَّجَالِ.^۳

نخستین چیزی که پروردگارم مرا از آن نهی کرد، عبادت بت‌ها [شُرک] و شرب‌خمر و پافشاری و لجاجت و نزاع با دیگران بود.

در این روایت، منظور از «ملاحاة» همین جدال‌های ناپسند است که عظمت گناه این عمل

۱. همان، ج ۷۴، ص ۱۶۳، ح ۱۷۹.

۲. همان، ج ۷۰، ص ۴۰۸، ح ۱۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۴.

را نشان می‌دهد؛ زیرا از نخستین امور نهی شده است و در ردیف گناہانی چون شرک و شرب خمر قرار دارد و می‌تواند بسیار ضربه‌زننده باشد.

۸. تغییر دین (حلال کردن حرام و حرام کردن حلال)

گاه افرادی وارد بحث و جدل می‌شوند که در زمینه موضوع بحث هیچ تخصصی ندارند. در این هنگام چه بسا نادانسته به تحریف دین گرفتار شوند.

امام محمدباقر(ع) فرمود:

إِنَّ أَنَسًا دَخَلُوا عَلَى أَبِي رَحِمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَذَكَرُوا لَهُ خُصُومَتَهُمْ مَعَ النَّاسِ فَقَالَ لَهُمْ هَلْ تَعْرِفُونَ كِتَابَ اللَّهِ مَا كَانَ فِيهِ نَاسِخٌ أَوْ مَنْسُوخٌ قَالُوا «لَا» فَقَالَ لَهُمْ وَمَا حَمَلَكُمْ عَلَى الْخُصُومَةِ لَعَلَّكُمْ تُحَلُّونَ حَرَامًا أَوْ تُحَرِّمُونَ حَلَالًا وَلَا تَدْرُونَ إِنَّمَا يَتَكَلَّمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَنْ يَعْرِفُ حَلَالَ اللَّهِ وَحَرَامَهُ.^۱

افرادی بر پدرم امام سجاد وارد شدند و جدل و خصومت‌های علمی خود را که با مردم داشتند، برای پدرم نقل کردند. حضرت سجاد به آن‌ها فرمود: آیا شما شناختی از کتاب خدا دارید؟ آیاتی که ناسخ و آیاتی که منسوخ است؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: پس چه چیز شما را واداشت که وارد بحث علمی شوید؟ شاید شما بدون این‌که بفهمید، حلالی را حرام کنید و حرامی را حلال. کسی می‌تواند وارد بحث و جدل در کتاب خدا شود که حرام و حلال آن را بشناسد.

۹. دروغ‌گویی

هنگامی که کسی قصد به اثبات رساندن حق را داشته باشد، ولی از ابزار و مواد لازم آن، که آگاهی است محروم باشد، چه بسا برای این‌که باطل پیروز نشود، به دروغ پناه ببرد. چنین کسی چون اهلیت ندارد و مواد علمی کافی در دستش نیست و بی‌جهت وارد بحث شده است، به دروغ متوسل می‌شود.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقُلُوبَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الضَّعَائِنَ وَ

تَسْتَجِيزُ الْكُذْبَ.^۱

از جدال در دین پرهیزید که همانا قلبتان را از یاد و ذکر خدا غافل می‌سازد و نفاق را به جای گذاشته، کینه‌ها به بار می‌آورد و شما را به دروغ گفتن می‌کشاند. از بهترین صفات انسان این است که اگر چیزی را نمی‌داند، بگوید نمی‌دانم. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ صَرَّيْتُمْ إِلَيْهَا أَبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدُنْكَ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ لَا يَسْتَحِينُ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَنْ مَا لَا يَعْلَمُ عَمَّا يَقُولُ لَا أَعْلَمُ لَا يَسْتَحِينُ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرُّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ.^۲

من شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای به دست آوردن آن جهان را زیر پا بگذارید، سزاوار است. نخست: هیچ‌کس جز خدا، امید انسان نباشد. دوم: از هیچ چیز جز گناه بیم نداشته باشد. سوم: هیچ‌گاه خجالت نکشیده، چیزی را که نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم. چهارم: از آموختن چیزی که نمی‌داند، خجالت نکشد. پنجم: بر شما است صبر کردن. همانا صبر کردن از ایمان بوده، مانند سر برای بدن است.

سومین وصیت امام علی، گفتن جمله «لَا أَعْلَمُ» است. در این جمله بیان شده است که اگر انسان چیزی را نمی‌داند، بدون شرم بگوید: نمی‌دانم. شاید از گفتن کلمه «نمی‌دانم» شرم داشته باشد؛ ولی با گفتن آن، دیگر حرام خدا را حلال جلوه نمی‌دهد و به دروغ متوسل نمی‌شود و از سویی در راه کسب آن چه نمی‌داند می‌کوشد.

ممکن است کسی جمله‌ای را بدون علم به زبان آورد که از اصول اعتقادی باشد و بدون این‌که خود متوجه شود، کفر بگوید:

عَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ فَلَا يُغْفَرُ لَهُ.^۳

چه بسا انسان [از روی نادانی] چیزی بگوید که هرگز بخشیده نشود؛

۱. همان، ص ۱۲۸، ح ۶.

۲. صبحی صالح: نهج البلاغه، ص ۴۸۲، حکمت ۸۲.

۳. کلینی: کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۴.

پس چه نیکو است پیش از این که انسان وارد مهلکه شود، درباره چیزی که از آن آگاهی ندارد، بگوید: نمی‌دانم تا از خطرات و عواقب آن ایمن باشد.

شخصی از رسول اکرم (ص) چنین نقل می‌کند:

خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمًا وَنَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا لَمْ يُغْضِبْ مِثْلَهُ
ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا.^۱

پیامبر اکرم (ص) روزی بر ما گذشت. ما مشغول بحث درباره مسائل دینی بودیم. حضرت سخت خشمگین شد؛ به گونه‌ای که هیچ وقت نظیر آن خشمگین نشده بود؛ سپس فرمود: آن‌هایی که پیش از شما نابود شدند، به سبب همین بحث‌ها در مسائل دینی بود.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۵۴.

راه‌های درمان جدال‌نکوهیده

برای درمان جدالی که عقل و شرع، آنرا نکوهیده است، دو راه علمی و عملی وجود دارد که با حرکت در هر دو مسیر می‌توان این بیماری را ریشه‌کن کرد.

الف. شیوه علمی درمان

آگاهی و یادآوری آثار شوم جدال، نفرت از آنرا پدید می‌آورد و نفرت و انزجار از یک رفتار، موجب دوری از آن می‌شود. البته برای اثرپذیری از این تذکر، باید در جهت خشکاندن ریشه‌های جدال نیز کوشید؛ چراکه با وجود ریشه‌های قوی، یادآوری، کار چندانی از پیش نبرده، انسان مبتلا، بیمار خواهد ماند.

ب. شیوه عملی درمان

کوشش در به‌کار بستن رفتاری متضاد و منافی با این رفتار می‌تواند روحیه جدال را در فرد، ضعیف و نابود کند. کلام خوش و احترام به دیگران، آدمی را از پیکار و ستیزه‌با ایشان باز می‌دارد. آن‌گاه که سخن نیکو و گفتار خوش، عادت انسان شود، خشونت و توهین و ناسزا از وجود او رخت برمی‌بندد. خوش‌کلامی رفتاری مورد تأیید خرد و شریعت و مایه سعادتمندی و پاداش آخرتی است.

فصل هفتم

خصومت

إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقُلُوبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الضَّعَائِنَ.^۱

از خصومت پرهیزید؛ چرا که دل را مشغول می‌کند و موجب نفاق و زنده شدن کینه‌ها می‌شود.

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدمه

یکی دیگر از بیماری‌های زبان که مایهٔ پدید آمدن دشمنی و ازهم‌گسیختگی جامعهٔ بشری می‌شود «خصومت» است. خصومت بیماری رایجی است که بسیاری از انسان‌ها به آن دچارند. خصومت پیکاری لفظی است که موجب نفاق و زنده شدن کینه می‌شود. پیکار لفظی با دیگران به سه شکلِ مرء، جدل و خصومت است که در این فصل، خصومت مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بیماری ممکن است به شکل‌های متفاوتی آشکار شود که ضمن تشریح آن‌ها راه‌های مناسب برای درمان این بیماری ارائه می‌شود.

این فصل به بحث از موضوعات ذیل می‌پردازد:

۱. تعریف خصومت
۲. اقسام خصومت
۳. نکوهش خصومت از دید شرع و عقل
۴. ریشه‌های خصومت
۵. پیامدهای زشت خصومت
۶. راه‌های درمان خصومت.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

تعریف خصومت

خصومت در لغت به معنای دشمنی و ستیزه، و نزد دانشمندان اخلاق به معنای پیکار لفظی با دیگران به قصد تحصیل مال یا استیفای حق است. مشاجره لفظی انسان با دیگران هنگامی که بخواهد وجهی را بگیرد یا چیزی را که به حق یا ناحق از او سلب شده، استیفا کند، خصومت نامیده می‌شود؛ پس هدف از این پیکار، جنبه مالی یا حقوقی است؛ البته گاه خصومت در معنای نزاع لفظی با دیگران برای اثبات عقیده خویش نیز به کار رفته است که شاید بتوان آنرا هم نوعی استیفای حق نامید.

اقسام خصومت

خصومت از جهت تقدّم و تأخر کسی که با او پیکار می‌شود، دو نوع است:

۱. ابتدایی

۲. اعتراضی.

خصومت ابتدایی

زمانی که فرد با ادّعی طلب مالی یا غیرمالی، با دیگری پیکار لفظی کند، به رفتارش خصومت ابتدایی گفته می‌شود. این شخص در بحث قضاوت، مدّعی نامیده می‌شود.

خصومت اعتراضی

زمانی که فرد در پاسخ خصومت دیگری، به پیکار لفظی با او بپردازد، خصومت او اعتراضی نامیده می‌شود و از آن رو که در مقام دفاع از حق خویش است، پیکار او را خصومت دفاعی نیز می‌نامند. به عبارت دیگر، شخص درباره مالی که در دست خصومتگر است، ادّعی مالکیت دارد یا مدّعی حقّی از حقوق او است و برای دفاع از خود به خصومت با او کشیده می‌شود.

در هر دو نوع خصومت، یا شخص خود به بحث و پیکار مبادرت کرده یا وکیل او استیفای حق می‌کند. آن‌جا که شخص، وکیل اختیار می‌کند نیز دو حالت قابل فرض است:

۱. وکیل به صورت رایگان عهده‌دار استیفای حق او شود.

۲. وکیل با دریافت اجرت، استیفای حق را به عهده گیرد.

اقسام خصومت از جهت حقّانیت خصومت‌کننده

قسم اول: گاه شخص می‌داند که حقّ با او نیست؛ با این حال، برای دست یافتن به مقصود خویش پیکار می‌کند یا آن را بر عهده وکیلی می‌گذارد که به عدم استحقاق موکل خود علم

دارد؛ مانند این که وکیل می‌داند موکلش بدهکار است و برعهدهٔ شخص طلبکار حقی نیست؛ با این حال، بساط خصومت را می‌گستراند و به پیکار و مشاجره برمی‌خیزد تا موکل خود را بر دیگری غالب کند.

قسم دوم: زمانی است که شخص دربارهٔ استحقاق یا عدم استحقاق خود به چیزی شک دارد و مطمئن نیست که مستحق است یا خیر و از نظر شرعی هم حجتی بر استحقاق خود در دست ندارد؛^۱ ولی با حالت حق‌به‌جانب وارد خصومت می‌شود و بساط مشاجره را می‌گستراند؛ البته در این حالت نیز تفاوتی ندارد که خود شخص عهده‌دار خصومت باشد یا وکیل خود را متکفل این کار کند. این حالت از نظر اخلاقی نکوهیده است.

در این مورد، وکیل هم مانند موکل نمی‌داند که آیا حق با موکل است یا خیر و بر حقیقت موکلش حجت شرعی هم ندارد؛ ولی با وجود این می‌پذیرد تا خواستهٔ موکلش را برآورد. خصومت در این نوع، فقط برای کسب مال است؛ چه از راه حلال باشد، چه از راه حرام؛ به همین دلیل، این نوع خصومت جزو رذایل اخلاقی به‌شمار می‌رود.

قسم سوم: گاه شخصی یا وکیل او که برای استیفای حق مورد ادعایش به خصومت می‌پردازد، به حقیقت این ادعا یقین و علم دارند که در این حال اگر خود شخص وارد بحث شود یا وکیل بگیرد، انواع و اقسامی تصور می‌شود:

نوع اول: انگیزهٔ اصلی شخص از خصومت، استیفای حق خویش نیست؛ بلکه می‌خواهد خشم خود را از طرف مقابل فرونشاند و او را خرد کند تا آن‌جا که پیش خود می‌گوید: غرض من از این مخاصمه مال نیست؛ بلکه اگر حق خود را هم دریافت کنم، آن را دور می‌ریزم و فقط می‌خواهم او را خوار و ذلیل کنم.

نوع دوم: استیفای حق برای امور نفسانی نیست؛ بلکه هدف این است که شخص مورد خصومت، به دیگری ظلم نکرده، رفتار ناشایستی انجام ندهد. هدف شخص در این خصومت، تشفی دل خود نیست و ممکن است مال هم برای او مهم نباشد؛ بلکه انگیزهٔ پس گرفتن حق، برای تأدیب شخص و پیشگیری از تجاوز به دیگری است. این‌گونه اغراض و

۱. استیفای حق فقط به یقین شخص وابسته نیست و حجت شرعی کافی است.

اهداف در مخاصمه ستایش شده است.

نوع سوم: شخص می‌خواهد حق خود را استیفا کند؛ ولی نه برای تأدیب و نه خرد کردن طرف مقابل؛ بلکه برای به‌دست آوردن و حفاظت از مال خود. انگیزه او فقط رسیدن به حق خویش است که این خود به دو صورت تصوّر می‌شود:

الف. برای به‌دست آوردن مال خویش نادرستی را در خصومت به کار گیرد و طرف مقابل خود را بیازارد؛ برای مثال با آن‌که بر ادّعی خود حجّت شرعی و بیّنه دارد، چیزی بگوید که او را تحقیر کند.

ب. با انگیزه گرفتن حق خود، سخنان ناشایست را به کار نبرد و مرزهای شرعی گفتار را رعایت کند و حقّ خود را مطابق آن بطلبد که خود به دو شکل صورت می‌پذیرد:

۱. آن‌گاه که راهی جز خصومت برای استیفای حق وجود ندارد.

۲. زمانی که می‌توان راهی غیر از خصومت پیش گرفت و مشکل را با گفت‌وگوی دوستانه حل کرد؛ البته پرواضح است که اگر راهی جز خصومت برای رسیدن به حق وجود داشته باشد، بهتر است از همان راه وارد شود؛ چراکه خصومت زمینه پدید آمدن اختلاف، کینه و کدورت را فراهم می‌آورد. این رفتار جنبه‌های منفی روانی بسیاری را در پی دارد که به نسبت‌های ناروا، دروغ و کینه و دشمنی می‌انجامد.

گاهی غیر از خصومت، راه دیگری وجود ندارد و یگانه راه گرفتن حق، خصومت است.

نکوهش خصومت از دید شرع و عقل

خصومت شامل دو نوع ممدوح و مذموم است. عقل و شرع، برخی از انواع خصومت را ستوده و برخی را نکوهیده است.

خصومت ستوده شده

خصومت فقط هنگامی که شخص به حَقَّاتِیت خویش یقین کند یا حَجَّتِی شرعی بر آن داشته باشد، و از سویی برای استیفای حَقِّ خویش راهی جز آن نیابد، پسندیده است. عقل بشر به حکم زشتی ظلم، پذیرش آن را نیز زشت و ناپسند می‌داند؛ از این رو «استیفای حَقِّ» و «دفع ستم» را می‌ستاید و آن هنگام که برای پس گرفتن حَقِّ، راهی جز خصومت نیابد، آن را می‌ستاید و سفارش می‌کند و البتّه هرچه را عقل سلیم بستاید، شریعت نیز بر آن صحّه می‌گذارد. خصومت در این حال، از فضایل نیروی شهوت به‌شمار می‌رود.

خصومت نکوهش شده

آن‌جا که شخص خصومت‌کننده بدانند حَقِّ با او نیست یا در حَقَّاتِیت خویش تردید داشته باشد، رفتار او از رذایل اخلاقی به‌شمار رفته، نکوهیده است.

رسول اکرم (ص) فرمود:

إِنَّ أْبَغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ أَلَاذِ الْخِصْمِ.^۱

مبعوض‌ترین مردان نزد خدا، انسان لجوج خصومت‌کننده است.

مَنْ جَادَلَ فِي خُصُومَةٍ بَعْدَ عِلْمٍ لَمْ يَزَلْ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَنْزِعَ.^۲

هرکس بدون آگاهی در خصومتی لجاجت ورزد تا زمانی که در آن حال قرار

۱. وِزَام بن ابی فراس: مجموعه وِزَام، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. همان.

دارد، مورد خشم الاهی است.

همچنین هنگامی که وکیل انسان بداند حق با موگش نیست و با این حال برای او به مخاصمه با دیگری برخیزد، رفتاری زشت و حرام انجام داده و مزدی که برای این کار می‌گیرد نیز حرام است؛ اما در صورتی که حق با خصومت‌کننده باشد، اگر به قصد خرد کردن و ریختن آبروی طرف مقابل به خصومت برخیزد، رفتارش نکوهیده است؛ زیرا گرچه حق با او و طلبکار است، انگیزه‌ای نفسانی از مخاصمه دارد و تمام رفتارهایی که با انگیزه نفسانی پدید آیند، از رذایل اخلاقی به‌شمار می‌روند؛ زیرا ابزاری در دست نفس اماره خواهند بود که نفس به وسیله آن‌ها به آمال خویش می‌رسد.

اگر شخص در مخاصمه از سخنان اهانت‌آمیز استفاده کند - اگرچه حق با او باشد - رفتارش ناپسند و مورد نکوهش عقل و شرع خواهد بود؛ البته در این جا اصل مخاصمه مورد نکوهش نیست؛ بلکه اهانت، تحقیر، ناسزا و...، زشت و نادرست است و شخص را مشمول سرزنش عاقلان و عذاب الاهی می‌کند.

در صورتی که نیازی به مخاصمه نیست و راه درست دیگری برای گرفتن حق وجود دارد، ترک خصومت نیکو و پسندیده است؛ زیرا خصومت مایه دشمنی و سلب آسایش و آرامش بوده، انسان را خوار می‌کند.

امیر مؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ.^۱

از خصومت بپرهیزید. همانا خصومت دل را مشغول می‌کند و نفاق را بر جای گذاشته، کینه‌ها را به بار می‌آورد.

حضرت رضا (ع) هم ضمن برحذر داشتن از خصومت فرمود:

فَأَنْهَا... تُرَدِّي بِصَاحِبِهَا.^۲

خصومت، انجام‌دهنده خویش را خوار کند.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۷، ح ۱۰۲۵۴.

خصومت لبه پرتگاهی است که حتی در صورت حَقَائِیتِ خصومت‌کننده، احتمال سقوط او به درّه هولناک گناهان زبان وجود دارد.

سرور پرهیزکاران امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَنْفَهُ وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظُلْمًا وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مِنْ خَاصِمٍ^۱

هرکس در خصومت زیاده‌روی کند، گناه کرده است و هرکس کوتاهی کند، مظلوم واقع می‌شود و کسی که خصومت می‌کند، توان رعایت تقوای الهی را ندارد.

امام رضا(ع) نیز ضمن برحذر داشتن از خصومت فرمود:

... عَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَا يُغْفَرُ لَهُ.^۲

چه بسا [خصومت‌کننده] سخنی بگوید که آمرزیده نشود.

۱. همان، ص ۷۶، ح ۱۰۲۴۸.

۲. همان، ص ۷۷، ح ۱۰۲۵۴.

ریشه‌های درونی خصومت

خصومت نکوهیده، در یکی از صفات زشت نفسانی انسان ریشه دارد که عبارتند از:

۱. دشمنی و کینه جویی

گاه نفرت و کینه از کسی موجب می‌شود که شخص به نزاع و پیکار لفظی با او بپردازد. او می‌خواهد با این منازعه بر آتش خشم خود مرهمی نهد و کینه خویش را با خُرد کردن شخص مقابل ابراز کند.

۲. حسد

حسادت به موقعیت فردی و اجتماعی افراد می‌تواند موجب پدید آمدن رفتار خصومت‌آمیز در انسان شود. انسان حسود می‌کوشد شخص را با مخاصمه خوار و ذلیل ساخته تا شعله‌های آتش حسد را در درون خویش فرو نشانند.

۳. حبّ مال یا مقام

گاه دست یافتن به مال یا مقام انسان را به مخاصمه با دیگران می‌کشاند تا شاید از این راه مزدی بگیرد یا مقامی به دست آورد که این را می‌توان در وکیلی که برای مخاصمه استخدام می‌شود، به خوبی مشاهده کرد.

پیامدهای زشت‌خصومت

۱. تشویش و اضطراب درونی

خصومت و پیکار لفظی، موجب اشتغال دل شده، آرامش فرد را از میان می‌برد و تشویش و نگرانی را برجای می‌نهد. انسان خصومت‌کننده همیشه در اندیشهٔ نزاع و پیروزی در آن است؛ بدین جهت روی آرامش را نخواهد دید. اگر این خصومت به امور دینی مربوط باشد، تردید را به بار خواهد آورد. امیرمؤمنان علی(ع) ضمن نهی از این رفتار فرمود:

... فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ.^۱

همانا خصومت، دل را مشغول می‌سازد.

خصومت‌کننده به بیماری تردید مبتلا می‌شود؛ چنان‌که امام باقر(ع) فرمود:

الْخُصُومَةُ... تُورِثُ الشَّكَّ.^۲

خصومت شک را به‌جای می‌گذارد.

۲. ایجاد نفاق

آن‌گاه که نزاع و خصومت برای اثبات مطلب ناحق باشد، دورویی و نفاق را در پی خواهد داشت؛ زیرا اصرار و لجاجت بر حقیقت خویش با آگاهی از ناحق بودن ادعا، چیزی جز دوگانگی میان سخن و دل نیست.

امیرمؤمنان علی(ع) در وصف خصومت فرمود:

... فَإِنَّهَا... تُورِثُ النِّفَاقَ.^۳

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

۲. حرّ عاملی: وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۰، ح ۲۱۳۴۴.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸.

همانا خصومت، دورویی را برجای خواهد گذاشت.

۳. پیدایش کینه

نزاع با دیگران، مایه پیدایش کینه و دشمنی در آنها می‌شود. این حالت به‌ویژه در جایی که خصومت‌کننده به دروغ ادعای حقّ کند، پدیدار خواهد شد. همچنین شخصی که راه خصومت را در پیش می‌گیرد، ممکن است هدفش دشمنی، تحقیر و ریختن آبرو باشد؛ بنابراین با چنین رفتاری موجب از میان رفتن پیوند دوستی و تبدیل آن به کینه و نفرت و دشمنی می‌شود. امیرمؤمنان علی(ع) خصومت را این‌گونه وصف می‌کند:

... فَأِنَّهَا.. تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ.^۱

همانا خصومت موجب کینه‌ها می‌شود.

۴. نابودی دین

آن‌گاه که در مسائل دینی به خصومت پرداخته شود، دین رو به ضعف نهاد، سرانجام نابود می‌شود. حضرت باقر(ع) فرمود:

الْخُصُومَةُ تَمْحَقُ الدِّينَ...^۲

خصومت دین را از بین می‌برد.

۵. نابودی اعمال نیک

خصومت، مایه حبیط و نابودی اعمال نیک انسان می‌شود. امام باقر(ع) فرمود:

الْخُصُومَةُ... تُحْبِطُ الْعَمَلَ...^۳

خصومت عمل را نابود می‌کند.

۶. مایه سفاهت

انسان خردمند، برای استیفای حقّ خویش تا آن‌جا که ممکن است به خصومت روی نمی‌آورد؛ زیرا خصومت آغاز سبک مغزی و کم‌خردی است.

۱. همان.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۰، ح ۲۱۳۴۴.

۳. همان.

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

الْمُخَاصِمَةُ تُبْدِي سَفَهَ الرَّجُلِ وَلَا تَزِيدُ فِي حَقِّهِ^۱

ستیزه در گفتار، آغازگر سبک مغزی مرد است و بر حق او نمی افزاید.

راه‌های درمان خصومت

خصومت نیز همانند دیگر بیماری‌های اخلاقی از دو راه «علمی» و «عملی» قابل درمان است.

درمان علمی خصومت

اندیشه در پیامدهای نازیبای این بیماری، مایه‌تحریرک سرشت پاک آدمی در کنار گذاشتن آن می‌شود. یادآوری مستمر این آثار زشت و زیان‌بار، روان انسان را به ترک این آفت ترغیب و تشویق می‌کند و حسّ نفرت و انزجار از آن را پدید می‌آورد.

فطرت و نهاد انسانی خواهان آرامش و مهر و محبت است و هنگامی که رفتاری را مایه تشویش و نگرانی، و کینه و دشمنی بیابد، از آن دوری خواهد گزید. آن‌کس که با وجود سرشتی پاک به خصومت آلوده شود، از آثار و پیامدهای آن ناآگاه است.

در خصومت آمدند و در جفا	دو مرقع‌پوش در دارالقضا
قاضی ایشان را به کنجی برد باز	گفت صوفی خوش نباشد جنگ‌ساز
جامه تسلیم در بر کرده‌اید	این خصومت از چه در سر کرده‌اید
گر شما هستید اهل جنگ و کین	این لباس از سر براندازید هین
ور شما این جامه را اهل آمدید	در خصومت از سر جهل آمدید ^۱

درمان عملی خصومت

یکی از راه‌های عملی برای درمان این بیماری به کار بستن ضد آن یعنی «طیب کلام» است. طیب کلام یعنی استفاده از گفتار خوش و سخن زیبا و مؤدبانه. انسان باید خود را به داشتن طیب کلام ملزم کند؛ یعنی هنگام صحبت با دیگری، در رعایت ادب بکوشد و از

۱. عطار: منطق‌الطیر.

مطالبی استفاده کند که نیکو و پسندیده باشد؛ البته مراد از خوش سخنی، چاپلوسی نیست؛ زیرا هدف از تملق و چرب زبانی، جلب توجه دیگران است. از سویی در تملق، خوبی‌هایی را که در شخص نیست، به او نسبت می‌دهند؛ درحالی‌که صاحب گفتار خوش، آنچه را نمی‌داند نمی‌گوید و قصد خودنمایی هم ندارد؛ بلکه در سخن از کلمات و جملاتی استفاده می‌کند که منشأ دشمنی نمی‌شود و بر کیفیت آن نیز مراقبت می‌کند.

همان‌گونه که خصومت و مرأ و مجادله دشمنی‌ساز است، عکس آن‌ها یعنی طیب کلام، موجب دوستی می‌شود و مودت‌آفرین است. وقتی مخاطب، شخص را در گفتارش مراقب ببیند، جذب او می‌شود. حال اگر این ویژگی در جامعه باشد، موجب وحدت و اتحاد می‌شود؛ برخلاف خصومت که اختلاف‌انگیز است.

رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا لَا يَسْكُنُهَا مِنْ أُمَّتِي إِلَّا مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ
أَطْعَمَ الطَّعَامَ...^۱

همانا در بهشت غرفه‌هایی است که [از درخشندگی و شفافیت] بیرون آن‌ها از درون و درون آن‌ها از بیرون، دیده می‌شود. از ائمت من کسی در این غرفه‌ها ساکن نمی‌شود، مگر آن‌که خوش‌سخن باشد و مردم را اطعام کند....

الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ.^۲

گفتار طیب و زیبا، نوعی صدقه است.

صدقه برای انسان فقط در امور مادی نیست. خوش‌سخنی نیز می‌تواند اثر صدقه را داشته باشد؛ پس باید در موقعیت‌های خاص بحرانی نیز زبان خود را حفظ کرد و آن را به خوش‌کلامی عادت داد و برای پیشگیری از ابتلا به مرأ یا مجادله باطل و خصومت زشت، طیب کلام را به دست آورد و آن را در وجود خود ملکه کرد.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۶۰، ح ۱۵۶۴۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۳۳، ح ۶۴۲۱.

فصل هشتم

لعن و نفرین

شخص باایمان اهل لعنت کردن نیست.^۱

پیامبر اکرم (ص)

مقدمه

یکی از آفات و بیماری‌های زبان که با استفاده نادرست از نیروی خشم پدید می‌آید، «لعن» است. خارج شدن نیروی خشم از مرزهای فرمانروایی خرد، پیامدهای ناشایست بسیاری به بار خواهد آورد که «لعن» یکی از آنها است. «نفرین» نیز همانند «لعن» از دیگر آفاتی است که در نیروی خشم بشر ریشه دارد.

لعن و نفرین بیماری‌هایی هستند که شخص مبتلا، باید در پاک ساختن کردار خویش از آنها بکوشد. این فصل به بررسی ابعاد گوناگون این دو بیماری می‌پردازد تا شاید راهی برای درمان بیماران باشد.

موضوعات مورد بحث این فصل عبارتند از:

۱. تعریف لعن
۲. اقسام لعن
۳. نکوهش لعن از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی لعن
۵. پیامدهای زشت لعن
۶. راه‌های درمان لعن.

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۸، ح ۱۲۶۸۶

تعریف لعن و نفرین

لعن در لغت به معنای خوار کردن، راندن و دور کردن از روی خشم و غضب، و در علم اخلاق، به معنای طلب و درخواست دور شدن شخص از رحمت خداوند است. وقتی انسان، شخصی را لعن می‌کند، می‌خواهد که او از درگاه لطف و رحمت خداوند دور شود و ملعون به کسی گفته می‌شود که از رحمت خداوند به دور است؛ البتّه لعن از سوی خداوند به این معنا است که کسی را از درگاه رحمت خویش دور سازد که در آخرت به صورت عقوبت و کیفر نمایان می‌شود؛^۱ اما «نفرین» به معنای درخواست هرگونه بدی و شرّ از خداوند برای دیگران است؛ حال چه درخواست دوری از رحمت و چه امر ناخوشایند دیگری باشد؛ بدین سبب می‌توان «نفرین» را دارای معنایی شامل‌تر از «لعن» دانست؛ یعنی هر لعنی، نفرین است؛ ولی هر نفرینی، لعن نیست.

۱. علامه مجلسی (ره) می‌گوید:

«اللعن، الطرد و الابعاد عن الخير من الله تعالى؛ و من الخلق، السبّ و الدعاء و طلب البعد من الخير؛ لعنت از سوی خدا به معنای دور ساختن از خیر، و از سوی مردم به معنای درخواست دوری از خیر است. (علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۰، ص

اقسام لعن

لعن به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱. لعن از راه اِخبار

یعنی انسان خیر دهد و حکم کند که فلان شخص از رحمت خداوند دور است و خداوند او را از درگاه رحمت خویش طرد کرده است. در این قسم از چیزی خبر می‌دهد و بر کسی حکم می‌کند.

۲. لعن از راه انشا

به این معنا که انسان لعن را ایجاد کند؛ مانند آن‌که بگوید: خداوند لعنتش کند یا لعنت خدا بر او باد! در این جا دیگر خبر نمی‌دهد؛ بلکه چیزی را تقاضا می‌کند؛ یعنی از خداوند می‌خواهد که او را از رحمت خویش دور سازد.

لعن از جهت معین بودن یا نبودن ملعون به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱. لعن فرد یا افراد معین

گاه انسان، فرد یا افرادی را که لعن می‌کند، با نام مشخص می‌سازد؛ مانند آنچه در برخی زیارت‌ها گفته می‌شود: **اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَاسُفِيَانَ وَمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ**.^۱

۲. لعن فرد یا افراد نامعین

گاه فرد یا افراد مورد لعن فقط با وصف و بدون تعیین نام و مشخصات لعنت می‌شوند؛ مانند آنچه خداوند متعالی در قرآن فرموده:

فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.^۲

در این جا به نام و مشخصات کسی اشاره نشده و فقط به وصف کفر تصریح شده و افرادی که به این صفت متّصف هستند، لعنت شده‌اند.

۱. زیارت عاشورا.

۲. بقره (۲): ۸۹.

نکوهش لعن از دید شرع

پیامبر اکرم (ص) در وصف مؤمن به حضرت علی (ع) می‌فرماید:

يَا عَلِيُّ مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ... لَا لَعَانَ.^۱

ای علی! از صفات مومن این است که اهل لعنت کردن نیست.

براساس روایت دیگری حضرت رسول (ص) در خطبه‌ای فرمود:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ قَالَ الَّذِي يَمْنَعُ رُفْدَهُ وَيَضْرِبُ عُنْدَهُ وَيَتَزَوَّدُ وَحْدَهُ فَظَنُّوا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا هُوَ شَرٌّ مِنْ هَذَا. ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ قَالَ: الَّذِي لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ. فَظَنُّوا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا هُوَ شَرٌّ مِنْ هَذَا. ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ قَالَ: الْمُنْفَحَشُ اللَّعَانُ الَّذِي إِذَا ذَكَرَ عِنْدَهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَنَهُمْ وَإِذَا ذَكَرُوهُ لَعَنُوهُ.^۲

آیا شما را از بدترینتان آگاه سازم؟ عرض کردند: آری، ای پیامبر خدا! پیامبر فرمود: کسی که میهمانش را براند، زبردست را بزند و تنها به سفر برود. مردم گمان کردند که خداوند آفریده‌ای بدتر از این ندارد؛ پس پیامبر فرمود: آیا شما را از کسی که از این بدتر است آگاه کنم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: کسی که به خیر و خوبی‌اش امیدی، و از شرش ایمنی نیست. مردم گمان کردند که خداوند مخلوقی بدتر از این ندارد؛ پس پیامبر فرمود: آیا شما را آگاه سازم از کسی که بدتر از این است؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر فرمود: کسی که اهل ناسزاگفتن و لعنت کردن است؛ آن که وقتی نام مؤمنان نزد او برده می‌شود، ایشان را لعن می‌کند و وقتی مؤمنان هم او را یاد می‌کنند، لعنتش

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۹، ح ۱۲۶۸۶.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۷.

می‌کنند.

از امام باقر(ع) نیز روایت شده است:

إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي ضَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغًا وَالْأَرْجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا.^۱
هرگاه لعنت از دهان گوینده خارج شود، میان این دو نفر [= لعنت کننده و لعنت شده] رفت و برگشت می‌کند؛ پس اگر کسی که لعنت شده، سزاوار لعن باشد، به او می‌رسد و گرنه به کسی که لعنت فرستاده است، برمی‌گردد.

حکم لعن از دید شرع

لعن با هر شکل و صورتی از دیدگاه شرع، نادرست و حرام است، مگر مواردی که خود شریعت تجویز کرده باشد.

در صورت اول، وقتی انسان خبر دهد که فلان کس ملعون است، درحالی‌که نمی‌داند او از رحمت خدا دور است یا خیر، خبر نادرستی داده؛ زیرا از چیزی خبر داده که جز خداوند کسی آن را نمی‌داند و از سویی، چون خداوند، دورکننده ملعون از رحمت خویش است، او با این خبر، کاری را به خداوند نسبت داده که از واقعی بودن آن بی‌خبر است و صِدَالْبَتَّةَ که نسبت دادن سخن یا کاری به خدا بدون اطمینان از آن، حرام است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أُمَّ عَلَى اللَّهِ تَقْتَرُونَ.^۲

بگو آیا خداوند به شما اجازه داد یا بر خدا دروغ می‌بندید.

اگر از خدا بخواهد فلانی را لعنت کند، تباهی و دوری از رحمت را برای کسی طلبیده است که چه بسا مستحق آن نباشد که این نیز ناپسند و ناروا است؛ چراکه خداوند رحمت خویش را بر سر بندگان خود گسترده است؛ البته لعن کسی که خداوند، خود، او را از رحمت خویش دور کرده، جایز و بی‌اشکال است؛ مانند لعن شیطان که از درگاه خداوند رانده شده است.

۱. همان، ص ۳۶۰، ح ۷.

۲. یونس (۱۰): ۵۹.

خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.^۱

کسانی که راهنمایی‌ها و هدایت‌های فرستاده شده از طرف ما را کتمان می‌کنند، خداوند آن‌ها را لعن می‌کند و لعن‌گویان نیز به آن‌ها لعنت می‌فرستند. هم‌چنین اگر شخص یا اشخاص معین یا نامعین مستحق لعن و نفرین نباشند، تقاضای دوری از رحمت خداوندی برای ایشان نیز حرام است.

موارد جواز لعن

لعن در مواردی جائز دانسته شده است:

۱. لعن بر کافران: خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.^۲

همانا کسانی که کافر شدند و با عقیده کفر مردند، خداوند و فرشتگان و مردم بر آن‌ها لعنت می‌فرستند.

فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.^۳

پس لعنت خدا بر کافران باد!

۲. لعن بر مشرکان: در قرآن کریم آمده است:

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ ذَاتُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا.^۴

و [خدا] مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند، کیفر می‌دهد. حوادث سوئی [که برای مؤمنان انتظار می‌کشند] بر خودشان نازل شود و خداوند بر آن‌ها خشم گرفته و آنان را از رحمت خود

۱. بقره (۲): ۱۵۹.

۲. همان، ۱۶۱.

۳. همان، ۸۹.

۴. فتح (۴۸): ۶.

دور ساخته و دوزخ را برایشان آماده کرده است، و چه بدسرانجامی است.

۳. لعن بر مرتدان: آن‌ها که اسلام را پذیرفته، سپس از آن بازگردند، مورد لعن پروردگار

قرار می‌گیرند:

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.^۱

چگونه خداوند گروهی را هدایت کند که پس از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقایق رسول، و درحالی‌که نشانه‌های روشن برای آن‌ها آمد، کافر شدند؛ و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آن‌ها این است که نفرین خداوند و فرشتگان و مردم همگی برای آن‌ها است.

۴. لعن بر منافقان: خداوند سبحان در چند آیه از قرآن کریم، منافقان را لعن کرده است؛

از جمله می‌فرماید:

وَ عَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ
مُقِيمٌ.^۲

خداوند به مردان و زنان منافق و کافران وعده آتش دوزخ داده است. جاودانه در آن خواهند ماند. همان برای آن‌ها بس است و خدا آن‌ها را از رحمتش دور ساخته، عذاب پایداری برای آنان است.

۵. لعن بر ستمگران: در قرآن مجید آمده است:

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.^۳

هان لعنت خدا بر ستمکاران باد!

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

... إِنَّ الظَّالِمَ يَنْتَظِرُ اللَّعْنَ وَ الْعُقَابَ وَ الْمَظْلُومَ يَنْتَظِرُ النَّصْرَ وَ الثَّوَابَ.^۴

۱. آل عمران (۳): ۸۶ و ۸۷.

۲. توبه (۹): ۶۸.

۳. هود (۱۱): ۱۸.

۴. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۶، ح ۱۳۶۲۷.

... همانا ستمگر منتظر لعن و مجازات، و ستمدیده منتظر یاری و پاداش است.

جزای عدل، نور و رحمت آمد سزای ظلم، لعن و ظلمت آمد^۱

۶. لعن برفسادکنندگان در زمین: خداوند بزرگ در برخی از آیات نورانی خود،

فسادکنندگان را لعنت کرده است؛ همانند این آیه که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ النَّارِ.^۲

و آن‌ها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا

دستور برقراری آن را داده، می‌گسلند و در روی زمین فساد می‌کنند، لعنت خدا

و بدی [و مجازات] سرای آخرت از آن ایشان است.

۷. لعن بر شیطان: شیطان به سبب سرکشی در برابر فرمان حق و کبر ورزیدن، از درگاه

رحمت خدا رانده و لعنت شد. خداوند در بسیاری از آیات کتاب کریمش او را لعن کرده

است:

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.^۳

و همانا لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.^۴

و همانا تا روز قیامت بر تو لعنت خواهد بود.

۸. لعن بر آزردهندگان خدا و پیامبر: آزردهندگان خدا و پیامبر او، لعنت شده‌اند؛ آن‌جا

که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا.^۵

آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند ایشان را از رحمت خود در

۱. شبستری: گلشن راز.

۲. رعد (۱۳): ۲۵.

۳. ص (۳۸): ۷۸.

۴. حجر (۱۵): ۳۵.

۵. احزاب (۳۳): ۵۷.

دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنان عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.
 ۹. لعن بدروغگویان: دروغگویان نیز در برخی آیات و روایات از افرادی شمرده شده‌اند که خداوند آنان را لعنت می‌کند. خداوند بزرگ به پیامبرش دستور می‌دهد که گروهی از اهل کتاب را به مباحله بخواند و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهد:

ثُمَّ تَبْتِهَلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ^۱
 پیامبر اکرم (ص) فرمود:

فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِ وَإِنْ كَانَ مَا رَحَاً^۲

خداوند دروغگو را لعنت کند؛ اگرچه شوخی کرده باشد.

۱۰. لعن بیهتان‌زندگان به زنان پاکدامن: نسبت ناروا به زنان پاکدامن، لعن الاهی را به بار می‌آورد. خداوند بزرگ می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۳

همانا کسانی که به زنان شوهردار ناآگاه مؤمن بهتان می‌زنند، در دنیا و آخرت لعنت می‌شوند و برای ایشان عذابی بزرگ است.

۱۱. لعن برقاتل مؤمن: کشتن فرد مؤمن مایه عذاب الاهی و لعن و دوری از رحمت خدا است. در قرآن کریم آمده است:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا^۴

و هرکس فرد مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، جزای او دوزخ است. در آن جاودان می‌ماند و خدا بر او خشمگین می‌شود و او را لعن کرده، برایش عذابی بزرگ فراهم می‌سازد.

۱۲. لعن بتحریف‌کنندگان کتاب خدا: کسانی که بر کتاب خدا چیزی افزوده، موجب تغییر آن شوند، مورد لعن الاهی قرار می‌گیرند. رسول اکرم (ص) فرمود:

۱. آل عمران (۳): ۶۱.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲، ح ۱۳۲۹۴.

۳. نور (۲۴): ۲۳.

۴. نساء (۴): ۹۳.

إِنِّي لَعْنْتُ سَبْعًا لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ، قِيلَ وَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ (ص): الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ...^۱
 همانا من هفت کس را لعنت می‌کنم که خداوند و هر پیامبر اجابت شده‌ای
 آن‌ها را لعنت کرده‌اند. عرض شد: ای پیامبر خدا! آن‌ها چه کسانی‌اند؟
 پیامبر(ص) فرمود: کسی که بر کتاب خدا چیزی بیفزاید....

۱۳. لعن بر منکران قضا و قدر الاهی: کسانی که ارتباط سرنوشت و حوادث زندگانی انسان را
 با اراده و تقدیر الاهی انکار می‌کنند، از سوی خداوند لعنت می‌شوند. پیامبر اکرم(ص) در
 ادامه شمارش افراد ملعون می‌فرماید:

... وَالْمُكَذِّبُ بِقَدْرِ اللَّهِ.^۲

و کسی که قدر الاهی را تکذیب کند.

۱۴. لعن بر مخالفان سنت رسول خدا(ص): آن کس که با سیره و روش پیامبر مخالفت کرده،
 در صدد تغییر و حذف آن برآید، از رحمت خدا به دور است. رسول خدا(ص) در ادامه
 شمارش افراد ملعون فرمود:

وَالْمُخَالَفُ لِسُنَّتِي.^۳

و مخالف با سنت من.

۱۵. لعن بر حلال‌کنندگان حرام خدا: رسول اکرم(ص) در ادامه شمارش افراد ملعون فرمود:

... وَالْمُسْتَحِلُّ مِنْ عَتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ.^۴

و آن کس از خاندانم که آن‌چه را خدای عزوجل حرام کرده است، حلال کند.

۱۶. لعن بر زورگوی سلطه‌گر: سلطه‌گر ظالمی که صاحبان عزت الاهی را ذلیل و ذلیل‌ها را

عزیز کند. حضرت رسول خدا(ص) در ادامه فرمود:

... وَالْمُسَلِّطُ بِالْجَبْرُوتِ لِيُعْزَّ مَنْ أَدَّلَ اللَّهُ وَ يُدَلَّ مَنْ أَعَزَّ اللَّهُ.^۵

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۱، ح ۲۰۹۵۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

و کسی که به زور چیره شده تا آن که را خدا ذلیل کرده، عزیز کند و آن که را خدا عزیز کرده، ذلیل کند.

۱۷. لعن بر تالاح کنند بیت المال: کسانی که اموال عمومی را به یغما برده، به خود اختصاص می دهند، مورد لعن قرار می گیرند. رسول گرامی (ص) در ادامه فرمود:

وَالْمُسْتَأْثَرُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَيْنَهُمْ مُنْتَحِلًا لَهُ.^۱

۱۸. لعن بر حرام کنندگان حلال خدا: پیامبر مکرم (ص) در پایان شمارش افراد ملعون فرمود:

وَالْمَحْرَمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.^۲

و کسی که آن چه را خدای عزوجل حلال کرده است، حرام کند.

۱۹. لعن بر یاری کنندگان ستمگر: امام صادق (ع) به نقل از رسول اکرم (ص) می فرماید:

مَنْ تَوَلَّى حُضُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَ عَلَيْهَا ثُمَّ نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ لَهُ أَبَشِرْ بِلَعْنَةِ اللَّهِ وَ نَارِ جَهَنَّمَ وَ بُسِّ الْمَصِيرُ.^۳

هر کس مخاصمه از سوی ستمگری را به عهده گیرد یا بر آن مخاصمه او را یاری رساند، سپس فرشته مرگ بر او فرود آید، به او می گوید: به تو لعنت خدا و آتش دوزخ و سرانجامی بد را بشارت می دهم.

حال پرسش این است که آیا می توان افراد متّصف به صفاتی چون کفر، شرک، نفاق و ظلم به صورت معین و مشخص لعنت کرد یا حکم جواز لعن فقط به کافران، مشرکان، منافقان، ظالمان و... به صورت کلی و نامعین مربوط می شود؟

نام بردن از شخص خاص و لعنت کردن او، فقط زمانی صحیح است که آن شخص صفت کفر یا ظلم یا... را داشته باشد وگرنه لعن او حتی به صورت نامعین هم، چه به صورت اخبار و چه به صورت انشا، جایز نیست؛ اما از آن جا که ممکن است شخص دارای یکی از این صفات تا زمان مرگش توبه کند و به راه خدا بازگردد، بهتر است نام اشخاص در لعن برده نشود و فقط به صورت کلی و نامعین لعن شوند.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۱۸۳، ح ۲۲۳۰۶.

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

اهل شام را لعن نکنید؛^۱

البته این نهی، شاید از این رو بوده که حضرت به بازگشت ایشان به راه راست امید داشته یا شاید همه آنها ملعون نبوده‌اند؛ زیرا بدون شک در بین آنها افرادی هم بوده‌اند که در راه راست گام می‌گذاشته‌اند. دانشمند بزرگ شیعی مرحوم نراقی در این مورد برداشت زیبایی دارد و می‌گوید: اگر این نهی درست باشد، شاید به امید بازگشت ایشان به راه حق بوده است که این شأن رئیس دلسوز بر مردم است.^۲ امام علی (ع) رهبر جامعه است و برای جامعه مسلمان، مهربان و دلسوز و برای امت اسلامی مانند پدر است. پدر خانواده، هیچ‌گاه افراد خانواده را طرد نمی‌کند.

از سویی، برخی از اشخاص به وسیله پیشوایان معصوم (ع) نفرین شده‌اند؛ از جمله در تاریخ آمده است که ابوسفیان در هجو پیامبر اکرم (ص) هزار خط شعر گفت و حضرت در پاسخ او فرمود:

پروردگارا! من که نمی‌توانم شعر بگویم و سزاوار هم نیست که بخوام با شعر پاسخش را بدهم. پروردگارا! او را در برابر هر حرفی از این شعرها که گفته، هزار بار لعنتش کن.^۳

گفته شده است که حضرت علی (ع) در قنوت نمازش معاویه، عمرو عاص، ابوموسی اشعری و ابوعور سلمی را لعنت می‌کرد.^۴

مرحوم نراقی از شیخ طوسی نقل می‌کند که امام صادق (ع) نیز پس از سلام نماز، چهار نفر را لعن می‌کرد.^۵

لعن این افراد از سوی اولیاء معصوم (ع) گویای آن است که ایشان به خوبی می‌دانستند

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۷، ح ۱۴۱۵۹.

۲. نراقی: جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۴.

۳. ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۹۱.

۴. نراقی: جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۴.

۵. همان.

افراد مذکور تا پایان عمر، بر کفر یا فسق خود باقی می‌مانند.
از این موارد می‌توان چنین برداشت کرد که لعن برخی افراد یا گروه‌ها نه تنها حرام نبوده بلکه جایز است و نیکو و مستحب نیز به‌شمار می‌رود.

لعن حیوانات و جمادات

لعن حیوانات هم ناپسند است. امیرمؤمنان علی(ع) دربارهٔ چارپایان فرمود:

لَا تَضْرِبُوا الْوُجُوهُ وَ لَا تَلْعَنُوهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَعَنَ لَاعِنَهَا.^۱

به صورت آن‌ها شلاق نزنید و آن‌ها را لعن نکنید؛ زیرا خداوند لعن‌کننده حیوانات را لعنت می‌کند.

براساس روایتی، زنی شتر خود را لعن کرد و پیامبر اکرم(ص) او را سرزنش فرمود. همچنین در اخبار وارد شده که مردی با رسول خدا بر شتری سوار بود و شتر را لعن کرد و حضرت در توبیخ او فرمود: با ما بر شتر ملعون حرکت و سیر نکن.

رسول خدا(ص) ضمن نهی از ناسزاگفتن به دنیا فرمود:

...إِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَعَنَ اللَّهُ الدُّنْيَا قَالَتِ الدُّنْيَا لَعَنَ اللَّهُ أَعْضَانَا لِرَبِّهِ.^۲

... هنگامی که بنده‌ای بگوید: خدا دنیا را لعنت کند، دنیا می‌گوید: خدا

گناه‌کارترین ما در برابر پروردگارش را لعنت کند.

پس انسانی که لعن می‌کند، اگر این لعن جایز نبوده باشد، حکم الاهی را رد کرده است و فاسق شمرده می‌شود و خودش لایق لعنت الاهی است.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۳، ح ۱۵۳۲۰.

۲. همان، ج ۷، ص ۵۰۹، ح ۹۹۸۷.

ریشه‌های درونی لعن و نفرین

لعن و نفرین نکوهش شده از رفتارهای ناپسند انسان به‌شمار می‌رود که مانند هر عمل زشت دیگری، در یکی از رذایل و صفات زشت نفسانی ریشه دارد. عوامل ارتکاب چنین عملی را می‌توان به ترتیب ذیل برشمرد:

۱. خشم

مهم‌ترین عامل بروز لعن و نفرین، خشم است. زمانی که آتش خشم در انسان زبانه می‌کشد و از سلطهٔ خرد خارج می‌شود، اعمال زشت و ناپسندی از انسان صادر می‌شود که یکی از آن‌ها لعن و نفرین است. درخواست دوری از رحمت، سقوط در مراحل زندگی، پیش آمدن خطرات و مرگ زودرس و... برای دیگران، از شایع‌ترین آثار خشم سرکش انسان است.

۲. حسد

گاه لعن و نفرین دیگران به سبب حسادت به موقعیت و مرتبهٔ ایشان است. فرد حسود به‌جای آن‌که درصدد تحصیل مدارج و مراتب والای انسانی باشد، از درگاه خداوند سقوط و نابودی دیگران را می‌خواهد و زبان به نفرین ایشان می‌گشاید.

پیامدهای زشت لعن و نفرین

لعن و نفرین نکوهیده همانند آفات دیگر زبان، پیامدها و آثار شومی به بار می‌آورد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. ایجاد کینه و دشمنی

لعن و نفرین، کینه و دشمنی دیگران را برای لعنت‌کننده پدید می‌آورد. نفرین‌کننده بذر دشمنی و کینه را در دل نفرین شده می‌پاشد و کدورت و دل‌شکستگی را در وی به وجود می‌آورد.

۲. بازگشت لعن به لعنت‌کننده

اگر شخص لعنت شده، شایسته نفرین نباشد، درخواست فرد لعنت‌کننده به خود او بازمی‌گردد به این معنا که گویی فرد لعنت‌کننده دوری از رحمت خدا برای خود را خواسته است.

امام صادق (ع) فرمود:

إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ نَيْبَهُ وَبَيْنَ الْبَيْنِ يُلْعَنُ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغًا وَ إِلَّا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ كَانَ أَحَقَّ بِهَا فَاحْذَرُوا أَنْ تُلْعَنُوا مُؤْمِنًا فَيَحِلَّ بِكُمْ^۱

همانا زمانی که نفرین از دهان فرد خارج می‌شود، میان او و نفرین شده، رفت و برگشت می‌کند. اگر شخص لعن شده، مستحق لعن باشد، به او می‌رسد و اگر مستحق و سزاوار لعن نباشد، به خود لعنت‌کننده برمی‌گردد و او سزاوارتر به لعن است؛ پس از نفرین مؤمن بپرهیزید تا به خود شما بازنگردد.

۱. حزر عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۰۱، ح ۱۶۳۵۷.

راه‌های درمان لعن و نفرین

درمان این بیماری همانند سایر امراض زبان با استفاده از دو شیوه «علمی» و «عملی» میسر است.

راه علمی درمان

آگاهی از حکم و پیامدهای یک بیماری، مایه ایجاد نفرت و انزجار از آن می‌شود. یادآوری مستمر آثار زشت بر شدت و قوت تنفر افزوده، آنرا در روح آدمی پایدار می‌سازد؛ آنگاه تنفر شدید و پایدار، انسان را از آن بیماری دور ساخته، درمان می‌کند؛ پس درنگ در عواقب نازیبای لعن و نفرین، فرد مبتلا را در درمان خویش یاری می‌کند.

راه عملی درمان

دعا و درخواست «خیر و خوبی» و «توفیق و سعادت» برای دیگران، پیمودن راهی متضاد با لعن و نفرین است که می‌تواند مایه ضعف این رفتار ناپسند در انسان شود. تکرار مداوم این راه موجب از بین رفتن عادت به نفرین شده، این بیماری را از وجود انسان زایل می‌سازد.

بسیاری از دانشمندان اخلاق، دعا به خیر را حالتی برضد لعن شمرده‌اند؛ همان حالتی که به معنای ستایش و تحسین کردن فرد مقابل است؛ یعنی انسان دعا کند آنچه را که خودش دوست دارد، خداوند به طرف مقابل نیز عطا فرماید. به خصوص بهتر این است که از خدا بخواهد برادر ایمانی‌اش را در طاعات و عبادات موفق بدارد.

دعای خیر برخلاف لعن و نفرین آثار زیبا و مطلوبی به‌بار می‌آورد که آگاهی و یادآوری آنها نیز انسان را در ترک نفرین و لعن یاری می‌کند. برخی از این آثار عبارتند از:

۱. بین کسی که دعای خیر می‌کند و شخص مقابل او که مورد دعا قرار می‌گیرد، صمیمیت، الفت و وابستگی خاصی پدید می‌آید که رشته ایمانی بین دو فرد را مستحکم‌تر از گذشته می‌کند.

۲. دعای خیر، جلو کدورت و دشمنی را می‌گیرد و نمی‌گذارد غبار عداوت بر روح بنشیند.

۳. اثر دیگر دعای خیر این است که وقتی انسان از خداوند خیری را برای شخصی می‌خواهد، خداوند همان خیر و چه بسا بیش‌تر را به او بازمی‌گرداند.
پیامبر اکرم (ص) فرمود:

مَنْ دَعَا لِمُؤْمِنٍ بِظَهْرِ الْغَيْبِ قَالَ الْمَلِكُ وَ لَكَ مِثْلُ ذَلِكَ.^۱

هرگاه شخصی برای برادر ایمانی‌اش پشت سرش دعای خیر کند، فرشته می‌گوید: مثل همان دعای خیر نیز برای تو باشد.

در جای دیگری نیز روایت شده است که حضرت زین‌العابدین (ع) می‌فرمود:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا سَمِعُوا الْمُؤْمِنَ يَدْعُو لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أَوْ يَذْكُرُهُ بِخَيْرٍ قَالُوا نِعْمَ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِيكَ تَدْعُوا لَهُ بِالْخَيْرِ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْكَ وَ تَذْكُرُهُ بِخَيْرٍ قَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلِي مَا سَأَلْتَ لَهُ وَ أَتَنِي عَلَيْكَ مِثْلِي مَا أَتَيْتَ عَلَيْهِ وَ لَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهِ.^۲

هرگاه فرشتگان بشنوند شخص مؤمن از خداوند برای برادر ایمانی‌اش در پشت او خیر می‌خواهد یا از او به نیکی یاد می‌کند، می‌گویند: برای برادرت چه برادر خوبی هستی! برای او خیر می‌خواهی؛ درحالی‌که غایب است و پیش‌روی تو نیست و از او به خوبی یاد می‌کنی. به‌درستی که خداوند آن خیر را برای تو دوبرابر آن‌چه برای او خواستی، بازمی‌گرداند و تو را دوبرابر آن‌چه از او به خیر و خوبی یاد کردی می‌ستاید و تو بر او فضیلت داری.

تقویت نیروی خرد برای تسلط بر نیروی خشم، راهی بس مناسب در زدودن

۱. همان، ج ۷، ص ۱۰۹، ح ۸۸۷۳.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۵۰۸، ح ۷.

ویژگی‌های زشت پدید آمده از خشم است. مهار کردن نیروی خشم راه را بر نفوذ بسیاری از بیماری‌های روحی - اخلاقی می‌بندد؛ زیرا خشم سرکش آدمی سرچشمه بسیاری از رفتارهای ناپسند او است.

فصل نهم

شماقت

لَا تُظْهِرِ الشَّمَاتَةَ بِأَخِيكَ فَيَرْحَمَهُ اللَّهُ وَيَتَلَبَّسَ بِكَ^۱

به برادرت سرکوفت مزن که خدا به او رحم می‌کند و تو را گرفتار می‌سازد.
رسول اکرم(ص)

مقدمه

آدمیان ممکن است در روابط اجتماعی بایک‌دیگر به ناهنجاری‌های گوناگون رفتاری گرفتار شوند. این ناهنجاری‌ها گاه از سرکشی نیروی شهوت و گاه از افسارگسیختگی نیروی غضب سرچشمه می‌گیرد. شماتت و سرکوفت را می‌توان از جمله این ناهنجاری‌ها به شمار آورد. دانشمندان علم اخلاق، شماتت را از دیگر آفات و بیماری‌های زبان به شمار آورده‌اند.

این فصل به نکات مهمی درباره این آفت می‌پردازد که عبارتند از:

۱. تعریف شماتت
۲. اقسام شماتت
۳. نکوهش شماتت از دید شرع و عقل
۴. ریشه‌های درونی شماتت
۵. پیامدها زشت شماتت
۶. راه‌های درمان شماتت.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۶، ح ۳۶۰۶.

تعریف شماتت

شماتت نزد دانشمندان اخلاق، اظهار شادمانی از مصیبت دیگران است. وقتی شخصی دریابد که بر برادر دینی‌اش، مصیبتی وارد شده است، اگر اظهار خوشحالی و سرور کرده، به سرکوفت بلا دیده پردازد، گرفتار بیماری شماتت شده است؛ البتّه سرکوفت و سرزنش، در برابر رفتاری است که از شخص بلا دیده سرزده است به این معنا که شماتت کننده با اظهار سرور از بلایی که بر سر دیگری آمده، مصیبت را نتیجه آن رفتار می‌داند و چه بسا در سرکوفت، به بیان آن نیز پردازد.

اقسام شماتت

شماتت را از جهت ابراز یا عدم ابراز خشنودی به دو قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. شماتت درونی

آن‌گاه که انسان از مصیبت دیگران، در درون خویش مسرور شود؛ ولی شادی‌اش را آشکار نکند، به این حالت، شماتت درونی می‌گویند.

۲. شماتت فعلی (بیرونی)

زمانی که فرد از بلای رسیده به دیگران، خوشحال شود و این بلا را با حالت سرزنش، جزای رفتاری که از فرد مصیبت دیده سرزده، معرفی کند، به رفتار شامت فعلی گفته می‌شود؛ البته شماتت فقط به شکل مجازی در قسم اول به کار می‌رود؛ زیرا همان‌گونه که در تعریف آمد، شماتت، اظهار شادمانی از مصیبت دیگران است.

شماتت را از جهت رفتار فرد بلا دیده نیز می‌توان به دو قسم تقسیم کرد:

الف. شماتت در برابر رفتار پسندیده

گاه رفتار شخص مصیبت زده، زشت نیست و فقط به نظر شماتت کننده، نادرست می‌آید و با اهداف او سازگاری ندارد؛ برای مثال، وقتی شخصی عملی مانند انفاق را انجام می‌دهد که با اهداف شماتت کننده بخیل، همسان و سازگار نیست، چنانچه پس از انجام این عمل، آن شخص، به مصیبت و بلا دچار شود، شماتت کننده، این بلا را نتیجه عمل او دانسته، او را برای رفتار درستش سرزنش می‌کند. سرکوفت منافقان به اهل ایمان در بلاها و مصیبت‌ها، از این قبیل است.

ب. شماتت در برابر رفتار ناپسند

گاه مصیبت دیده را در برابر رفتار ناشایستی مانند ورشکستگی به سبب عدم رعایت موازین دینی در معاملات پیشین او سرزنش می‌کنند.

نکوهش‌شماست از دید شرع و عقل

شاد شدن از مصیبتی که برای دیگری پیش آمده، از حالت‌هایی است که عقل و شرع آن را نکوهیده‌اند. عقل و فطرت بشر، به حکم طبیعت اجتماعی او، انس و مدارا با افراد را می‌پسندد و الفت و انس، با همدردی سازگار است و صدالبته که همدردی با دیگران، با شادی و سرور از مصیبت ایشان سر ناسازگاری دارد؛ از این رو فطرت پاک انسان، شادی و خوشحالی از بلا و غم دیگران را نمی‌پسندد، بلکه آن را سرزنش می‌کند. پیشوایان معصوم (ع) این رفتار را در عبارات‌های بسیاری نکوهیده و از آن نهی فرموده‌اند.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

برادر خویش را شماست نکن؛ [چرا که] خداوند به او رحم می‌کند و تو را مبتلا می‌سازد.^۱

حضرت صادق (ع) نیز می‌فرماید:

مَنْ شِمْتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ، لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُقْتَلَ.^۲

کسی که برادر خویش را برای بلایی که بر او وارد شده شماست کند، از دنیا خارج نمی‌شود تا گرفتار آن بلا شود.

خشنودی از مصیبت دیگران به هر شکلی ناپسند است؛ خواه در رفتار بروز کند و آشکار شود یا فقط در درون پنهان بماند؛ اگرچه آشکار کردن شادی، ناپسندتر و زشت‌تر است؛ زیرا افزون بر پستی شخص شماست‌کننده، مایه آزرده‌گی خاطر بلا دیده نیز می‌شود و

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۶، ح ۳۶۰۶.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱.

زشت‌تر و بدتر از همه، آن که انسان را به دلیل رفتار پسندیده‌اش شماتت کنند. این سرزنش نهایت پستی و رذالت شخص شماتت‌کننده را نشان می‌دهد، زیرا سرزنش او از این‌رو است که شخص بلا دیده به میل و خواهش نفسانی او رفتار نکرده و حال که بلایی بر او وارد شده است وی را سرزنش می‌کند؛ درحالی که چه بسا این بلا، برای رشد و تکامل فرد مصیبت‌دیده بر او وارد شده باشد.

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند
بانوی قهرمان کربلا حضرت زینب(س) در پاسخ شماتت سیاه‌کرداری چون یزید بن معاویه - علیهما اللعنة - می‌فرماید:

مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً^۱

من [در کربلا] چیزی جز زیبایی ندیدم.

شهادت در راه یگانه محبوب واقعی، زیبایی و حیات و زندگانی است؛ چنان که سرور پرهیزکاران امیرمؤمنان علی(ع) آن را رستگاری نامید.^۲

أَقْتُلُونِي أَقْتُلُونِي يَا ثَقَاتٍ
إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاتٍ^۳

البته اظهار شادی و سرور در برابر بلایی که بر ستمگران و کفرپیشگان وارد می‌شود، بی‌ایراد است به شرط آن که این خشنودی فقط برای شکست باطل و پیروزی حق باشد و ارتباطی به مسائل شخصی و خصوصی نداشته باشد؛ چرا که گاه بغض و کینه‌های شخصی انسان را از دیدن بیچارگی دشمنان خویش خشنود می‌سازد. محور حبّ و بغض پسندیده، خدا است؛ یعنی انسان باید برای خدا دوست داشته باشد و برای او دشمنی کند؛ پس نفی بدی‌ها و یادآوری عاقبت شوم ستمگران، کافران و گناه‌کاران، اگر برای بغض از گناه و دشمنی با آن باشد، زیبا و پسندیده است.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

۲. امیرمؤمنان علی(ع) در محراب مسجد کوفه پس از ضربت خوردن فرمود: «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَفْبَةِ». به پروردگار کعبه قسم که رستگار شدم. (همان، ج ۴۱، ص ۲، ح ۴).

۳. مولوی: مثنوی معنوی، دفتر سوم، حکایت لالابالی گفتن عاشق ناصح....

ریشه‌های درونی شماتت

شماتت از افسار گسیختگی نیروی غضب پدید می‌آید. آنگاه که نیروی درونی غضب از سرپرستی عقل خارج شود، ردایی به بار می‌آورد که برخی از آن‌ها ممکن است عامل رفتار ناپسند شماتت شود. این عوامل عبارتند از:

۱. دشمنی

ضربه زدن و آزردهن خاطر از جمله حالت‌هایی است که دشمنی با دیگران، آن‌را پدید می‌آورد. دشمن در انتظار یافتن فرصتی مناسب برای لطمه زدن به کسی است که از او نفرت دارد، یا بدین سبب با وارد شدن مصیبت بر فردی که مورد نفرت او است، سرزنش و سرکوفت را آغاز می‌کند تا حسّ نفرت خویش را ارضا می‌سازد.

۲. خشم و عصبانیت

گاه انسان برای فرو نشانیدن آتش خشم خود از دیگری (بدون وجود دشمنی) او را سرزنش می‌کند.

۳. حسد

سرزنش بلا دیده می‌تواند ابزار مناسبی برای تحصیل خواستهٔ حسود باشد. حسود درصدد از میان بردن شأن و منزلت کسی است که به او حسادت می‌ورزد و با سرزنش او نزد دیگران می‌کوشد تا به خواستهٔ خویش دست یابد.

پیامدهای زشت‌شماتت

سرکوفت و سرزنش دیگران، پیامدهای زشت و ناخوشایندی را برای شماتت‌کننده در دنیا و سرای آخرت به بار خواهد آورد.

۱. پیامدشماتت در دنیا

ابتلا به مصیبت: اظهار شادی از مصیبت، موجب گرفتاری شماتت‌کننده به همان مصیبت می‌شود.

همان‌گونه که گذشت، امام صادق(ع) فرمود:

هر کس برادر خود را به دلیل مصیبتی که بر او وارد شده است سرزنش کند، از دنیا بیرون نمی‌رود تا خود گرفتار شود.^۱

۲. پیامدشماتت در آخرت

عذاب آخرت: آزار رساندن به مؤمن، مایه قهر خداوند و عذاب آخرتی است تا آن جا که خداوند فرموده است:

آزاردهنده بنده مؤمن من، به من اعلام جنگ بدهد.^۲

رسول خدا(ص) آزاردهنده مؤمن را آزاردهنده خویش، و آزاردهنده خویش را

آزاردهنده خدا و آزاردهنده خدا را ملعون معرفی کرده است.^۳

روشن است که سرکوفت زدن به اهل ایمان، مایه آزرده‌گی خاطر آنها است و پرهیز

از آزار، ضرورت دارد.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۵۰، ح ۱.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۹۹، ح ۱۰۳۳۵.

راه‌های درمان شماتت

برای درمان بیماری باید به آثار و عواقب آن اندیشید. آگاهی از این که فرد شماتت‌کننده به همان مصیبتی مبتلا خواهد شد که دیگری را برای آن سرزنش می‌کرده است، ترس و واهمه را در روح او پدید خواهد آورد و با یادآوری مکرر این پیامد، دیگر به شماتت دیگران نخواهد پرداخت.

اندیشه در این که هر بلایی بر سر اهل ایمان بیاید، ممکن است کفّاره گناه یا عامل به کمال رسیدن آنان در آخرت شود او را از سرکوفت و سرزنش ایشان باز می‌دارد و از سوی دیگر، بلا و گرفتاری و مصیبت، بر بدی و خواری نزد پروردگار دلالت نمی‌کند؛ بلکه دلالت آن بر نزدیکی به خدا بیش‌تر است. توجه شماتت‌کننده به مصیبت‌ها و بلاهایی که بر خودش وارد می‌شود، او را از توجه به گرفتاری‌های دیگران باز می‌دارد. دقت و تأمل در این که چه بسا بلای نازل شده بر او برای تأدیب در برابر خطاهایش بوده است، او را از اندیشه در احوال دیگران بازداشته، به خود مشغول می‌سازد.

دقت در دورماندن از رحمت خدا به دلیل آزردن اهل ایمان نیز انسان را به ترک این رفتار زشت سوق می‌دهد.

فصل دهم

فحش

الْجَنَّةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ أَنْ يَدْخُلَهَا.^۱

ورود به بهشت بر هر دشنام دهنده‌ای حرام است.

پیامبر اکرم (ص)

مقدمه

ناسزاگفتن و دشنام دادن از رفتارهای بسیار زشت و زنده‌ای است که آدمیان کم و بیش به آن مبتلایند. این بیماری، مایه نابودی پیوندهای عاطفی انسان شده، دشمنی و کینه را پدید می‌آورد.

این فصل به بیان و توضیح ابعاد گوناگون ناسزا و دشنام پرداخته تا راه‌های درمان مناسب را برای ریشه کن کردن آن ارائه کند. موضوع‌های مورد بحث در این فصل عبارتند از:

۱. تعریف فحش

۲. اقسام فحش

۳. نکوهش فحش از دید شرع و عقل

۴. ریشه‌های درونی فحش

۵. پیامدهای زشت فحش

۶. راه‌های درمان فحش.

۱. ورام بن ابی فراس: مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۰.

تعریف فحش

فحش، بَدَاء، سَلَاطَه، تَفْحَش و سَبّ، کلماتی گوناگون با معانی بسیار نزدیک به هم، بلکه مترادف و هم معنایند. فحش در لغت به معنای افزایش بدی از حدّ مجاز است؛ یعنی وقتی بدی از حدّ خود فراتر رود، شخص به ناسزاگویی روی می‌آورد. «تَفْحَش» به معنای بیهوده‌گفتن یا هرزه‌گویی، «سَبّ» به معنای گفتار زشت یا دشنام، «بَدَاء» به معنای بد زبانی و «سَلَاطَه» نیز به معنای زبان درازی است.

دانشمندان اخلاق، به کار بردن سخنان زشت برای اشخاص را فحش و ناسزا می‌گویند.

اقسام فحش

فحش را از جهت انگیزه گوینده به دو قسم می‌توان تقسیم کرد:

۱. فحش با انگیزه آزر (قصد جلی)

گاه ناسزا برای رنجاندن و آزردن خاطر دیگری گفته می‌شود. دشنام دهنده در این حالت با جدیت ناسزا گفته، حرمت شکنی می‌کند.

۲. فحش با انگیزه شوخی

هرزه‌گویی و فحش چه بسا برای شوخی باشد. ناسزاگویی در چنین حالی، بدون انگیزه رنجاندن است.

گاهی هم این صفت ناپسند، عادت شده، بدون انگیزه خاصی انجام می‌گیرد. فرد بیمار در این حال برای رساندن مقاصد معمول خویش، سخنان زشت را به می‌گیرد. فحش از جهت زشتی کلمات به کار رفته نیز به مرتبه‌های گوناگون تقسیم می‌شود. برخی بسیار زشت است و برخی زشتی کم‌تری دارد.

البته میزان زشتی و ناپسندی سخنان فرد نزد اقوام و ملّت‌های گوناگون مختلف است به این معنا که گاه سخنی در شهری بسیار ناپسند شمرده می‌شود و در شهر یا کشور دیگر به آن اندازه ناپسند نیست.

نکوهش فحش از دید شرع

فحش و ناسزا در سخنان بسیاری از پیشوایان معصوم (ع) به شدت نکوهش شده است تا آن جا که فرموده‌اند:

در اسلام فحش نیست و مسلمان ناسزا نمی‌گوید.

رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

الْفُحْشُ وَ التَّفْحُشُ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ.^۱

ناسزاگفتن و هرزه‌گویی در هیچ موردی از اسلام نیست.

حضرت صادق (ع) نیز به برخی از یاران خود فرمود که فحش دادن، کردار ما نیست و

پیروان خود را به آن فرا نمی‌خوانیم. سماعه که از یاران امام صادق (ع) است، می‌گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا يَا سَمَاعَةُ مَا هَذَا الَّذِي كَانَ تَبْنِكُ وَ تَبْنُ جَمَالِكُ؟ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونِ فَحَاشًا أَوْ صَحَابًا أَوْ لَعَانًا قُلْتُ: وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ أَنَّهُ ظَلَمَنِي. فَقَالَ إِنْ كَانَ ظَلَمَكَ لَقَدْ أَرَبَيْتَ عَلَيْهِ إِنْ هَذَا لَيْسَ مِنْ فَعَالِيٍّ وَلَا أَمْرٍ بِهِ شِعْيِي، اسْتَغْفِرُ رَبِّيكَ وَلَا تَعُدْ قُلْتُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لَا أُعُودُ.^۲

بر امام صادق (ع) وارد شدم. در ابتدا فرمود: به من بگو که قضیه بین تو با

شتربانت [= ساربان] چه بوده است؟ [سپس فرمود] پرهیز از این که زشتگو

و بدزبان یا فریادزن یا لعنت‌کننده باشی. من گفتم به خدا سوگند! او به من ستم

کرده [من بی‌جهت به او ناسزا نگفتم]. حضرت فرمود: اگر او به تو ظلم کرده،

همانا تو بر او پیشی گرفتی [= به سبب ناسزاگفتن، تو هم ستم کردی]. همانا این

فحش از رفتار من نیست و پیروان خود را نیز به آن امر نمی‌کنم. از

۱. همان.

۲. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۴.

پروردگارت آمرزش بطلب و [به‌سوی بدی] باز نگرَد. سماعه گفت: من از پروردگار آمرزش می‌طلبم و هرگز باز نخواهم گشت.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

الْبَجْتَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ أَنْ يَدْخُلَهَا.^۱

ورود در بهشت بر هر زشت‌گویی حرام است.

إِيَّاكُمْ وَالْفُحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُحْشَ وَالْمُتَفَحِّشَ.^۲ إِيَّاكُمْ وَالْفُحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ.^۳

از ناسزاگویی بپرهیزید. همانا خداوند فحش و هرزه‌گویی را دوست نمی‌دارد. از فحش بپرهیزید؛ چرا که خداوند ناسزاگو و هرزه‌گو را دوست ندارد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ.^۴

همانا خداوند فحش‌دهنده هرزه‌گو را دشمن می‌دارد.

إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبُذِي.^۵

به‌درستی که خداوند فحش‌دهنده بد زبان را دشمن می‌دارد.

در وصیّت‌های رسول اکرم (ص) به حضرت علی (ع) آمده است:

يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ.^۶

ای علی! بدترین شخص کسی است که مردم از زبان بد او ترسیده، از روی ترس او را گرامی بدانند.

از امام محمدباقر (ع) نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) به همسرش فرمود:

۱. ورام بن ابی فراس: مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. همان.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲، ح ۱۱۴۷۸.

۴. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۴.

۵. همان، ص ۳۲۵، ح ۱۱.

۶. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۴، ح ۲۰۹۰۲.

يَا عَائِشَةُ إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا لَكَانَ مِثَالَ سُوءٍ^۱

ای عایشه! اگر فحش در این عالم شکل می‌گرفت [و تو آن را می‌دید]، به شکل زشت و بدی تبدیل می‌شد.

از اندیشه و درنگ در این روایتهای، این نتیجه به دست می‌آید که فحش از دید شرع، رفتاری بسیار ناپسند، بلکه ممنوع است. تعبیرهایی چون نبودن در اسلام، وارد نشدن در بهشت، دوست نداشتن خدا، دشمنی خدا، همه و همه شدت زشتی این رفتار را نشان می‌دهد تا آن جا که امام صادق(ع) به فحش دهنده وعید آتش داده است؛ آن جا که می‌فرماید:

الْبُذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ^۲

بد زبانی از جفاکاری است و جفاکاری در آتش است.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۱۲.

۲. همان، ح ۹.

ریشه‌های درونی فحش

ناسزاگویی در یکی از عوامل ذیل ریشه دارد:

۱. خشم و عصبانیت

فحش، اغلب از شعله‌ور شدن خشم سرچشمه می‌گیرد. فرد خشمگین به دلیل ناتوانی در مهار کردن خشم خود، به رفتار زشتی چون فحش دچار می‌شود و با تکرار و استمرار آن، این رفتار به شکل عادت در می‌آید.

۲. شوخی

گاه ناسزاگویی فقط برای مزاح و شوخی با فرد و خندانیدن دیگران صورت می‌گیرد که این خود در نیروی شهوت ریشه دارد. هرزه‌گویی‌های دلقک‌های دربار پادشاهان، از این نوع به شمار می‌آید.

۳. عادت

تربیت نادرست در شیوه سخن‌گفتن، سخنان ناهنجار و نازیبا را برای انسان عادی می‌سازد. فرد مبتلا به فحش در چنین حالتی، بدون سرکشی دو نیروی خشم و شهوت، دشنام می‌دهد؛ زیرا ناسزاگویی برای او، مانند سخنان دیگرش به شکل عادت در آمده است.

پیامدهای زشت فحش

ناسزاگویی و دشنام، پیامدهای شومی را در دنیا و سرای آخرت برای انسان به بار خواهد آورد که از آن میان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

پیامدهای فحش در دنیا

۱. تحریک دیگران به ناسزاگویی: دشنام به دیگران، مایهٔ خشم آنها شده، ایشان را نیز به همین رفتار زشت وامی‌دارد. ناسزا به آرمان و عقیدهٔ دیگران، چه بسا آنها را به فحش به آرمان انسان ناسزاگو وادارد.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا...^۱

خدایان آنها را فحش ندهید؛ چرا که آنها نیز (در مقابل) از روی دشمنی به خداوند ناسزا می‌گویند.

۲. ایجاد دشمنی: ناسزاگویی، بذر دشمنی را در دل دیگران می‌پاشد و آنها را از فحش‌دهنده متنفر می‌کند؛ چنین فردی به جای کسب دوستی، بر تعداد دشمنان خود می‌افزاید.

رسول خدا (ص) می‌فرماید:

لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْسِبُوا الْعُلَاوَةَ لَهُمْ.^۲

به مردم دشنام ندهید تا دشمنی ایشان را به دست نیاورید.

۳. ایجاد نفاق و دورویی: فحش، مردم را به دورویی سوق می‌دهد؛ چرا که آنها می‌کوشند

۱. انعام (۶): ۱۰۸.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۱۷، ح ۱۶۳۴۸.

برای ایمن ماندن از زبان دشنام دهنده، بدون وجود کم‌ترین علاقه، به او احترام گذارند؛ همان‌گونه که رسول خدا(ص) در وصیت به امیر مؤمنان علی(ع) فرمود:

ای علی بدترین مردم کسی است که مردم از روی ترس به او احترام گذارند. این همان مصداق دوگانگی زبان و قلب و در نتیجه، آشکار شدن نفاق در جامعه است. فحش، افزون بر ایجاد نفاق در دیگران، نفاق‌گوینده را نیز نشان می‌دهد.

حضرت صادق(ع) می‌فرماید:

إِنَّ الْفُحْشَ وَالْبِدَاءَ وَالسَّلَاطَةَ مِنَ النِّفَاقِ.^۱

همانا فحش و بد زبانی و زبان‌درازی از دورویی است.

بر اساس این روایت، هر سخن زشتی که به زبان آورده شود، ممکن است از روی دشمنی نبوده، از روی عادت باشد؛ ولی چون آن چه بر زبان جاری می‌شود، غیر از آن است که در دل وجود دارد دوگانگی میان این دو پدید می‌آید.

۴. نابودی برکت: از دیگر پیامدهای این رفتار زشت، کاهش برکت رزق و روزی است.

خداوند زندگی فرد ناسزاگو را فاسد می‌کند. امام باقر(ع) می‌فرماید:

مَنْ فَحَشَ عَلَىٰ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ بَرَكَةَ رِزْقِهِ وَوَكَّلَهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ وَأَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ.^۲

هر کس به برادر مسلمانش ناسزا بگوید، خداوند برکت روزی را از او می‌گیرد و او را به خود وا گذاشته و زندگی‌اش را فاسد می‌کند.

اگر خداوند شخصی را به خود واگذارد، دیگر روی صلاح به خود نخواهد دید. خداوند خیر و برکت را از زندگی‌اش بر می‌دارد و این همان معنای "فساد معیشت" است. چنین شخصی گاه به چپ و گاه به راست می‌دود، گاه شهوت او را به یک طرف و گاه غضب به طرفی دیگر می‌کشد و در نتیجه نمی‌تواند خط مشی درستی برای خود برگزیند و بیچاره می‌شود.

۵. مایه فسق: ناسزاگویی فرد را از «ملکه عدالت» جدا می‌سازد و در شمار فاسقان جای

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۲۵، ح ۱۰.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۲، ح ۲۰۸۹۷.

می‌دهد.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ...^۱

دشنام‌گویی به مؤمن فسق است.

۶. اجابت‌نشدن دعا: دشنام و ناسزا عامل مهمی در اجابت‌نشدن دعای فرد است. امام

صادق(ع) می‌فرماید:

كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ غُلَامًا ثَلَاثَ سِنِينَ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ اللَّهَ لَا يُجِيبُهُ قَالَ يَا رَبِّ أَبْعِدْ
أَنَا مِنْكَ فَلَا تَسْمَعْ عَنِّي أَمْ قَرِيبٌ أَنْتَ مِنِّي فَلَا تُجِيبُنِي قَالَ فَأَنَاءَتْ فِي مَنَامِهِ فَقَالَ إِنَّكَ تَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
مُنْذُ ثَلَاثَ سِنِينَ بِلِسَانِ بَدِيءٍ وَ قَلْبٍ غَاتٍ غَيْرِ تَهَيٍّ وَ بَيَّةٍ غَيْرِ صَادِقَةٍ فَأَقْلَعُ عَنْ بَدَائِكَ وَ لَيْتَ لَكَ قَلْبُكَ وَ
لَتُحْسِنُ نَيْتَكَ قَالَ فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ فَوَلَدَ لَهُ غُلَامٌ.^۲

مردی در میان بنی اسرائیل مدّت سه سال از خداوند، فرزند می‌خواست. زمانی که دید خداوند دعای او را اجابت نمی‌کند، گفت: پروردگارا آیا من از تو دورم که صدای مرا نمی‌شنوی یا تو به من نزدیکی و دعایم را اجابت نمی‌کنی. پس، کسی [را] در خواب [دید که نزد] او آمد و گفت: همانا تو سه سال است خدا را با زبانی آلوده به ناسزا و قلب بی‌هراس از خدا و انگیزه غیر راستین می‌خوانی. ناسزاگویی را از زبانت جدا، و قلب خود را اهل ترس و تقوا ساز و انگیزه خویش را نیکو کن. آن مرد چنین کرد؛ سپس خدا را خواند و برای او فرزندی به دنیا آمد.

پیامدهای فحش در آخرت

۱. محرومیت از بهشت: فرد گرفتار به ناسزاگویی و فحش، راهی به بهشت نخواهد یافت.

چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

ورود به بهشت بر هر دشنام‌دهنده‌ای حرام است.^۳

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۲.

۲. همان، ص ۳۲۴، ح ۷.

۳. ورام بن ابی فراس: مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. ورود به دوزخ: سرانجام رفتار ناسزاگو آتش دوزخ خواهد بود، چنان که امام صادق (ع) فرمود:

بد زبانی از جفا کاری است و جفا کاری در آتش است.^۱

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۱.

راه‌های درمان فحش

اندیشه و درنگ در پیامدهای زشت فحش، راه علمی درمان این بیماری است که با یادآوری مداوم آن، احساس نفرت از این رفتار، شدت می‌گیرد و در نهایت به ریشه‌کن شدنش می‌انجامد. هم‌چنین باید کوشید تا ریشه‌های این رفتار نابود و غضب و شهوت سرکش رام و فرمانبردار شود، که مهار کردن این دو نیرو، مایهٔ رهایی انسان از همهٔ آفت‌های زبان است. کوشش در به کارگرفتن سخنان نیکو و استفاده از گفتار خوش، راهی عملی برای درمان بیماری فحش است. عادت کردن به گفتار نیکو، ملکهٔ زشت و ناپسند ناسزاگویی را از روان آدمی خارج می‌سازد.

فصل یازدهم

فرورفتن در باطل

بزرگ‌ترین مردم از جهت گناه در روز قیامت، کسی است که بیش‌تر در باطل،
فرو رفته باشد.^۱

پیامبر اکرم (ص)

مقدمه

یکی از عوامل رشد و انتشار زشتی‌ها در جامعه بشری، فرورفتن در باطل^۲ است. دانشمندان علم اخلاق، حکایت زشتی‌ها یا فرو رفتن در باطل را از بیماری‌های زبان به‌شمار آورده‌اند. شخص مبتلا به این بیماری، ویژگی بسیار ناپسندی دارد که جامعه‌ای را به فساد و تباهی می‌کشد. بازگفتن اعمال زشت، موجب از بین رفتن زشتی آن‌ها شده، شخص راوی یا شنونده را به ارتکاب گناه ترغیب می‌کند.

این فصل به بیان مطالبی چند جهت آشنایی با این بیماری و راه درمان آن می‌پردازد و موضوعات مورد بحث در آن عبارتند از:

۱. تعریف فرورفتن در باطل
۲. اقسام فرورفتن در باطل
۳. نکوهش فرورفتن در باطل
۴. ریشه‌های درونی فرورفتن در باطل
۵. پیامدهای زشت فرورفتن در باطل
۶. راه‌های درمان فرورفتن در باطل.

۱. فیض کاشانی: المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۰۷.

۲. الخوض فی الباطل.

تعریف فرورفتن در باطل

فرورفتن در باطل نزد دانشمندان علم اخلاق، اعم از نقل گناه و رفتار ناشایستی است که خود فرد یا دیگری انجام داده است؛ به شرط آن که این کار فقط برای سرگرمی انجام شود و نیازی مشروع و عقلانی به آن نباشد؛ ولی اگر بیان رفتار ناشایست دیگران، برای استمداد در بازداشتن ایشان از گناه یا پاسخ به کسی که در امر مهمی مشورت طلبیده یا هر نیاز مشروع دیگر باشد، «فرو رفتن در باطل» نخواهد بود. همچنین اگر حکایت گناه دیگری، جهت آشکار ساختن عیب او یا خُرد و بی‌مقدار کردن او انجام شود، در محدوده گناهانی چون غیبت، سخن چینی و... قرار خواهد گرفت.

مثلاً معروفی است که «وَصُفُّ الْعَيْشُ نِصْفُ الْعَيْشِ؛ وَصِفُّ لَذَّةٍ نِصْفُهَا لَذَّةٌ» است. آن‌گاه که کسی گناه خود یا دیگری را جهت گرم کردن مجلس دوستانه و لذت بردن از آن، با آب و تاب نقل کند، به این رذیله اخلاقی گرفتار شده است؛ پس این عمل نه غیبت است، نه سخن چینی و نه فحش و...؛ بلکه گناهی است که عنوان خاص خود را دارد.

اقسام فرورفتن در باطل

حکایت گناه و رفتار زشت به دو صورت انجام می‌شود:

حکایت گناه انجام شده

۱. گاه از گناهی که پیش از این انجام گرفته، حکایت می‌شود؛ مانند آن که فرد، از فریب کاری‌ها و نیرنگ‌بازی‌های خود داستان‌سرایی کند و از مفسد خویش سخن بگوید.

حکایت گناهی که قصد انجام آن شده

۲. گاه از گناهی که قصد انجام آن را دارد، حکایت کرده، دربارهٔ راه و روش انجام آن سخن می‌گوید که این کار، حکایت از تصوّر و تخیل گناه است؛ البته گاه هدف از نقل خطا و حکایت گناه، پند دادن به دیگران است؛ ولی باید مراقب بود که بیان آن موجب اشاعهٔ مفسد نشود. به ویژه کسانی که در مسند تدوین و تألیف پندهای فردی و اجتماعی فعالیت می‌کنند و قصد دارند با نقل داستان‌هایی آموزنده، به دیگران اندرز و آموزش دهند، باید دقت کنند که این حکایت‌ها موجب تحریک افراد به گناه نشود یا جرأت انجام گناه را در شخص پدید نیاورد یا به گونه‌ای نقل نشود که زشتی آن کار به چشم نیاید؛ زیرا در چنین مواردی، پیش از این که با نقل خطا، به نتیجه‌ای مناسب دست یابند، بدآموزی کرده‌اند؛ برای نمونه بسیاری از هنرمندان در ساختن نمایش‌ها و فیلم‌ها، هدف کلی خوبی دارند؛ ولی برخی از آن‌ها در کنار این هدف خوب، به گونه‌ای به نقل و حکایت خطاها می‌پردازند که بدآموزی‌های فراوانی را در بر داشته، باعث فراموش شدن مقصود اصلی سازنده، می‌شود.

نکوهش فرورفتن در باطل

بازگفتن گناهان با انگیزه سرگرمی و لذت بردن یا فراگیری آن‌ها، از جمله رفتارهای ناپسندی به شمار می‌رود که شرع آن را نکوهیده است. قرآن کریم ضمن بیان پرسش بهشتیان از دوزخیان درباره علّت ورود به دوزخ می‌فرماید:

وَكُنَّا نَحُورُ مَعَ الْخَائِضِينَ.^۱

و با یاوه‌گوییان [= حکایت‌کنندگان گناه] یاوه می‌گفتیم.

البته آیه، شامل همراهی عملی با گناه‌کاران نیز می‌شود^۲ و بیانگر آن است که فرورفتن در باطل، یکی از علل یا بخشی از علّت ورود به دوزخ است؛ البته وعید آتش و دوزخ بر رفتاری داده می‌شود که حرام است. همچنین خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ.^۳

با آن‌ها ننشینید تا در سخن دیگری فرو روند.

پیامبر اکرم (ص) بنا بر نقلی در توضیح و تفسیر همین آیات فرمود:

أَعْظَمُ النَّاسِ خَطَايَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ خَوْضًا فِي الْبَاطِلِ.^۴

گناهکارترین مردم در روز قیامت، کسی است که بیشتر در باطل فرو رفته باشد.

۱. مدثر (۷۴): ۴۵.

۲. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر المیزان می‌گوید: منظور از خوض، سرگرمی عملی و زبانی در باطل و فرورفتن در آن است، به طوری که به کلی از توجه به غیر باطل غفلت شود. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۸۰، س ۲۰).

۳. نساء (۴): ۱۴۰.

۴. فیض کاشانی: المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۰۷.

روایات نیز انسان را از آزاد گذاشتن زبان، چه درباره خودش و چه درباره دیگران، نهی کرده است.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَكْتُبُ لَهُ بِهَا رِضْوَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ^۱ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ لَا يَدْرِي أَنَّهَا بَلَغَتْ مِنْهُ حَيْثُ بَلَغَتْ فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا سَخَطَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ^۲

همانا آدمی سخنی را که خشنودی خدا در آن است می‌گوید، و به سبب همین سخن، روز قیامت خشنودی خدا برای او نوشته می‌شود... و همانا آدمی سخنی می‌گوید [که مورد غضب الاهی است] درحالی که؛ نمی‌داند این سخن او را به چه مرحله‌ای می‌رساند؛ پس خداوند به واسطه همین سخن، ناخشنودی خود را تا روز قیامت برای او می‌نویسد.

ابوذر غفاری (رض) یار صدیق رسول خدا (ص) نیز گفته است:

گناه کارترین مردم در روز قیامت، کسانی هستند که در معصیت خدا بسیار صحبت می‌کردند؛^۳ پس با توجه به این که بیش تر اهل آتش از راه زبان وارد دوزخ می‌شوند، باید از نقل خطا و معصیت پرهیز کرد.

حضرت زین العابدین (ع) در دعای ختم قرآن می‌فرماید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ... لِلْأَسْتِنَا عَنِ الْخَوْضِ فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَةٍ مُخْرَسًا. ^۴

بار الاهی بر محمد و خاندان او درود فرست و قرآن را خاموش‌کننده زبان ما از فرو رفتن در باطل، بدون تحمّل ضرر، قرار ده.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۱، ح ۱۶۲۲۸.

۲. وزّام بن ابی فراس: مجموعه وزّام، ج ۱، ص ۸.

۳. فیض کاشانی: المحجّة البیضاء، ج ۵، ص ۲۰۷.

۴. صحیفه سجّادیه، ص ۱۷۴.

ریشه‌های درونی فرورفتن در باطل

گرایش به گناهان و کردار ناپسند، ریشه اصلی فرورفتن در باطل است. جاذبه گناه، انسان را به یادآوری، تخیل و سخن گفتن درباره آن وامی‌دارد. شخصی که زشتی‌ها و ناپسندی‌ها را با آب و تاب حکایت می‌کند به قطع، پیش از آن، افکارش در همان امور سیر کرده است و این همه، در نیروی افسارگسیخته شهوت بشر ریشه دارد.

پیامدهای زشت‌فرو رفتن در باطل

۱. ریختن قبح گناه

نقل خطا و بازگفتن رفتارهای ناپسند، زشتی آن‌ها را نزد گوینده و شنونده از بین می‌برد. انسان درستکار از نقل گناه و شنیدن آن نیز شرمگین می‌شود و روشن است که حکایت تباهی‌ها، آرام آرام، این احساس شرم را از میان خواهد برد و وقتی زشتی عملی در نظر انسان کمرنگ شد، برای انجام آن جرأت می‌یابد.

۲. تشویق به گناه

یادآوری رفتارهای زشت، نیروی شهوت انسان را تحریک کرده، میل و رغبت بر انجام گناه را افزایش می‌دهد و از آن‌جا که نفس عمل خطا بوده است، این تهییج در خارج از مرزهای الهی و حریم انسانی صورت می‌پذیرد.

۳. اشاعه زشتی‌ها

نقل گناه و نشان دادن راه انجام آن، افزون‌بر این‌که زشتی گناه را از بین می‌برد، شنونده را به بدی سوق داده، به انجام گناه راهنمایی می‌کند. چه بسا که فکر ارتکاب آن گناه، به ذهن شنونده خطور نکرده یا راه انجام آن را نمی‌دانسته؛ اما با شنیدن حکایت گناه، به هر دو نکته دست یافته است؛ یعنی هم جرأت انجام آن کار و هم دستورالعمل اجرای آن را می‌آموزد.

راه‌های درمان فرورفتن در باطل

رهایی از این بیماری همانند دیگر بیماری‌های اخلاقی با یادآوری پیامدهای زشت و ناپسند آن میسر است. عواقب این رفتار حرام به اندازه‌ای شوم و زننده است که تذکر آن‌ها، تنفر و انزجار از این بیماری را در پی خواهد داشت. همچنین باید کوشید تا از امور مهم دین و دنیا به اندازه نیاز سخن گفت و به جای سخنان بیهوده به ذکر خدا مشغول شد. افزایش ذکر و دعا و مناجات در برنامه زندگی، روش بسیار مناسبی برای ترک سخن درباره گناه است.

وظیفه‌شنونده حکایت گناه

اگر شنونده متوجه شود که سخنان گوینده در ذهن او اثر نامطلوب می‌گذارد، حتی اگر غرض گوینده، خوب و درست هم باشد، نباید به آن گوش دهد؛ چرا که از نظر روانی موجب تحریک او به سمت گناه می‌شود و برایش خطر لغزش وجود دارد. همان‌گونه که گفته شد، خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

فَلَاتَتَّعَلُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ.^۱

پس با آن‌ها ننشینید تا در سخن دیگری فرو روند.

نهی پروردگار از نشستن در کنار کسانی که در باطل فرو می‌روند، پس از آن است که می‌فرماید: و به تحقیق، خداوند برای شما در قرآن دستوری فرستاده است که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار کرده، مورد استهزا قرار می‌دهند، با آن‌ها ننشینید تا به سخن دیگر بپردازند؛ در غیر این صورت، شما نیز مانند آن‌ها خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را در جهنم جمع می‌کند.^۲

آیه به ظاهر چنین می‌گوید که اگر شنونده بداند قصد گوینده نادرست و باطل، و سخن او با نیتی نادرست توأم است، باید از گوش دادن به آن بپرهیزد.

۱. نساء (۴): ۱۴۰.

۲. همان.

فصل دوازدهم

استهزا و سخریه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ.^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هیچ گروهی از شما گروه دیگر را مسخره نکند. شاید ایشان [= گروه دوم] از آنها [= گروه اول] بهتر باشند و زن‌هایی، زن‌های دیگر را مسخره نکنند، شاید ایشان از آنها بهتر باشند.

مقدمه

یکی از رفتارهای ناشایست که گروهی برای بی‌اعتبار کردن دیگران، از آن بهره می‌گیرند، «استهزا» یا «سخریه»^۲ است. استهزا و سخریه، از جمله بیماری‌های بسیار زشت و نازیبای زبان است که عواقبی چون آزرده‌گی، دشمنی و انتقامجویی را در جامعه بشری به بار آورده، روح وحدت و یک‌پارچگی را از میان می‌برد. این فصل می‌کوشد تا ضمن بررسی ابعاد گوناگون این آفت، راه‌هایی برای درمان آن ارائه دهد و موضوعات مورد توجه در آن چنین است:

۱. تعریف استهزا و سخریه
۲. اقسام استهزا و سخریه
۳. نکوهش استهزا و سخریه از دید شرع و عقل
۴. ریشه‌های درونی استهزا و سخریه
۵. پیامدهای زشت استهزا و سخریه
۶. راه‌های درمان استهزا و سخریه.

۱. حجرات (۴۹): ۱۱.

۲. مسخره کردن.

تعریف استهزا و سخریه

تقلید گفتار، کردار یا صفتی از صفات یا نقصی از نقایص دیگری، برای خندانندن مردم، استهزا نامیده می‌شود. گاه انسان فقط برای معرفی دیگری، لحن گفتار یا شکل رفتار او را نمایش می‌دهد و حالت یا صفت او را بیان می‌کند، همانند آن‌که فرد مورد نظرش را با صفت نابینایی یا لنگی می‌شناساند که البته این از تعریف استهزا خارج است؛ ولی گاه همین صفات را جهت خندانندن دیگران بیان می‌کند که از رفتارهای زشت و ناپسند شمرده، و «استهزا و سخریه» نامیده می‌شود؛ پس حقیقت استهزا از دو جزء تشکیل شده است: ۱. تقلید از دیگران ۲. قصد خندانندن آن‌ها.

اقسام استهزا و سخریه

تقلید از دیگری به دو صورت امکان پذیر است:

الف. صریح (گفتاری و رفتاری)

همانند آن که شکل رفتار (طرز راه رفتن، غذا خوردن، نشستن و...) یا لحن و صدای فردی را برای خندانند دیگران تقلید کند.

ب. غیر صریح (اشاره‌ای و کنایه‌ای)

مثل آن که با ایما و اشاره به گونه‌ای لحن یا شکل رفتار فرد را بیان کند که موجب خنده دیگران شود.

استهزا از جهت پنهان بودن یا نبودن عیب مورد تقلید نیز به دو نوع قابل تقسیم است:

الف. تقلید عیب پنهان

گاه آن چه دستاویز فرد ریشخند کننده قرار می‌گیرد، عیب و نقصی است که دیگران از آن بی‌اطلاعند و فقط شخص استهزا کننده از آن آگاه است.

ب. تقلید عیب آشکار

گاه مورد استهزا، عیبی است که همه از آن آگاهند.

استهزا از جهت حضور یا غیاب شخصی که مسخره می‌شود نیز به دو نوع تقسیم

می‌شود:

الف. استهزا شخص در حضور خود او

ب. استهزا شخص در غیابش.

نکته مهم دیگر آن که گاه انسان را به دلیل داشتن عیب یا نقصی مسخره می‌کنند، مانند تمسخر شخص لنگ و کسی که در تکلم و سخن گفتن، ناتوان است؛ ولی گاه او را برای

رفتار نیکویش استهزا می‌کنند؛ همان‌گونه که کافران و مشرکان، مؤمنان را برای داشتن ایمان به استهزا می‌گرفتند، یا افراد بی‌مبالات، اشخاص نیکوکار را مسخره می‌کنند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ.^۱

همانا کسانی که گناه‌کار و مجرمند، همیشه [در دنیا] به مؤمنان می‌خندیدند و هنگامی که از کنار ایشان می‌گذشتند، [با اشاره چشم و ابرو] مسخره می‌کردند.

ریشخندی کرده‌اند آن منکران	بر مثل‌ها و بیان ذاکران
تو اگر خواهی بکن هم ریشخند	چند خواهی زیست ای مُردار چند
شاد باشید ای محبّان در نیاز	بر همین در که شود امروز باز ^۲

۱. مطففین (۸۳): ۲۹ و ۳۰.

۲. مولوی: مثنوی معنوی، دفتر چهارم، مثل قانع شدن آدمی به دنیا و حرص او در طلب دنیا....

نکوهش استهزا و سخریه از دید شرع و عقل

تجاوز به حریم آبروی دیگران و تحقیر ایشان به هر شکل و صورتی مورد نهی عقل و شرع است. خرد بشر بدون نیاز به هیچ راهنمایی، ستم و تجاوز به حقوق دیگران را زشت و نازیبا، و ستمگر و متجاوز را مستحق سرزنش می‌داند و صدالبته که استهزا و سخریه از مصادیق روشن ستم و تجاوز است؛ از این رو، زشتی استهزا و سخریه نزد عقل، امری قطعی به‌شمار می‌رود.

شرع نیز به حکم «ملازمة احکام عقل و شرع»،^۱ ظلم و تعدی در حق دیگران را حرام شمرده، ظالم را مستحق عقاب می‌داند. افزون بر این قرآن کریم و روایات، این رفتار را با صراحت، نهی کرده و ممنوع شمرده‌اند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ.^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هیچ گروهی از شما گروه دیگری را مسخره نکنند. شاید ایشان [گروه دوم] از آنها [گروه اول] بهتر باشند و زن‌هایی، زن‌های دیگر را مسخره نکنند. شاید ایشان از آنها بهتر باشند.

در قرآن آمده است:

وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا.^۳

۱. هر آنچه عقل بر آن حکم کند، شرع نیز بر او حکم می‌کند؛ «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ».

۲. حجرات (۴۹): ۱۱.

۳. کهف (۱۸): ۴۸.

و نامه اعمال قرار داده می‌شود، پس گناه کاران در حال هراس از آن چه در آن است، نگاه می‌کنند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی فروگذار نشده، مگر آن که آن را به‌شمار آورده است.

ابن عباس در ذیل این آیه روایت می‌کند:

الصَّغِيرَةُ اثْتِسْمُ بِالْاِسْتِهْزَاءِ بِالْمُؤْمِنِ وَالْكَبِيرَةُ الْقَهْقَهَةُ بِذَلِكَ.^۱

صغیره، لبخندی برای استهزای مؤمن، و کبیره، قهقهه و خنده بلندی برای ریشخند او است.

از سویی اگر شخص را در حضور او ریشخند کنند، موجبات ناخشنودی‌اش را فراهم آورده و خاطر او را آزرده‌اند که در این صورت، استهزاکننده مشمول حکم آزاردهندگان مؤمنان نیز می‌شود که آزاردهنده مؤمن، آزاردهنده خدا است و آزاردهنده خدا «ملعون» است، چنان‌که رسول اکرم (ص) فرمودند:

مَنْ أَذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ أَذَى مَنْ أَذَى اللَّهَ وَمَنْ أَذَى اللَّهَ فَهُوَ مَلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَ
الْفُرْقَانِ.^۲

کسی که مؤمنی را برنجاند، به تحقیق مرا رنجانده است و کسی که مرا برنجاند، به قطع خدا را رنجانده است و کسی که خدا را برنجاند، در تورات و انجیل و زبور و قرآن لعن شده است.

آزاردهنده مؤمن باید به خدا اعلان جنگ بدهد؛ چنان‌که از حضرت صادق (ع) نقل شده است:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مَنِّي مَنْ أَذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ^۳

خداوند عزوجل می‌فرماید: کسی که به بنده مؤمن من آزار رساند، باید به من اعلان جنگ دهد.

استهزا اگر در غیاب شخص و درباره عیوب پنهانش صورت پذیرد، افزون بر حکم

۱. وزام بن ابی فراس: مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۹۹، ح ۱۰۳۳۵.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۱.

استهزا، مشمول حکم غیبت نیز می‌شود که خود گناهی بزرگ از گناهان متعدّد زبان است. همچنین اگر عیوب پنهان شخص در حضور او موضوع استهزا قرار گیرد، گذشته از حکم استهزا، حکم غیبت را نیز دارا است؛ اگر چه نام غیبت بر آن صدق نکند. هرگاه شخص را برای رفتار نیک یا ایمان و اعتقاد درستش مسخره کنند، مایه وهن دین خدا شده‌اند؛ یعنی به ایمان و عمل صالح توهین کرده‌اند که این گناهی بس بزرگ است.

خداوند متعالی در قرآن کریم ضمن ترسیم حال دوزخیان، و در پاسخ به تقاضای بازگشت ایشان به دنیا می‌فرماید:

اِحْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُوا اِنَّهٗ كَانَ فَرِيقًا مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا اَمِنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَاَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ^۱

دور شوید و با من سخن نگوئید. همانا گروهی از بندگان من می‌گفتند: «پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ پس ما را بیامرز و بر ما ترحّم کن و تو بهترین رحم‌کنندگانی، و شما ایشان را به ریشخند گرفتید تا مرا از یاد بردید و بر ایشان می‌خندیدید.

ریشه‌های درونی استهزا و سخریه

استهزا از عوامل درونی گوناگونی سرچشمه می‌گیرد که گاه به نیروی شهوت، و گاه به نیروی غضب مربوط است. برای این رفتار ناپسند، گاه جنبه شهوانی مانند تحصیل مال یا مقام و گاه جنبه خشم و غضب مانند کینه و دشمنی وجود دارد. برخی از این ریشه‌ها عبارتند از:

۱. طمع مال یا مقام

مسخره‌کنندگان برای خوشایند توانگران یا صاحب‌منصبان، دیگران را استهزا می‌کنند تا از این راه مال یا مقامی به دست آورند که این کار، گاه پیشه آن‌ها و راه درآمدشان می‌شود، مانند دلقک‌هایی که در دربار پادشاهان خدمت می‌کردند و با تمسخر دیگران موجب سرگرمی آن‌ها می‌شدند، و گاه این رفتار ناپسند، شغل آن‌ها نیست؛ بلکه فقط برخی اوقات برای خوشایند و خنداندن دیگران، آن‌را انجام می‌دهند که این نیز فسق، بوده و انجام‌دهنده آن فاسق است. امروزه در جوامع بشری، برخی از این کارها را «هنر» می‌نامند و انجام‌دهنده را هنرمند می‌گویند!!!^۱

۲. کینه و نفرت

تمسخر، گاه برای فرونشاندن خشم و ابراز دشمنی و کینه انجام می‌گیرد. انگیزه استهزاکننده در این حالت، نشان دادن تنفر خویش از شخص موردنظر او است و با این رفتار می‌کوشد تا آبرو و وجهه آن شخص را از بین ببرد. تنفر و دشمنی استهزاکننده از فرد مورد نظرش چه بسا معلول دشمنی او با عقیده فرد مذکور باشد؛ مانند دشمنی کافران با مؤمنان که موجب می‌شود مؤمنان را استهزا کنند.

۳. حسد

حسادت به موقعیت افراد، ممکن است عاملی برای ریشخند کردن آن‌ها شود. فرد حسود به دلیل نداشتن موقعیت شخص مورد نظرش، می‌کوشد تا به هر صورت ممکن او را از رتبه و شأنش پایین آورد.

۱. طنز، فکاهی و کاریکاتور اگر در مقام ریشخند کردن باشد، مشمول همین حکم است.

پیامدهای زشت استهزا و سخریه

استهزا، پیامدهای ناخوشایند و ناپسندی در دنیا و سرای آخرت برای استهزاکننده و جامعه بشری به بار خواهد آورد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف پیامدهای دنیایی

۱. سبک شدن و مسخره کننده: مسخره کننده با ارتکاب این رفتار زننده و سبک، پیش و بیش از دیگری، خود را خوار و خفیف می‌کند و مایه نزول شأن و از بین رفتن وقار خویش می‌شود.

۲. کینه و دشمنی: استهزا، کینه و دشمنی میان مسخره کننده و استهزا شونده را در پی دارد.

۳. سست شدن پیوند برادری: تمسخر، پیوند برادری میان مؤمنان را سست کرده، از بین می‌برد؛ چرا که خنده شنوندگان و بینندگان استهزا، بر تمسخر دیگری، رابطه برادری او با آن‌ها را ضعیف، و سرانجام نابود می‌کند.

۴. عقوبت در دنیا: ریشخند کردن دیگران مجازات الهی در همین دنیا را در پی دارد. چه بسیار کسانی که به آن چه استهزای می‌کردند، مبتلا شدند. حضرت زین العابدین (ع) در بخشی از گفتاری طولانی به توضیح و تشریح گناهان گوناگون پرداخته است:

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُنَزَّلُ النَّقْمَ:..... وَالْاِسْتِهْزَاءُ بِهِمْ [بِالنَّاسِ] وَالسُّخْرِيَّةُ مِنْهُمْ.^۱

و گناهانی که عذاب و عقوبت را فرود می‌آورد: استهزای مردم و مسخره کردن ایشان است.

هر کس استهزا کند بر خاصگان عشق حق	تبع قهرش بر سر آید از جلا قهرمان
نَدَهْدَش قهر خدا مهلت که تایک دم زند	گرچه دارد طاعت اهل زمین و آسمان

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۸۱، ح ۲۱۵۵۶.

عبرت از ابلیس گیرد آنک نسل آدم است	کو به استهزای آدم شد سیه روی قران
تا که بهتانها نهد آن مظلوم تاریک دل	خنبک و مسخرگی و افسوس بر صاحب دلان
احمد مرسل به طعن و سخره بوجهل بود	موسی عمران به تسخرهای فرعون چنان
صبرها کردند تا قهر خدا اندر رسید	دود قهر حق برآمدشان ز سقف دودمان ^۱

ب پیامدهای آخرتی

۱. استهزاکننده در قیامت ریشخند می شود. پیامبر اکرم (ع) فرمود:

إِنَّ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالنَّاسِ يُفْتَحُ لِأَحَدِهِمْ مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ قِيَالُ هَلُمَّ هَلُمَّ فَيَجِيءُ بِكَرْبِهِ وَغَمِّهِ فَإِذَا أَنَاهُ أُغْلِقَ دُونَهُ
ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ آخَرَ قِيَالُ هَلُمَّ هَلُمَّ فَيَجِيءُ بِكَرْبِهِ وَغَمِّهِ فَإِذَا أَنَاهُ أُغْلِقَ دُونَهُ فَمَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى أَنْ
الرَّجُلَ لِيُفْتَحَ لَهُ الْبَابُ قِيَالُ: هَلُمَّ هَلُمَّ فَمَا يَأْتِيهِ.^۲

همانا بر هر یک از مسخره کنندگان مردم، دری از درهای بهشت باز، و گفته می شود: پیش آی. پیش آی. او به سختی و اندوه می آید و هنگامی که آمد، آن در بسته می شود؛ سپس در دیگر گشوده، و گفته می شود: پیش آی. پیش آی. او [دوباره] به سختی و اندوه می آید و هنگامی که آمد، آن در بسته می شود و این ادامه می یابد تا دیگر پیش نیاید.

کیفر و پاداش هر کس در قیامت با عمل او متناسب است. اگر کسی را مسخره کرده، مسخره می شود. آن گاه که انسان، سزای متناسب با عمل خویش را می چشد، اثر رفتار زشت خود را احساس می کند. به تعبیر دقیق تر، قیامت، صحنه «تجسس اعمال» یا «دیدن واقعیت عمل خویش» است. اعمال انسان، باطن و واقعیتی دارد که آدمی به دلیل گرفتاری در حجاب های دنیایی، از دیدن آن محروم است و آن گاه که با خروج از دنیا و ورود به قیامت از این حجابها رست، واقعیت اعمال خویش را آن گونه که هست می بیند. خداوند بزرگ در قرآن کریم از عاقبت کسانی که اهل ایمان را در دنیا استهزا می کردند، خبر داده است:

۱. مولوی: دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۶۷.

۲. فیض کاشانی: المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۳۶.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفْرِ يَصْحَكُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْظُرُونَ.^۱

پس امروز [قیامت] مؤمنان به کافران می‌خندند؛ در حالی که بر تخت‌های مزین بهشتی نشسته‌اند و نگاه می‌کنند.

۲. از آن‌جا که مسخره‌کننده با رفتار زشت خود، مؤمنی را رنجانده است، به سختی مجازات خواهد شد؛ زیرا آزار مؤمن، آزار خدا است و آزاردهنده خدا از رحمت خدا به دور است به ویژه اگر رفتارهای نیک یا اعتقادات درست مؤمن مسخره شود، مجازاتی سنگین‌تر در آخرت به بار خواهد آورد.^۲

۱. مطففین (۸۳): ۳۴ و ۳۵.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۹۹، ح ۱۰۳۳۵.

راه‌های درمان استهزا و سخریه

برای درمان این بیماری باید به عواقب و پیامدهای شوم آن اندیشید. استهزا، مایه دشمنی دنیا و عذاب و گرفتاری آخرت است. استهزا موجب خوار شدن می‌شود و او را از شأن و مقام خویش پایین می‌آورد و چه بسا به همان چیزی که دستاویز قرار داده دچار شود. تاریخ حکایت می‌کند که حکم پدر مروان به دنبال رسول خدا (ص) راه می‌افتاد و به قصد تمسخر، از راه رفتن حضرت با حالتی زشت تقلید می‌کرد تا روزی رسول اکرم (ص) متوجه رفتار زنده او شد و فرمود: [از خدا می‌خواهم] همان‌طور که هستی بمانی. با این جمله، حکم به مرض اختلاج^۱ گرفتار شد و تا آخر عمر به همین مرض مبتلا بود. شخصی که استهزا را شغل خویش قرار داده باید بداند که روزی دهنده خدا است.

در قرآن کریم آمده است:

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.^۲

هرکس به خدا توکل کند، خدا برایش است.

کسب خشم و ناخشنودی خدا، مایه قهر او و از بین برنده روزی است. گاه نفرین کسانی که مورد تمسخر قرار گرفته‌اند، موجب تنگی روزی فرد مسخره‌کننده می‌شود. همچنین استهزاکننده باید به این بیندیشد که اگر خود مورد استهزا قرار می‌گرفت، آیا خشنود می‌شد. با اندیشیدن در این نکات، از استهزای دیگران منصرف می‌شود و درصدد درمان خود برمی‌آید.

۱. بیماری «اختلاج» یا «پارکینسون» مرضی است که اعضا و جوارح بدن، بدون اختیار حرکات غیرعادی می‌کند.

۲. طلاق (۶۵): ۳.

فصل سیزدهم

نیمه

سِرَارُكُمْ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْرُوقُونَ بَيْنَ اللَّحِيَّةِ الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَعَايِبِ.^۱
بدترین شما سخن چینان هستند که میان دوستان جدایی می‌افکنند و در
جست‌وجوی عیب‌های خوبانند.

امیرمؤمنان علی(ع)

مقدمه

یکی از اموری که دانشمندان علم اخلاق در ذیل مبحث افشای سِرّ از آن بحث می‌کنند «نمیه» یا «سخن‌چینی» است که از آن به زشتی یاد می‌شود. سخن‌چینی از پست‌ترین رفتارهای بشر است که دشمنی و کینه را در پی دارد و پیوندهای دوستی و برادری را نابود می‌کند. قرآن کریم از آن به بدی یاد کرده و روایات بسیاری در نکوهش آن وارد شده است. سخن‌چینی از آفات و بیماری‌های شایع زبان است که باید آن را شناخت و برای درمانش کوشید. این فصل به بیان مطالب گوناگونی درباره سخن‌چینی می‌پردازد و در ضمن از «سعایت» که نوع خاصی از سخن‌چینی است، بحث خواهد کرد. موضوع‌های این بخش عبارتند از:

۱. تعریف سخن‌چینی
۲. اقسام سخن‌چینی
۳. نکوهش سخن‌چینی از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی سخن‌چینی
۵. پیامدهای زشت سخن‌چینی
۶. راه‌های درمان سخن‌چینی.

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

تعریف سخن چینی

«سخن چینی» بیان سخنان گفته شده درباره کسی، به خود او است به این معنا که به وی بگویند: فلان شخص درباره تو چنین می‌گفت، و سخن چین به کسی می‌گویند که سخن فردی را به کسی که مطلب درباره او گفته شده برساند. امام صادق (ع) درباره لشکر عقل و جهل می‌فرماید:

...وَصَوْنُ الْحَدِيثِ، وَضِدُّ النَّمِيمَةِ^۱.

و نگاهبانی گفتار [از لشکریان عقل است] و ضد آن، سخن چینی است [که از لشکریان جهل به شمار می‌رود].

نگهبانی و صیانت از گفتار دیگران، به معنای بازنگفتن آن نزد دیگران است و سخن چینی به معنای بازگفتن سخن دیگری نزد کسانی است که مطلب درباره آن‌ها گفته شده است؛ البته «نمیمه» مفهومی گسترده‌تر از این دارد و فقط به بازگفتن سخن افراد محدود نمی‌شود؛ زیرا ممکن است حرکت و عملی درباره شخصی، بدون آگاهی او انجام شود و کسی این عمل را برای او بازگوید؛ یعنی سخن چینی نزد او رفته، او را از عمل انجام شده آگاه کند. بیان گفتار یارفتار دیگری، گاه بالفعل انجام می‌شود و گاه از راه اشاره یا نوشتن یارفتاری خاص به فرد مقابل فهمانده می‌شود که این هم از مصادیق نمیمه است.

تعریف سعایت

آن گاه که سخن چینی، نزد کسی انجام شود که از او بیم زیان و آزار است، «سعایت» نامیده می‌شود؛ مانند سعایت نزد پادشاهان و بزرگان که از آنان ترس زندان، تبعید و قتل وجود دارد.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۴.

اقسام سخن چینی

سخن چینی از جهت ابزار انجام آن، به گفتاری، نوشتاری و اشاره‌ای، قابل تقسیم است. نقل گفتار یا رفتار دیگران به هر یک از سه شکل پیش‌گفته ممکن است. سخن چینی را از جهت موضوع، به اقسام ذیل نیز می‌توان تقسیم کرد:

۱. نقل گفتار

گاه سخن چین آن‌چه را دیگران گفته‌اند، نقل می‌کند.

۲. نقل رفتار

گاه آن‌چه را انجام داده‌اند، نقل می‌کند.

۳. نقل پندار

گاه از آن‌چه در دل می‌گذرانند، حکایت می‌کند.

دامنه سخن چینی، نقل عیب‌ها و نقیصه‌های گفتاری و رفتاری و پنداری دیگران را هم در بر می‌گیرد به این معنا که سخن چینی، فقط حکایت اموری را که عیب نیستند در بر نگرفته؛ بلکه نقل هر چیزی را که عیب یا نقص پنداشته شود نیز در بر می‌گیرد؛ برای نمونه، گاه سخن چین گفتار راست دیگران و گاه گفتار دروغ ایشان را نقل می‌کند و روشن است که با نقل گفتار دروغ، شنونده به دروغ‌گویی آن شخص پی می‌برد که در این موارد، گناه سخن چین با غیبت همراه است. سخن چینی گاه به انگیزه زیان رساندن به فردی که از او حکایت می‌شود انجام می‌گیرد که این رفتار، به شکل معمول، نزد قدرتمندان صورت می‌پذیرد و گاه چنین انگیزه‌ای در کار نیست که نوع اول را سعایت می‌نامند.

سخن چینی گاه یک سو داشته، فقط از یک طرف برای دیگری نقل می‌شود و گاه دو طرف دارد که از آن به «دو به هم زنی» یا «افساد بین الناس» تعبیر می‌کنند به این معنا که سخن چین برای به هم زدن رابطه دو نفر، سخن هر کدام را برای دیگری نقل می‌کند.

نکوهش سخن چینی از دید شرع

سخن چینی در آیات و روایات به شدت نکوهیده، و در مقایسه با دیگر رفتار ناپسند، از زشت‌ترین آن‌ها شمرده شده است.

خداوند متعالی در قرآن مجید می‌فرماید:

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ^۱

وای بر هر عیب جوی سخن چین.

که سخن چین (هُمَزَةٌ) در کنار غیبت‌کننده (لُّمَزَةٌ) آورده شده است.

پیامبر اکرم (ص) در سوره قلم، چنین خطاب می‌شود:

وَلَا تُطْعَمُ كُلُّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنَمِيمٍ^۲

از سوگند خورندگان به دروغ که افرادی فرومایه‌اند، پیروی مکن؛ از کسانی که

بسیار عیب جو و سخن چین هستند.

محدثان بزرگ در مجموعه‌های روایی خود، احادیث بسیاری را در نکوهش این عمل

نقل کرده‌اند. کافی، مستدرک الوسائل، بحار الانوار، وسائل الشیعه و بسیاری از کتاب‌های روایی

دیگر، درباره این بیماری باب مستقلی دارند.

امام صادق (ع) به نقل از رسول خدا (ص) می‌فرماید:

أَلَا أُتْبِعُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالْتَّمِيمَةِ...^۳

آیا شما را از بدترینتان آگاه کنم؟ گفتند: بله ای رسول خدا! فرمود: کسانی از

شما که سخن چینی می‌کنند.

۱. همزه (۱۰۴): ۱.

۲. قلم (۶۸): ۱۱ و ۱۲.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

حضرت سخن چینی را در شمار اموری که پیامبر از آن‌ها باز داشته، معرفی کرده است:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ... وَ نَهَى عَنِ النَّمِيمَةِ.^۱

همانا رسول خدا از غیبت و... سخن چینی نهی فرموده است.

سرور پرهیزکاران حضرت علی(ع) نیز می‌فرماید:

بُئِسَ الشَّيْمَةُ النَّمِيمَةُ.^۲

سخن چینی خلق و خوی بدی است.

النَّمِيمَةُ شَيْمَةُ الْمَارِقِ.^۳

سخن چینی، خوی کسانی است که از دین خارج شده‌اند.

حال ممکن است پرسیده شود: آیا حرفی را که درباره کسی زده شده، می‌توان برای او بازگفت با این توجیه که حرف او دروغ نیست؛ بلکه واقعیت دارد؟ در پاسخ می‌توان گفت: دروغ گفتن حرام است؛ اما راست گفتن همه جا واجب نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت به دلیل آن که دروغ گفتن حرام است، راست گفتن واجب است و حتی نمی‌توان حرمت دروغ را دلیل بر جواز هر سخن راستی دانست و این امر را بهانه قرار داد و هر سخنی را که از هر شخصی شنیده می‌شود، برای دیگری نقل کرد؛ زیرا این نوعی فتنه‌انگیزی است، و گاه مفسده راست گفتن از دروغ گفتن بیش‌تر است.

رسول خدا(ص) می‌فرماید:

... ثَلَاثَةٌ يُنْبِغُ فِيهِنَّ الصَّدْقُ: ۱. النَّمِيمَةُ...^۴

راست گویی در سه جا زشت است: ۱. سخن چینی... .

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

أَسْوَأُ الصَّدَقِ النَّمِيمَةُ.^۵

زشت‌ترین راستگویی‌ها، سخن چینی است.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۲، ح ۱۶۳۱۲.

۲. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۲، ح ۴۴۵۳.

۳. همان، ح ۴.

۴. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۲، ح ۱۶۲۳۰.

۵. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۲، ح ۴۴۵۲.

حال به آسانی می‌توان گفت: سخن چینی حرام، و از گناهان بزرگ است و اگر سعایت باشد، از بدترین انواع سخن چینی به شمار می‌رود و از آن بسیار نکوهش شده است؛ چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

شَرُّ النَّاسِ الْمُتَمَثِّلُ قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمُتَمَثِّلُ؟ قَالَ: الَّذِي يَسْعَى بِأَخِيهِ إِلَى السُّلْطَانِ فَيُهْلِكُ أَخَاهُ وَيُهْلِكُ السُّلْطَانَ.^۱

بدترین مردم مُتَمَثِّل است. عرض شد: ای پیامبر خدا! مُتَمَثِّل چه کسی است؟ فرمود: کسی که از برادرش نزد فرمانروا [= قدرتمند] بدگویی کند. او [با این عمل، هم خودش و هم] برادرش و فرمانروا را نابود می‌کند؛

البته زشتی این عمل تا جایی است که برای آن وجه شرعی وجود نداشته باشد در غیر این صورت، چه بسا نقل سخن و رفتار دیگران واجب شود. مانند آن که واجب است در محضر قاضی و دادگاه عدل، مطالب برای روشن شدن حقیقت، بیان شود؛ زیرا این جا تمایل‌های شخصی در کار نیست؛ بلکه عقل و شرع هر دو به بیان واقعیت حکم می‌کنند تا حقی ناپود، و حکم نادرستی صادر نشود.

دو به هم زدن یا «افساد بین الناس» نیز از بدترین انواع سخن چینی به شمار می‌رود که به شدت نکوهش شده است.

خداوند متعالی در سرزنش چنین افرادی می‌فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.^۲

کسانی که پیمان خدا را پس از استوار کردن آن می‌شکنند و آن چه را خداوند به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، ایشان زیان کارانند.

وظیفهٔ انسان در برابر سخن چینی

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۵، ح ۱۴۹۶۷.

۲. بقره (۲): ۲۷.

انسان در برابر سخن چین چند وظیفه دارد:

۱. او را تصدیق نکند؛ زیرا گناه کار و فاسق است و گواهی فاسق پذیرفته نمی‌شود؛ چنان‌که خداوند متعالی در قرآن می‌فرماید:

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا^۱

اگر فاسقی برای شما خبری آورد، درباره‌ی خبرش تحقیق کنید.

۲. او را از این کار باز دارد؛ زیرا عمل او از امور منکر بوده و خداوند متعالی در قرآن می‌فرماید:

وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۲

امر به معروف کن و از منکر بازدار.

۳. از او ابراز تنفر کند؛ زیرا او مبعوض خدا است و تنفر از مبعوض خدا لازم است.

۴. به شخصی که مطلب از او نقل شده، گمان بد نبرد؛ زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ^۳

از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان‌ها، گناه است.

۵. گفتار سخن چین، او را به تحقیق و تجسس درباره‌ی شخصی که از او نقل شده و ندارد

که خدای تعالی می‌فرماید: وَلَا تَجَسَّسُوا^۴

۶. خودش مرتکب کاری که دیگران را از آن نهی می‌کند نشود؛ یعنی سخن چینی او را برای کسی که سخن از جانب او نقل شده، بیان نکند؛ زیرا در این صورت، هم سخن چینی و هم غیبت کرده است. مردی نزد امیرمؤمنان علی (ع) آمد و درباره‌ی دیگری بدگویی کرد. حضرت فرمود:

يَا هَذَا نَحْنُ نَسْأَلُ عَمَّا قُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا مَقْتَنَّاكَ، وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا عَاقَبْنَاكَ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْ نُفْلِكَ

أَقْلَنَّاكَ؟ قَالَ: أَقْلَنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ^۵

۱. حجرات (۴۹): ۶.

۲. لقمان (۳۱): ۱۷.

۳. حجرات (۴۹): ۱۲.

۴. همان.

۵. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۰.

ای فلانی! ما از آن چه گفتی، می‌پرسیم [= بازخواست می‌کنیم] اگر راست گفته باشی، تو را دشمن می‌داریم و اگر دروغ گفته باشی، تو را مجازات می‌کنیم و اگر بخواهی رهایت کنیم [= از کرده‌ خویشت پشیمان شوی] تو را رها می‌کنیم. [آن مرد] گفت: ای امیرمؤمنان! رهایم کنید.

ریشه‌های درونی سخن چینی

سخن چینی از سرکشی یکی از دو نیروی «غضب» و «شهوَت» انسان سرچشمه می‌گیرد و گاه در هر دو ریشه دارد. تجاوز این دو از حریم فرمانروایی خرد، موجب پدیدآمدن صفات ناپسندی می‌شود که آن‌ها نیز پیدایش رفتارهای ناپسندی چون سخن چینی را در پی دارند. سخن چینی، در یکی از عوامل ذیل ریشه دارد:

۱. نفرت و دشمنی

گاه انسان از روی نفرت سخن چینی می‌کند و در صدد بد نام کردن دیگری است.

۲. حسد

حسادت به مقام و مرتبه دیگران، عامل بسیار مهمی برای سخن چینی، به ویژه سعایت است. فرد مبتلا، برای از بین بردن شأن دیگری به سعایت از او می‌پردازد. دُو به هم زنی را می‌توان از موارد فتنه به شمار آورد که در این صورت، بر اساس آیات قرآن کریم، از خونریزی و قتل شدیدتر و بزرگ‌تر خواهد بود؛ چنان که خداوند متعالی می‌فرماید:

الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ. ۱ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ. ۲

دقت در مجموعه آیات و روایت‌هایی که درباره سخن چینی آمده است، نشان دهنده بزرگی و زشتی بسیار این گناه است.

۳. طمع و چشمداشت

گاه طمع به مال و مقام یا دیگر امور دنیایی، انسان را به رفتار ناپسندی چون سخن چینی و سعایت از دیگران وا می‌دارد. فرد بیمار می‌کوشد تا با بدگویی از دیگران و

۱. بقره (۲): ۱۹۱.

۲. همان، ۲۱۷.

نقل گفتار و کردار ایشان، مال یا منزلتی برای خویش فراهم سازد.

۴. تفریح و سرگرمی

گاه انسان برای گذراندن وقت و سرگرمی، به نقل گفتار و رفتار این و آن می‌پردازد و سخن چینی می‌کند.

پیامدهای زشت‌سخن چینی

سخن چینی پیامدهای ناخوشایندی را برای فرد مبتلا و جامعه انسانی به بار می‌آورد که برخی در دنیا و بعضی در آخرت گریبانگیر او و جامعه می‌شود.

پیامدهای دنیایی

۱. گسستن پیوند دوستی و برادری: سخن چین با رفتار زشت خود، پیوندهای معنوی را از بین برده، یکپارچگی جامعه انسانی را نابود می‌کند. رسول خدا (ص) پس از آن که سخن چین را بدترین افراد می‌شناساند، می‌فرماید:

... الْمُرُقُونُ بَيْنَ الْأَحْيَةِ! ۱

کسانی که در میان دوستان جدایی می‌اندازند.

اسلام به یک‌پارچگی مسلمانان توجه فراوانی دارد و به پایداری آن اهمیت می‌دهد. پیوندهای روحی و معنوی در این مکتب، ارزش درخور توجهی دارند. اسلام همان‌گونه که به پیوندهای جسمی، با عنوان «صلة رحم» بسیار توجه کرده و نابود کردن آن را گناهی بزرگ به شمار آورده است، به حفظ و نگهداری از پیوندهای معنوی با عنوان «برادری دینی» نیز بسیار سفارش کرده و نابود کننده آن را گناه کار می‌داند.

خداوند متعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ. ۲

و آن چه را خدا بر پیوند آن دستور داده می‌گسلند.

خداوند تبارک و تعالی در بحث پیوند جسمی، از صلة رحم یاد می‌کند و در بحث

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

۲. بقره (۲): ۲۷.

پیوند روحی، فساد در زمین را یادآور می‌شود و چه فسادی بالاتر از این که مردم را به جان‌یک‌دیگر بیندازند و رابطه برادران دینی و خویشاوندان را قطع کنند. آسیب سخن‌چینی هنگامی مشخص‌تر می‌شود که میان خویشاوندان مؤمن جدایی افتد؛ یعنی سخن‌چین سبب قطع پیوند روحی و جسمی شود و آن جا که دشمن وارد شود، چه بسا عده‌ای به جان هم بیفتند و به ناحق خونی ریخته شود با که در مراجعه به تاریخ، نمونه‌های بسیاری بر صدق این موضوع یافت می‌شود.

امام صادق(ع) فرمود:

وَأَنَّ مِنْ أَكْبَرِ السُّحْرِ النَّهْمِيَّةَ يُفَرِّقُ بِهَا تَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ وَ يُجَلِبُ الْعَدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَافِيَيْنِ وَ يُسْفِكُ بِهَا الدِّمَاءَ وَ يُهْدِمُ بِهَا الدُّورَ وَ يُكْشِفُ بِهَا السُّتُورَ وَ النَّمَامُ أَشْرُ مَنْ وَ طِيَّ الْأَرْضِ بِقَدَمٍ.^۱

بزرگ‌ترین سحرها سخن‌چینی است که میان دوستان جدایی می‌افکند و دشمنی را میان دل‌هایی که با محبت و پاک و بدون زنگارند، جلب می‌کند و خون انسان‌ها به سبب آن ریخته و خانه‌هایشان خراب می‌شود و پرده‌ها می‌افتد [و پوشیده‌ها آشکار می‌شود] و سخن‌چین، بدترین کسی است که بر زمین گام نهاده است.

این پاسخ کسانی است که می‌گویند: ما دروغ نمی‌گوییم؛ بلکه سخن راستی را به دیگران منتقل می‌کنیم که به تعبیر حضرت علی(ع) زشت‌ترین راستگویی‌ها سخن‌چینی است.

رسول خدا(ص) در وصیّت به حضرت علی(ع) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْكُذْبِ فِي الصَّلَاحِ وَ أَبْغَضُ الصُّدْقِ فِي الْفُسَادِ.^۲

همانا خداوند دروغ‌گفتن برای ایجاد صلح را دوست دارد و از راستی که مایه فساد شود، متنفر است.

یکی گفت با صوفی‌یی در صفا بدانی فلانت چه گفت از قفا؟
 بگفتا خموش، ای برادر! بخفت ندانسته بهتر که دشمن چه گفت

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۱، ح ۱۰۵۲۳.

۲. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۲، ح ۱۶۲۲۹.

کسانی که پیغام دشمن برند
 کسی قول دشمن نیارد به دوست
 نیارست دشمن جفا گفتم
 تو دشمن تری کاوری بر دهان
 سخن چین کند تازه جنگ قدیم
 ازان هم نشین تا توانی گریز
 سیه چال و مرد اندر او بسته پای
 میان دو تن جنگ چون آتش است
 ز دشمن همانا که دشمن ترند
 جز آن کس که در دشمنی یار او است
 چنان کز شنیدن بلرزد تنم
 که دشمن چنین گفت اندر نهان
 به خشم آورد نیکمرد سلیم
 که مرفتنه خفته را گفت خیز
 به از فتنه از جای بردن به جای
 سخن چین بدبخت هیزم کش است^۱

۲. محروم شدن از رحمت الاهی: سخن چینی سبب قهر خداوند و دور شدن جامعه از رحمت خدا است. سخن چین نه تنها خود را از لطف خداوند محروم می‌سازد، بلکه جامعه را نیز از الطاف الاهی دور می‌کند. روایتی در این باره می‌گوید:

إِنَّ مُوسَى (ع) اسْتَسْقَى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ حِينَ أَصَابَهُمْ قَحْطٌ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ لَا اسْتَجِيبُ لَكَ وَلَا لِمَنْ مَعَكَ وَفِيكُمْ نَمَامٌ قَدْ أَصْرَعَ عَلَى النَّمِيمَةِ فَقَالَ مُوسَى (ع) مَنْ هُوَ يَا رَبِّ حَتَّى نُخْرِجَهُ مِنْ بَيْنِنَا فَقَالَ اللَّهُ يَا مُوسَى أَنَّهَُاكُمْ عَنِ النَّمِيمَةِ وَ أَكُونُ نَمَامًا فَتَابُوا بِأَجْمَعِهِمْ فَسَقُوا.^۲

[در زمان حضرت موسی در میان بنی اسرائیل خشکسالی شدیدی روی داد.] همانا موسی برای بنی اسرائیل در زمان خشکسالی باران طلبید؛ [ولی هر چه دعا کرد، اثری نبخشید و باران نیامد.] پروردگار به او وحی کرد: در میان شما یک نفر هست که زیاد سخن چینی می‌کند و به سبب او دعای شما را مستجاب نمی‌کنم. حضرت موسی از خدا خواست او را معرفی کند تا وی را از میان خویش بیرون کنند. خدای متعالی فرمود: من شما را از تمامی نهی می‌کنم؛ پس چگونه او را به شما معرفی کنم و خود مرتکب نامی شوم؟ حضرت موسی این مطلب را با قوم خود در میان گذاشت و همه توبه کردند؛ آن گاه بر آن‌ها باران

۱. سعدی: بوستان.

۲. شهید ثانی: کشف الریبه، ص ۴۲.

بارید.

۳. رسوایی سخن چین: سخن چین به دنبال عیب‌ها و نقص‌های مردم می‌رود تا ابزار لازم برای رفتار زشت خود را فراهم آورد.
رسول خدا(ص) پس از آن که سخن چینان را به تفرقه اندازی وصف می‌کند، می‌فرماید:

... أَلْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَغَائِبِ.^۱

... کسانی که در جست و جوی عیب‌های خوبان و صالحان هستند.

امیر علی(ع) هم ایشان را با همین وصف نام برده، است:

الْمُبْتَغُونَ لِلْبِرَاءِ الْمَغَائِبِ.^۲

کسی که در پی عیب‌های مسلمانان است، سرانجام رسوا می‌شود.

چنان که رسول خدا(ص) فرمود:

يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُخْلِصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَذُمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي بَيْتِهِ.^۳

ای کسانی که به زبان اسلام آورده‌اید، ولی ایمان در دل شما خالص نشده! مسلمانان را نکوهش، و عیوب پنهان ایشان را دنبال نکنید. همانا کسی که در جست و جوی عیوب مسلمانان باشد، خداوند به دنبال عیب او خواهد بود و هر کس خداوند در پی عیبش باشد، او را در خانه خودش رسوا می‌سازد.

۴. سلب اعتماد و دور شدن از مردم: بیم و هراس مردم از نقل رفتار و گفتارشان نزد دیگران، موجب بی اعتمادی آن‌ها به سخن چین می‌شود. مردم سخن چین را امانت دار ندانسته، از سخن گفتن نزد او می‌پرهیزند. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

۲. همان، ح ۳.

۳. همان، ص ۳۵۴، ح ۲.

لَا تَجْمَعُ أَمَانَةً وَنَمِيمَةً.^۱

امانت با سخن چینی جمع نمی‌شود.

سلب اعتماد از سخن چین، موجب فاصله گرفتن مردم از او می‌شود؛ چنان

که امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا... تُبْعَدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ.^۲

از سخن چینی بپرهیزید که موجب دور ساختن از خدا و مردم می‌شود.

پیامدهای آخرتی سخن چینی

۱. عذاب قبر: سخن چین از آغاز ورود به جهان برزخ، گرفتار عقوبت رفتار ناپسند

خویش می‌شود.

رسول خدا(ص) در وصیت به امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

يَا عَلِيُّ احْذِرِ... النَّمِيمَةَ فَإِنَّ... النَّمِيمَةَ تُوجِبُ عَذَابَ الْقَبْرِ.^۳

ای علی از سخن چینی بپرهیز که همانا موجب عذاب قبر می‌شود.

امیرمؤمنان علی(ع) نیز می‌فرماید:

عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ النَّمِيمَةِ.^۴

عذاب قبر از سخن چینی است.

۲. مسخ در محشر: بسیاری از گناه کاران در صحرای محشر با چهره واقعی رفتار خویش

برانگیخته می‌شوند و در این میان، سخن چینان به سبب نوع خاص رفتار خود، به صورت

یکی از حیوانات محشور می‌شوند.

معاذ بن جبل (از اصحاب رسول خدا(ص)) در منزل ابویوب انصاری نزدیک

پیامبر(ص) نشسته بود. معاذ عرض کرد: ای پیامبر خدا! نظر شما درباره این آیه که

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۲۲۲، ح ۴۴۵۸.

۲. همان، ح ۴۴۵۴.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۵، ح ۱۲۷۶۵.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۳۹، ح ۸۹۴.

می فرماید: **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَأْتُونَ أَفْوَاجًا**،^۱

چیست؟ رسول خدا(ص) فرمود:

ای معاذ! مطلب بزرگی را پرسیدی؛ [آن گاه اشک از چشمانش جاری شد و فرمود:] ده صنف از امت من پراکنده محشور می شوند و خداوند آنان را از دیگر مسلمانان جدا، و چهره هایشان را مسخ می کند. برخی از آنان به صورت میمون، برخی به صورت... و... آنان که به صورت میمون محشور می شوند، سخن چینانند...^۲.

۳ محروم شدن از بهشت: سخن چینی موجب خشم و سخط خداوند شده، سخن چین را از

بهشت محروم می سازد.

رسول خدا(ص) فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ.^۳

سخن چین وارد بهشت نمی شود.

امام باقر(ع) نیز می فرماید:

الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْقَتَاتِينَ وَالْمَشَائِينَ بِالنَّمِيمَةِ.^۴

بهشت بر غیبت کنندگان و سخن چینان حرام است.

از امام صادق(ع) نقل شده است:

أَرْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ الْكَاهِنُ وَالْمُنَافِقُ وَمُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْقَتَاتُ وَهُوَ النَّمَامُ.^۵

چهار کس وارد بهشت نمی شوند: ۱. کاهن ۲. منافق ۳. دائم الخمر ۴. سخن چین.

۴. عذاب آخرت: رفتار زشت سخن چین، موجب خشم خداوند می شود و او را گرفتار

عذاب الاهی می سازد.

۱. نبأ (۷۸): ۱۸.

۲. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۰، ح ۱۵۵۰۰.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۰، ح ۱۶۳۸۲.

۴. شهید ثانی: کشف الریبه، ص ۴۲.

۵. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۰۹، ح ۱۶۳۷۹.

رسول خدا(ص) در وصیت به ابوذر غفاری(ره) فرمود:

... يَا أَبَا ذَرٍّ صَاحِبُ النَّمِيمَةِ لَا يَسْتَرْجِعُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ ۱

ای ابوذر! سخن چین در قیامت از عذاب خداوند راحت نخواهد شد.

راه‌های درمان سخن چینی

سخن چینی، مانند دیگر بیماری‌های زبان، از دو راه «علمی» و «عملی» درمان پذیر است.

شیوه درمان علمی

تأمل و درنگ در زشتی این رفتار و پیامدهای ناخوشایند آن، فرد را به چاره جویی برای درمان خود وامی‌دارد و با پدید آمدن این خواهش درونی، او باید به یادآوری مستمر و مداوم پیامدها بپردازد تا نفرت از این گناه، و هراس از عواقب آن، در او پدید آید و با پیدایش نفرت، به آسانی می‌تواند به گناه پشت کرده، نفس خود را پاک سازد؛ البته ضعیف ساختن ریشه‌های این گناه او را در ترک آن یاری خواهد کرد.

شیوه درمان عملی

اشتغال مستمر و مداوم زبان به ذکر خدا، موجب پیدایش عادت‌های شایسته شده که این خود سبب ترک عادت به رفتارهای زشتی از قبیل سخن چینی می‌شود. انسان باید بکوشد زبان را با رفتارهای نیک و پسندیده به مهار خود در آورد. پرکردن زمان‌های خالی با ذکر خدا و تلاوت قرآن، کوششی عملی برای از بین بردن عادت‌های زشت زبان است.

فصل چهاردهم

بیهوده‌گویی

أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَنْفَعُهُ.^۱

ارزشمندترین مردم کسی است که آن چه را به کار او نمی‌آید، ترک کند.

رسول خدا(ص)

مقدمه

شایسته نیست انسان سرمایه عمر را با سخنان بیهوده و بی‌فایده از بین ببرد و باید بکوشد تا از هر لحظه عمر گرانبهایش بهره‌مند شود و سرمایه زندگانی را به سادگی از دست ندهد. باید از آن چه مدت کوتاهی در اختیارش گذاشته شده، بیش‌ترین استفاده را برده، برای آخرت خود زاد و توشه‌ای فراهم آورد؛ بنابراین سخن بیهوده، حتی برای یک لحظه هم هدر دادن سرمایه است.

بیهوده‌گویی از آفاتی است که بیش‌تر انسان‌ها به آن مبتلایند و به سبب آن، به وادی آفات دیگر زبان، کشیده می‌شوند؛ پس باید در رفع آن کوشید و راه را برگناهان زبان بست.

این فصل بر آن است که با بررسی ابعاد گوناگون آفت پیش‌گفته، راهی را برای درمان آن ارائه دهد، و موضوع‌های زیر در آن مطرح می‌شود:

۱. تعریف بیهوده‌گویی
۲. اقسام بیهوده‌گویی
۳. نکوهش بیهوده‌گویی از دید شرع
۴. ریشه‌های درونی بیهوده‌گویی
۵. پیامدهای زشت بیهوده‌گویی
۶. راه‌های درمان بیهوده‌گویی.

۱. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۶، ح ۵.

تعریف بیهوده‌گویی

مقصود از بیهوده‌گویی، به زبان آوردن سخنی است که فایدهٔ مُجاز و مشروع دنیایی یا آخرتی، مادّی یا معنوی و عُقلایی یا شرعی نداشته باشد. سخن گفتن از آن چه برای گوینده بهره‌ای ندارد، بیهوده‌گویی است که از آن به شهوت کلام نیز تعبیر شده است؛ البتّه بی‌فایده بودن سخن برای گوینده، به معنای بی‌ارزش بودن آن برای همگان نیست. چه بسا سخنانی که برای برخی بی‌فایده، و برای دیگران سودمند و مفید است؛ از این رو مفید بودن را می‌توان امری نسبی به شمار آورد؛ اگر چه ممکن است برخی سخنان، برای همگان بی‌فایده باشد.

اقسام بیهوده گویی

۱. سخن گفتن درباره موضوع بی فایده

گاه انسان از موضوعی سخن می‌گوید که هیچ فایده‌ای برای او ندارد؛ اگر چه ممکن است همان موضوع، برای برخی مفید باشد؛ در این حال، سخن او از اقسام کلام بی‌فایده یا بیهوده گویی به شمار می‌رود؛ مانند سخن گفتن از رنگ چشم و موی دیگران که برای بیش‌تر افراد بی‌فایده، ولی برای برخی از مراکز اطلاعاتی، مفید است.

۲. سخن اضافی (فضول کلام)

سخن بیش از اندازه لازم و کافی - اگر چه درباره موضوعی سودمند هم باشد، از اقسام کلام بی‌فایده به شمار می‌رود؛ البته روشن است که مقصود از آن، توضیح یا تکراری که جهت درک بهتر ارائه می‌شود نیست؛ زیرا به چنین تکراری نیاز بوده از آن استفاده می‌شود.

۳. سخن نابجا

سخن کافی و به اندازه درباره موضوع سودمند و مفید، اگر بیرون از جایگاه مناسبش گفته شود، از اقسام کلام بی‌فایده شمرده می‌شود. نابجایی سخن، گاه از عدم تناسب سخن با مخاطب پدید می‌آید؛ مانند اقامه برهان‌های غامض و دشوار برای عوام، و گاه از نبود تناسب زمانی، مکانی و... مخاطب حاصل می‌شود؛ مانند سخن گفتن با افرادی که از فرط خستگی، توان گوش سپردن به سخنان گوینده را ندارند.

پرسش بی‌فایده را هم می‌توان از اقسام کلام بیهوده به شمار آورد که در این قسم نیز گاه از امری بی‌فایده، پرسیده می‌شود؛ مانند آن شخص که پس از کلام امیرمؤمنان (ع):

(سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي؛^۱ از من بپرسید پیش از آن که مرا در میان خود نیابید)، از تعداد موهای سر و صورت خویش پرسید و گاه از کسی می‌پرسد که به پاسخ گفتن قدرت یا رغبت ندارد. همه این‌ها افزون بر این که وقت پرسش کننده را از بین می‌برد، وقت پاسخ دهنده را نیز هدر می‌دهد و او را به زحمت می‌اندازد. این در صورتی است که آفتی متوجه آن دو نشود و طرح پرسش برای اظهار فضل، فخر فروشی و تحقیر طرف مقابل نباشد؛ و گرنه افزون بر نابودی عمر، انسان را به وادی گناه نیز می‌کشاند و بی مقدار می‌کند. برای پاسخ دهنده نیز ممکن است پیامد زشتی را به همراه داشته باشد؛ برای نمونه، آن گاه که روزه‌داری را نا آگاهانه به خوردن و آشامیدن فرا می‌خوانند و او می‌پرهیزد، از او می‌پرسند: «روزه هستی؟» با این پرسش، چند مشکل برای پاسخ دهنده پدید می‌آید. اگر بگویند روزه نیستم، دروغ گفته است. اگر بگویند روزه هستم، از پاداش عبادت پنهانی او کاسته شده است. اگر پاسخ مثبت دهد و از این پاسخ، انگیزه لذت و غرور داشته باشد، به ورطه «ریا» افتاده و اگر پاسخ ندهد، به پرسش کننده توهین کرده است. همچنین اگر از شخصی چیزی بپرسد که او نمی‌خواهد در آن مورد پاسخی دهد و دوست دارد مسأله از دید پرسش کننده یا دیگران پنهان بماند، در این جا پرسش کننده نه تنها وقت پربار خود را هدر داده، بلکه وقت طرف مقابل خود را نیز گرفته و تباہ کرده است بدون این که نتیجه خاصی از گفتار خود گرفته باشد. به این ترتیب، پرسش بی‌فایده، از بدترین نوع کلام بی‌فایده است.

۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۵، ح ۵.

نکوهش بیهوده گویی از دید شرع

نهاد پاک آدمی، از زیان و کاستی نفرت داشته، انسان را از هر امر زیانباری باز می‌دارد. از سوئی عمر، سرمایه اصلی بشر است که به تندی سپری می‌شود و راهی برای بازگشت آن نیست. با توجه به این دو نکته، خرد آدمی، به ناپسندی گفتار بیهوده حکم کرده، گزافه گو را سزاوار نکوهش می‌داند. شریعت هم با صحه نهادن بر حکم عقل، انسان را از این کار باز می‌دارد. روایات موجود در این زمینه، اهمّیت پرهیز از سخن بیهوده را نمایان می‌سازد. رسول خدا(ص) در حدیث طولانی معراج می‌فرماید: [دیدم] که دوزخ، هفت در داشت و بر هر دری سه جمله نوشته شده بود. بر در پنجم نوشته بودند:

...وَلَا تُكْثِرْ مُنْطِقَكَ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ فَتَسْقُطَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...^۱

و در آن چه بیهوده است، بسیار سخن نگو که از رحمت خدا ساقط می‌شوی.

در جای دیگری می‌فرماید:

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ.^۲

از خوبی اسلام آدمی است که آن چه را به کارش نمی‌آید، ترک کند.

روایت به روشنی ستایش پیامبر(ص) از ترک این رفتار را می‌نمایاند چرا که آن را از جمله نیکی‌ها و محاسن اعتقاد شخص مسلمان شمرده است.

و همچنین به ابوذر غفاری (ره) فرمود:

أَلَا أَعْلَمُكَ بِعَمَلٍ خَفِيفٍ عَلَى الْبَدَنِ ثَقِيلٍ فِي الْمِيزَانِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص). قَالَ: هُوَ الصَّمْتُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَ تَرْكُ مَا لَا يَعْنِيكَ.^۳

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۶، ح ۱۴۹۷۲.

۲. غلامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۷، ح ۱۰.

۳. ورام بن ابی فراس: مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۷.

آیا عملی آسان و سبک برای بدن، و سنگین و پر بها در میزان اعمال به تو بیاموزم؟ عرض کردم: آری، ای رسول خدا(ص) حضرت فرمود: خاموشی و خوش خلقی و ترک کار بیهوده.

حضرت در این عبارت بر اهمّیت و سنگینی اعمال در آخرت اشاره داشته، بر ترک سخن بیهوده تأکید می‌فرماید. در جای دیگر نیز می‌فرماید:

مَنْ رَأَى مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا قَبِيماً يَعْنِيهِ.^۱

هر کس کلام خود را جزئی از عمل خویش بداند، سخن او کم می‌شود، مگر در مواردی که برای او فایده دارد.

امام علی(ع) یکی از صفات مؤمنان را دوری از سخن بی‌فایده بر می‌شمرد و از گزافه‌گوییان اظهار شگفتی می‌کند:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَنْفَعُهُ فِي دُنْيَاهُ وَلَا يَكْتُبُ لَهُ أَجْرَهُ فِي آخِرَاهُ.^۲

در شگفتم از کسی که سخنی می‌گوید که در دنیا سودی ندارد و در آخرت اجری نخواهد داشت.

سخن اضافی- اگر چه درباره امری مفید هم باشد- نکوهیده است؛ زیرا اضافه آن، بیهوده است و فایده‌ای به بار نمی‌آورد. رسول خدا(ص) می‌فرماید:

طُوبَى لِمَنْ أَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ وَانْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ.^۳

خوشا به حال کسی که زیادی کلامش را نگاه دارد و زیادی مالش را انفاق کند.

در سخنی از امیرمؤمنان علی(ع) نیز آمده است:

شَرُّ مَا شَعَلَ بِهِ الْمَرْءُ وَقْتَهُ الْفُضُولُ.^۴

بدترین چیزی که آدمی وقت خود را به آن سرگرم می‌کند، کارهای زیادی است

[که شامل سخن زیادی هم می‌شود].

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۹.

۲. آمدی: غررالحکم، ص ۲۱۴، ح ۴۱۷۶.

۳. ورام بن ابی فراس: مجموعه ورام، ح ۱، ص ۱۰۸.

۴. آمدی: غررالحکم، ص ۴۷۶، ح ۱۰۹۳۱.

روزی امیرمؤمنان علی(ع) از کنار مردی که فراوان سخن می‌گفت، عبور کرد، ایستاد و خطاب به وی فرمود:

يَا هَذَا اِنَّكَ تُثَلِّمُنِي عَلٰى حَافِظِيْكَ كِنَابًا اِلَى رَبِّكَ فَتَكَلَّمُ بِمَا يَعْظِيْكَ وَدَعَّ مَا لَا يَعْظِيْكَ.^۱

ای [مرد!] همانا تو [با این گفتارت] نامه‌ای را به سوی پروردگارت نزد دو فرشته نگاهبانان، پر می‌کنی [= گفتار بیهوده تو نوشته می‌شود]؛ پس، از آن چه مفید است، سخن بگو و چیز بیهوده را رها کن.

سخن نابجا هم، اگر چه درباره موضوعی مفید باشد، نکوهیده است؛ زیرا افزون بر آن که فایده‌ای ندارد، چه بسا کاستی شخص گوینده را نیز در پی داشته باشد.

سیدالشهدا حضرت حسین(ع) به ابن عباس فرمود:

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ لَا تَتَكَلَّمَنَّ بِمَا لَا يَعْظِيْكَ فَإِنِّيْ أَخَافُ عَلَيْكَ الْوِزْرَ وَلَا تَتَكَلَّمَنَّ بِمَا يَعْظِيْكَ حَتَّى تَرَى لَهُ مَوْضِعًا قَرَبًا مُّتَكَلِّمًا قَدْ تَكَلَّمَ بِحَقٍّ فَعَيْبٌ.^۲

ای فرزند عباس! هرگز از آن چه بی فایده است، سخن مگو؛ چرا که من از وزر برای تو می‌ترسم و هرگز از آن چه مفید است، سخن نگو تا هنگامی که جایگاهی مناسب برای سخنت ببینی. چه بسا گوینده‌ای که به حق سخن گوید (اما در جایگاه نامناسب)؛ پس بر او عیب گرفته می‌شود.

امام صادق(ع) نیز در گفتاری مانند همین می‌فرماید:

... وَدَعَّ كَثِيرًا مِّنَ الْكَلَامِ فِيمَا يَعْظِيْكَ حَتَّى تَجِدَ لَهُ مَوْضِعًا قَرَبًا مُّتَكَلِّمًا بِحَقٍّ فِيْ غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَعَيْتٌ.^۳

... و بسیاری از سخنان مفید را ترک کن تا برای آن‌ها جایگاهی مناسب بیابی. چه بسا گوینده‌ی بحق که در جایگاه نامناسب سخن می‌گوید و در سختی قرار گرفته، نابود می‌شود.

پرسش بی فایده هم امری نکوهیده است؛ چنان که یکی از اصحاب امام صادق(ع) نقل می‌کند: نزد امام بودیم که آسمان رعدی زد. حضرت فرمود:

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹۷، ح ۱۶۰۷۴.

۲. دیلمی: اعلام الدین، ص ۱۴۵.

۳. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۷، ح ۱۰۱۱۵.

سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ لَهُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِلرَّعْدِ كَلَامًا فَقَالَ:
يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ وَدَعْ مَا لَا يَعْنِيكَ.^۱

پاک و منزّه است کسی که رعد به ستایش او، و فرشتگان از ترس او تسبیح می‌گویند. ابو بصیر عرض کرد: فدای تو شوم. آیا رعد هم سخن دارد؟ امام فرمود: ای ابا محمد! از چیزی که به کارت می‌آید بپرس و آن چه را به کارت نیاید، رها کن.

ریشه‌های بیهوده‌گویی

عوامل ذیل، انسان را به وادی بیهوده‌گویی می‌کشاند:

۱. کنج‌کاوی بیجا

اشتیاق به دانستن چیزی که برای شخص سودی ندارد یا کاوش در مسائل غیر مفید، از عوامل مهم بیهوده‌گویی است، البته این نباید با مسأله کسب دانش و فهمیدن امور مفید و نیکو، اشتباه شود. مقصود از این عامل، حرص به دانستن چیزهایی است که فقط سرگرم کننده ولی بی‌فایده‌اند؛ مانند دانستن تعداد آجرهای خانه فلان شخص، یا پرسش از تعداد موهای سر خود.

۲. علاقه فراوان و صمیمیت

شدت علاقه به دیگری، موجب پیدایش میل فراوان به سخن گفتن با او می‌شود که این می‌تواند انسان را به بیهوده‌گویی و پرگویی وا دارد. فرد، در این حال آن قدر سرگرم سخن گفتن است که به مفید بودن یا نبودن گفتارش توجه ندارد.

۳. وقت‌گذرانی

گاه گوینده به اشتباه گمان می‌کند که وقت اضافی دارد و با سخن گفتن می‌تواند این وقت را پر کند؛ برای همین به سخن گفتن درباره هر چیزی پرداخته، وقت خویش را هدر می‌دهد.

۴. حب جاه (جلب توجه)

سخن گفتن گاه برای جای گرفتن در دل دیگران است که در این حال، فرد با سخن گفتن می‌کوشد توجه دیگران را به خود جلب کند تا مردم به ارتباط با او تمایل نشان دهند.

پیامدهای زشت‌بیهوده‌گویی

۱. تباه‌شدن عمر

کم‌ترین زیان کلام بیهوده برای شخص متکلم، تباه شدن عمر او است که بزرگ‌ترین سرمایه زندگی او شمرده می‌شود. آن چه انسان در این جهان به دست می‌آورد، به سبب عمر او است. انسان می‌تواند از این بخش زندگانی، برای جهان آخرت خود توشه بردارد و البته با گفتن سخنان بیهوده که هیچ فایده دنیایی و آخرتی ندارد، این فرصت از بین می‌رود. اگر زمانی را که صرف سخنان بیهوده می‌کند، به سکوت بگذراند و در سکوتش هم به یاد حق باشد، گنجینه‌ای بزرگ برای آخرت خویش ذخیره کرده است. افزون بر این، انرژی خود را نیز نگاه داشته است.

۲. حقارت در اجتماع

کلام بی فایده و اضافی، سبب کاستی مقام گوینده می‌شود؛ زیرا هر سخنی به صورت معمول مخاطبی دارد و مخاطب با شنیدن سخنان بی ارزش از گوینده، ارج و منزلت پیش از شنیدن را برای او باور نخواهد داشت.

۳. درخواست پوزش

یکی دیگر از آثار زشت بیهوده‌گویی، این است که چه بسا سخنی بر زبان آورد یا برخوردی کند که از آن پشیمان شود و به ناچار از مخاطب عذر بخواهد؛ حال آن که در روایات آمده است: «مؤمن وارد کلامی نمی‌شود یا کاری نمی‌کند که پس از آن عذر بخواهد».

۴. زمینه سازی گناهان زبان

سخن بیهوده، زمینه ورود انسان به وادی گناهان زبان را فراهم می‌سازد؛ زیرا بیهوده گویی، از شهوت کلام سرچشمه می‌گیرد و این اشتها به سخن گفتن، خطرهایی چون غیبت، دروغ، فرورفتن در باطل و... را در پی دارد. کسانی که شهوت سخن گفتن دارند، بسیار آسان‌تر از دیگران به گفتار حرام دچار می‌شوند. روشن است که بیهوده گویی و پرگویی، انسان را به وادی گناه نزدیک می‌سازد؛ زیرا سخن درست، اندک است و شخص پرگو برای سخن گفتن، به نادرست روی می‌آورد؛ چنان که پیامبر(ص) می‌فرماید:

مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ سَقَطُهُ وَ مَنْ كَثُرَ سَقَطُهُ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ مَنْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ كَانَتْ النَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ.^۱

کسی که بسیار سخن گوید، خطایش فراوان می‌شود و کسی که خطایش فزونی گیرد، گناهانش بسیار می‌شود و کسی که گناهانش فراوان شود دوزخ برای او بهتر است.

از لقمان حکیم(ع) هم روایت شده که فرمود:

کسی که بسیار سخن گوید، خطایش فراوان می‌شود و کسی که خطایش فراوان شود کار بیهوده‌اش فزونی می‌گیرد و کسی که بیهوده کاری‌اش فزونی گیرد، دروغش افزون می‌شود و کسی که دروغش فراوان شود، گناهانش بسیار می‌شود...^۲

گویا بیهوده گویان، سخن را جزو رفتار خویش به شمار نمی‌آورند و برای همین است که به وادی هولناک گناه کشیده می‌شوند. رسول خدا(ص) می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يَحْسَبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ وَ حَصَرَ عَذَابُهُ.^۳

هر کس سخنش را از رفتارش به شمار نیاورد، خطاهایش زیاد و عذابش حاضر می‌شود.

۱. فیض کاشانی: المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲. دیلمی: ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۵.

۵. دوری از رحمت الاهی

بیهوده گویی، انسان را از رحمت خداوند دور می‌سازد. همان‌گونه که گذشت، رسول خدا(ص) در حدیث معراج فرمود: بر در پنجم دوزخ نوشته شده بود: درباره آن چه به کارت نیاید[= برای تو بی فایده است]، بسیار سخن مگو که از رحمت خدا ساقط می‌شوی.^۱

۶. از دست دادن امور مفید

هنگامی که شخص به امور بی فایده سرگرم شود، از آن چه مفید و سودمند است، باز می‌ماند؛ یعنی نه تنها سودی نمی‌برد، بلکه منفعت‌های بسیاری را از دست می‌دهد. حضرت علی(ع) می‌فرماید:

مَنْ اشْتَغَلَ بِمَا لَا يَغْنِيهِ فَاتَهُ مَا يَغْنِيهِ.^۲

هر کس خود را به چیزی که به کارش نیاید سرگرم سازد، آن چه را که به کارش آید از دست می‌دهد.

۷. نابودی خرد

عقل، انسان را به پیشرفت و کمال فرا می‌خواند. سرگرم شدن به امور زاید و بی‌فایده، حرکتی در جهت خلاف فرمان عقل بوده، موجب نابودی آن می‌شود. از امام علی(ع) نقل شده است:

ضَيَاعُ الْعُقُولِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ.^۳

ضایع شدن عقل‌ها، در جست و جوی کارهای زاید است.

۸. گمراهی

بیهوده‌گویی موجب نابودی خرد می‌شود و با از دست دادن خرد، اندیشه به خطا رفته، انسان، راه کمال و سعادت را گم خواهد کرد. امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید:

۱. محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۶، ح ۱۴۹۷۲.

۲. آمدی: غررالحکم، ص ۴۷۷، ح ۱۰۹۴۳.

۳. همان، ص ۴۷۶، ح ۱۰۹۳۲.

وَفُوعُكَ فِيمَا لَا يَغْنِيكَ جَهْلُ مُضِلٍّ^۱.

قرار گرفتن تو در آن چه به کارت نمی‌آید، نادانی گمراه‌کننده‌ای است.

۹. قساوت قلب

دوری از یاد خدا، دل را سخت می‌کند، و نتیجهٔ پرگویی در آن چه به کار نمی‌آید، کاهش ذکر خدا، و سرانجام آن، قساوت قلب است. رسول خدا(ص) می‌فرماید:

لَا تَكْثُرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ تَقْسُو الْقَلْبَ إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ
الْقَاسِي^۲.

سخن در غیر یاد خدا را زیاد نکنید. همانا سخن بسیار در غیر یاد خدا، دل را سخت می‌کند. همانا دورترین مردم از خدا، دلِ شخص سنگدل است.

۱۰. خستگی شنونده

بیهوده‌گویی، افزون بر زیان‌های پیش‌گفته، موجب ملالت و خستگی شنونده نیز می‌شود که این خود، بی‌میلی شنونده به هم سخن شدن با بیهوده‌گو را در پی خواهد داشت. امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید:

إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُكْثِرُ الزَّلَلَ وَيُورِثُ الْمَلَلَ^۳.

از پرگویی بپرهیز؛ زیرا بر لغزش‌ها می‌افزاید و کسالت و خستگی را به دنبال می‌آورد.

۱. همان، ص ۴۷۷، ح ۱۰۹۴۸.

۲. علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۱، ح ۲۸.

۳. آمدی: غرر الحکم، ص ۲۱۲، ح ۴۱۰۳.

راه‌های درمان بیهوده‌گویی

درمان بیهوده‌گویی از دو راه علمی و عملی ممکن است.

دقت در پیامدهای سخن بی‌فایده و یادآوری مستمر آن‌ها، سبب ترک این عادت ناشایست می‌شود. بیهوده‌گو باید بداند که عمر عزیزش بر نمی‌گردد؛ پس نباید آن را صرف کار بیهوده کند. اگر شدت علاقه، او را به بیهوده‌گویی وا داشته است، بداند که با این کار عمر دوستش را تباه می‌کند؛ در حالی که می‌تواند با سخنان سودمند محبت خویش را ابراز کند.

به یاد آوردن ارزش والای ذکر خدا و اندیشه در مبدأ و معاد نیز او را بر ضد بیهوده‌گویی، تشویق و تحریک می‌کند. شناخت نقش گفتار در میان دیگر رفتار، گامی بسیار مهم در ترک بیهوده‌گویی است. آن‌گاه که انسان به اهمیت نقش سخن در زندگی آگاه شود، دیگر به گفتار بی‌فایده روی نخواهد آورد. امام صادق (ع) به نقل از رسول خدا (ص) می‌فرماید:

مَنْ رَأَى مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنيهِ.^۱

هر کس جایگاه سخنش را در میان رفتارش بشناسد، گفتارش جز در امور مفید، کم می‌شود.

سرگرم شدن به کارهای مفید و سودمند، کوششی مناسب برای ترک عادت بیهوده‌گویی است؛ زیرا پرداختن به بیهوده‌گویی انسان را از کارهای سودمند باز داشته است؛ پس برای ترک آن باید به ضدش عمل کرد. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

۱. کلینی: کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۹.

مَنْ اطَّرَحَ مَا يَغْنِيهِ وَقَعَ إِلَىٰ مَا لَا يَغْنِيهِ.^۱

کسی که آن چه را به کارش آید کنار گذارد، در آن چه به کارش نیاید [= مفید

نباشد] قرار می‌گیرد.

پرداختن به ذکر، دعا، مسائل مفید علمی و ارشاد و تربیت، از جمله امور مفیدی است

که انسان را از بیهوده‌گویی دور می‌سازد.

۱. آمدی: غررالحکم، ص ۴۷۷، ح ۱۰۹۴۶.

کتابنامه

* قرآن مجید

۱۰۱. الاحتجاج علی اصل اللجاج. طبرسی، احمد بن علی. مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۱۰۲. ارشاد القلوب. دیلمی، حسن بن محمد. قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۰۹ ق.
۱۰۳. اعلام الدین فی صفات المومنین من اعلام القرن الثامن الهجری. دیلمی، حسن بن محمد. قم: موسسه آل البيت(ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۱۰۴. الامالی. طوسی، محمد بن حسن. قم: انتشارات دارالتقافه، ۱۴۱۴ ق.
۱۰۵. بحار الانوار: الجامعة لدرر أخبار الأئمة الاطهار(ع). مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۱۰۶. بوستان. سعدی، مصلح بن عبدالله. تهران: علمی، ۱۳۶۸ ش.
۱۰۷. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم. ابن شعبه، حسن بن علی. قم: موسسه انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
۱۰۸. تفسیر المیزان. طباطبائی، محمدحسین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
۱۰۹. التوحید. ابن بابویه، محمد بن علی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ ق.
۱۱۰. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. ابن بابویه، محمد بن علی. قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۴ ق.
۱۱۱. جامع السعادات. نراقی، محمد مهدی ابن ابی ذر. قم: دارالتفسیر، ۱۴۱۷ ق.
۱۱۲. دیوان اشعار ناصر خسرو. ناصر خسرو. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ ش.
۱۱۳. دیوان شمس. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. تهران: جاویدان، ۱۳۶۶ ش.
۱۱۴. دیوان عطار. عطار، محمد بن ابراهیم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.
۱۱۵. زیارت عاشوار. مترجم، مهدی الهی قمشاهی. مشهد: شرکت بهنشر، ۱۳۷۸ ش.
۱۱۶. شرح نهج البلاغه. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۱۷. الصحیفة السجادیة. علی بن حسین(ع)، امام چهارم. قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶ ش.
۱۱۸. عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین. قم: انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵ ق.
۱۱۹. غرر الحکم و درر الکلم. علی بن ابی طالب(ع)، امام اول. عبدالواحد بن محمد آمدی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ ش.

۱۲۰. الکافی. کلینی، محمد بن یعقوب. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۱۲۱. کتاب المکاسب. انصاری، مرتضی بن محمد امین. قم: دارالذخائر، ۱۳۶۹ ش.
۱۲۲. کشف الریبه عن احکام الغیبه. شهید ثانی، زین الدین بن علی. تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۹۰ ق.
۱۲۳. گلستان. سعدی، مصلح بن عبدالله. تهران: اقبال، ۱۳۶۱ ش.
۱۲۴. گلشن راز. شبستری، محمود بن عبدالکریم. تهران: طهوری، ۱۳۶۱ ش.
۱۲۵. منثوی معنوی. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. تهران: نشر معاصر، ۱۳۷۸ ش.
۱۲۶. مجموعه وزام. وزام، مسعود بن عیسی. قم: انتشارات مکتبه الفقیه، بی تا.
۱۲۷. المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۲۸. مستدرک الوسائل. نوری، حسین بن محمد تقی. قم: موسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۱۲۹. منطق الطیر. عطار، محمد بن ابراهیم. تهران: جامی، ۱۳۷۹ ش.
۱۳۰. من لا یحضره الفقیه. ابن بابویه، محمد بن علی. قم: موسسه انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۳۱. منیه المرید فی آداب المفید و المستفید. شهید ثانی، زین الدین بن علی. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۳۲. نهج البلاغه. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. گردآورنده شریف رضی؛ تنظیم صبحی صالح. قم: انتشارات دارالهجره، ۱۴۰۷ ق.
۱۳۳. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. حر عاملی، محمد بن حسن. قم: موسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۱۳۴. هشام بن حکم. عبدالله نعیمه. بی جا: بی نا، بی تا.

نمایه

- آخرت
عذاب — پیامد سخن چینی ۳۱۶، ۳۱۷؛ عذاب
— پیامد شماتت ۲۵۹؛ غفلت از — ریشه
امراض نفسانی ۱۵۷
- آز ← طمع
- آمرزش
عدم — پیامد خصومت ۲۲۴
- ابلیس ← شیطان
- ابن شاذان، فضل بن شاذان، - ۲۶۰ ق
۹۴
- ابن عباس، عبدالله بن عباس، ۳ - ۶۸ ق
۳۲۱، ۲۹۲، ۶۹
- ابن محبوب، حسن بن محبوب، ۱۴۹ -
۲۲۴ ق
۱۱۸
- ابو اعمور عمرو بن سفیان سلمی
۲۴۴
- ابو ایوب انصاری، خالد بن زید، - ۵۲ ق
۳۱۵
- ابو بصیر، لیث بن بختری مرادی (اسدی)
۳۲۸، ۹۵
- ابو جهل (عمرو بن هشام بن مغیر مخزومی)
۲۹۶، ۱۹۵
- ابو ذر غفاری، جندب بن جناده، - ۳۲ ق
۳۲۵، ۳۱۷، ۲۸۱، ۱۳۰، ۱۰۵، ۴۸، ۳۱
- ابو سفیان، صخر بن حرب بن امیه
۲۳۵
- ابو موسیٰ اشعری، عبدالله بن قیس
۲۴۴
- ابو نعمان
۱۰۷
- ادله اربعه
۹۲، ۳۹
- ارشاد الجاهل
تعریف — ۱۸۵
- ارشاد المضمحل
تعریف — ۱۸۵، ۱۸۶

استحلال

— از غیبت ۴۸؛ تعریف — ۴۸

استغفار

— از غیبت ۴۸؛ تعریف — ۴۸

استهزاء

— آفت زبان ۲۵؛ — از منظر حدیث ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶؛ — از منظر شرع ۲۹۱؛ — از منظر عقل ۲۹۱؛ — از منظر قرآن ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸؛ — موجب عقوبت در دنیا ۲۹۵؛ — موجب کینه ۲۹۵؛ اقسام — ۲۸۹؛ — صریح ۲۸۹؛ — غیر صریح ۲۸۹؛ پیامدهای — ۲۹۵؛ پیامدهای آخرتی — ۲۹۶؛ پیامدهای دنیایی — ۲۹۵؛ تعریف — ۲۸۷، ۲۸۸؛ رابطه — با غیبت ۲۹۲، ۲۹۳؛ راه‌های درمان — ۲۹۸؛ ریشه‌های — ۲۹۴؛ ریشه — در تقلید ۲۸۸؛ ریشه — در حب جاه ۲۹۴؛ ریشه — در حب مال ۲۹۴؛ ریشه — در حسد ۲۹۴؛ ریشه — در طمع ۲۹۴؛ ریشه — در کینه ۲۹۴

اصحاب کهف

۱۲۶

اصلاح ذات البین

۱۰۰، ۱۰۱

اصول کافی

۳۰۴

اضطراب

— پیامد خصومت ۲۲۶

اغراء به جهل

— پیامد دروغ ۹۰؛ تعریف — ۹۰

افترا

تعریف — ۱۳۰؛ تفاوت — با بهتان ۱۳۰؛ نیز نگاه کنید به بهتان و تهمت

فک ← دروغ

امام جواد(ع) ← محمد بن علی(ع)، امام نهم، ۱۹۵-۲۲۰ ق

امام حسن(ع) ← حسن بن علی(ع)، امام دوم، ۳-۵۰ ق

امام حسن عسکری(ع) ← حسن بن علی(ع)، امام یازدهم، ۲۳۲-۲۶۰ ق

امام حسین(ع) ← حسین بن علی(ع)، امام سوم، ۴-۶۱ ق

امام رضا(ع) ← علی بن موسی(ع)، امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳ ق

امام زین العابدین(ع) ← علی بن حسین(ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق

امام سجاد(ع) ← علی بن حسین(ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق

امام صادق(ع) ← جعفر بن محمد(ع)، امام ششم، ۸۰-۱۴۸ ق

امام علی(ع) ← علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق

امام محمد باقر(ع) ← محمد بن علی(ع)، امام پنجم، ۵۷-۱۱۴ ق

امام موسی کاظم(ع) ← موسی بن جعفر(ع)، امام هفتم، ۱۲۸-۱۸۳ ق

امیرالمؤمنین علی (ع) ←

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از
هجرت - ۴۰ ق

بذاء

تعریف - ۲۶۴
نیز نگاه کنید به فحش

انبیاء

جدال‌کنندگان در دین خدا ۲۰۳

برزخ

۶۹، ۳۱۵

انجیل

۲۹۲

بنی اسرائیل

۳۱۳

بهتان

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ -
۱۲۸۱ ق

۹۵

اهربین ← شیطان
ایصال به مطلوب

۱۹۴

ایمان

۸۷: مبدأ خوف ۸۸: موجب ترک غیبت
۷۱: ترک لعن نشانه - ۲۳۶: دروغ دورکننده
۸۵: صبر نشانه - ۲۱۲: نابودی - پیامد
دروغ ۱۱۸

باطل

تقویت - پیامد جدال ۲۰۶: حق و - ۱۵۱،
۱۵۴

بحارالانوار: الجامعة لدرر أخبار الائمة
الاطهار (ع)

۳۰۴

بخل

موجب تهمت ۱۵۴

بدعت‌گذار

تعریف - ۵۶

بدگمانی ← سوءظن

ارتباط - با تهمت ۱۴۸: اقسام - ۱۳۲: -
آفت زبان ۲۵: - از منظر حدیث ۱۳۰، ۱۳۱،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰: - از منظر
شرع ۱۳۴، ۱۳۵: - از منظر عقل ۱۳۴: - از
منظر قرآن ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴: - موجب
خروج از ولایت الاهی ۱۳۳: - موجب فسق
۱۳۴: - موجب ورود به سرپرستی شیطان ۱۳۳:
- ناپسندترین بیماری زبان ۱۲۹: پیامدهای -
۱۳۳، ۱۳۷: پیامدهای آخرتی - ۱۳۸: پیامدهای
اجتماعی - ۱۳۷: پیامدهای دنیایی - ۱۳۷:
تعریف - ۳۱، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۰: تفاوت - با
افترا ۱۳۰: تفاوت - با تهمت ۱۳۰، ۱۴۴:
تفاوت - با غیبت ۳۱، ۱۳۶: تقوا بازدارنده -
۱۴۰: رابطه - با دروغ ۱۳۵: راه‌های درمان -
۱۴۰: ریشه‌های - ۱۳۴: ریشه - در ترس
۱۳۶: ریشه - در حسد ۱۳۶: ریشه - در
دشمنی ۱۳۶: زشت‌ترین نوع - ۱۳۲
نیز نگاه کنید به افترا و تهمت

بهشت

- پاداش ترک‌کننده اعمال ناپسند ۷۲ -
پاداش ترک‌کننده خصومت ۲۳۰: - پاداش
ترک‌کننده غیبت ۷۲: - پاداش ترک‌کننده مراء
۱۷۶: خانه‌ای در - پاداش ترک‌کننده جدال
۱۰۵: خانه‌ای در - پاداش ترک‌کننده دروغ ۱۰۵:
خانه‌ای در - پاداش ترک‌کننده مراء ۱۷۶: عمل

تسلیم

۸۷

تفحش

تعریف — ۲۶۴
 نیز نگاه کنید به فحش

تقدیر ← قضا و قدر**تقلید**

اقسام — از دیگران ۲۸۹؛ — ریشه استهزاء
 ۲۸۸

تقوا

۸۷؛ — بازدارنده بهتان ۱۴۰؛ خصومت از بین
 برنده — ۲۲۴

تکبر

— پدیدآورنده مراء ۱۶۹؛ — ریشه جدال ۲۰۵

تمسخر

— پدیدآورنده غیبت ۶۲

تنگدستی ← فقر**تواضع ← فروتنی****تورات**

۲۹۲

توریه

۹۷؛ تعریف — ۱۰۲؛ تفاوت — با دروغ ۱۰۲

توکل

۸۷

توهین

— در جدال ۱۸۶

صالح سازنده — ۶۷؛ محرومیت از — پیامد
 سخن چینی ۳۱۶؛ محرومیت از — پیامد فحش
 ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۲

بیت‌المال

جواز لعن بر تاراج‌کننده — ۲۴۳

بیهوده‌گویی

اقسام — ۳۲۳؛ — از منظر حدیث ۳۲۱، ۳۲۵،
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵؛
 — از منظر شرع ۳۲۵؛ — زمینه‌ساز گناهان
 زبان ۳۳۱؛ — شهوت کلام ۳۲۲؛ — موجب
 تباهی عمر ۳۳۰؛ — موجب حقارت در اجتماع
 ۲۳۰؛ — موجب خستگی شنونده ۳۳۳؛ —
 موجب دوری از رحمت الاهی ۳۳۲؛ — موجب
 قساوت قلب ۳۳۳؛ — موجب گمراهی ۳۳۲،
 ۳۳۳؛ — موجب نابودی خرد ۳۳۲؛ پیامدهای
 — ۳۳۰؛ پیامدهای اجتماعی — ۳۳۰؛ تعریف
 — ۳۲۲؛ دعا، از بین برنده — ۳۳۵؛ ذکر، از بین
 برنده — ۳۳۵؛ راه‌های درمان — ۳۳۴؛
 ریشه‌های — ۳۲۹؛ ریشه — در حب جاه
 ۳۲۹؛ ریشه — در علاقه فراوان ۳۲۹؛ ریشه —
 در کنج‌کاوی بی‌جا ۳۲۹؛ ریشه — در وقت‌گذرانی
 ۳۲۹

پاداش

۲۵، ۴۵، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۸، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۱۴،
 ۲۴۰، ۲۹۶، ۳۲۴

پرهیزکاری ← تقوا**تجسم اعمال**

قیامت جایگاه — ۳۷

ترس

— موجب بهتان ۱۳۶؛ — موجب تهمت ۱۵۸

تهرانی، مجتبی

۲۰۵

تهمت

ارتباط — با بهتان ۱۴۸؛ ارتباط — با غیبت ۱۴۸؛ اقسام — ۱۴۶؛ پیامدهای — ۱۵۹؛ پیامد اجتماعی — ۱۵۹، ۱۶۰؛ تاثیر — بر شنونده ۱۵۰؛ تعریف — ۳۲، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۴۴؛ تفاوت — با بهتان ۱۳۰، ۱۴۴؛ تفاوت — با سوءظن ۱۴۴؛ تفاوت — با غیبت ۳۲؛ آفت زبان ۳۵؛ — از منظر حدیث ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲؛ — از منظر شرع ۱۴۸؛ — از منظر قرآن ۱۵۵، ۱۶۲؛ راه جلوگیری از — ۱۵۲؛ راه‌های درمان — ۱۶۲؛ ریشه‌های — ۱۵۸؛ ریشه — در ترس ۱۵۸؛ ریشه — در حسد ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۸؛ ریشه — در دشمنی ۱۴۷؛ ریشه — در سوءظن ۱۴۵؛ ریشه — در شهوت ۱۴۷؛ ریشه — در طمع ۱۵۴، ۱۵۸؛ ریشه — در غضب ۱۴۷؛ ریشه — در کینه ۱۵۴؛ ریشه — در همنشینی با بدان ۱۵۳؛ زشت‌ترین مصداق — ۱۴۶؛ وجوب رد — ۱۴۸

نیز نگاه کنید به افتراء و بهتان

تهیدستی ← فقر

جبرئیل

۳۷، ۲۱۰

جدال

اقسام — ۱۸۴، ۱۹۱؛ انبیاء — کنندگان در دین خدا ۲۰۳؛ انگیزه — ۱۸۵؛ انگیزه الهی — ۱۸۵؛ انگیزه شیطانی — ۱۸۵؛ پیامدهای — ۲۰۶؛ ترک — فرمان الاهی ۲۱۰؛ تعریف — ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴؛ تفاوت — با خصومت ۱۸۳؛ تفاوت — با مرء ۱۸۲؛ توهین در — ۱۸۶؛ — احسن ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱

۲۰۵؛ — از منظر حدیث ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳؛ — از منظر شرع ۱۹۰؛ — از منظر قرآن ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲؛ — با دانشمند ۲۰۴؛ — با معاند ۱۹۳؛ — حسن ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳؛ — خشن ۱۹۲؛ — در دین ۱۹۰، ۱۹۱؛ — در موضوع بی‌فایده ۱۹۶؛ — در موضوع غیرقابل فهم ۱۹۷؛ — غیر احسن ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۱؛ — غیر حسن ۱۸۸؛ — موجب آشکار شدن عیوب ۲۱۰؛ — موجب ازین رفتن عزت ۲۱۰؛ — موجب تضعیف حق ۲۰۶؛ — موجب تغییر دین ۲۱۱؛ — موجب تقویت باطل ۲۰۶؛ — موجب دروغ ۲۱۱؛ — موجب دشمنی ۲۰۹؛ — موجب شک در دین ۲۰۷، ۲۰۸؛ — موجب فراموشی خدا ۲۰۸؛ — موجب نابودی مروت ۲۰۹؛ — موجب نفاق ۲۰۹؛ — وسوسه شیطان ۲۰۹؛ خشونت در — ۱۸۶؛ راه‌های درمان — ۲۱۴؛ راه علمی درمان — ۲۱۴؛ راه عملی درمان — ۲۱۴؛ ریشه‌های — ۲۰۴؛ ریشه — در تکبر ۲۰۵؛ ریشه — در حب دنیا ۲۰۴؛ ریشه — در خشم ۲۰۴؛ کیفیت — ۱۸۶، ۱۸۷؛ مخاطب — ۱۸۸؛ موضوع — ۱۸۸، ۱۸۹؛ مواد — ۱۸۷؛ نرم‌خویی در — ۱۸۶

جدل ← جدال

جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۰-۱۴۸ ق

۳۲، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳

حسادت ← حسد

حسد

— پدیدآورنده استهزاء ۲۹۴؛ — پدیدآورنده بهتان ۱۳۶؛ — پدیدآورنده تهمت ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۸؛ — پدیدآورنده خصومت ۲۲۵؛ — پدیدآورنده سخن‌چینی ۳۰۹؛ — پدیدآورنده شماتت ۲۵۸؛ — پدیدآورنده لعن ۲۴۶؛ — پدیدآورنده مرء ۱۶۹؛ — موجب دروغ ۱۱۶؛ — موجب غیبت ۶۱

حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ ق

۱۵۱، ۸۸

حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۳۲ - ۲۶۰ ق

۱۹۸، ۱۲۶، ۳۵

حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق

۳۲۷، ۲۰۹، ۱۹۲، ۱۸۵، ۱۷۲

حضرت عبدالعظیم ← عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، ۲۵۰ - ۲۵۰ ق

حق

تضعیف — پیامد جدال ۲۰۶؛ — خداوند بر بندگان ۹۳؛ — و باطل ۱۵۱، ۱۵۴

حکم (پدر مروان)

۲۹۸

خبرچینی ← سخن‌چینی

خبر حدسی

۱۵۳

خدیجه بنت خویلد (س)، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت

۱۷۱

۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۴

جنت ← بهشت

جوانمردی

دروغ از بین برنده — ۱۲۰

جهل مرکب

۲۰۶

جهنم

— پیامد بیهوده‌گویی ۳۳۱؛ — سزای ستمگر ۲۴۲؛ — سزای منافق ۲۳۹؛ دروغ موجب ورود به — ۱۲۴، ۱۲۶؛ دره‌های — ۳۲۵، ۳۳۲؛ سگ‌های — ۳۷؛ سوگند دروغ موجب ورود به — ۱۱۱؛ عمل صالح بازدارنده از — ۶۷؛ غیبت موجب مردارخواری در — ۳۷؛ غیبت موجب ورود به — ۶۸، ۶۹؛ فحش موجب ورود به — ۲۷۳؛ فرورفتن در باطل موجب ورود به — ۲۸۰؛ قتل عمد موجب ورود به — ۲۴۱

حال

۱۴۷، ۱۳۳

حب جاه

— پدیدآورنده استهزاء ۲۹۴؛ — پدیدآورنده بیهوده‌گویی ۳۲۹؛ — پدیدآورنده خصومت ۲۲۵؛ — پدیدآورنده مرء ۱۶۹؛ — موجب دروغ ۱۱۶

حب دنیا

— ریشه امراض نفسانی ۱۵۷؛ — ریشه جدال ۲۰۴

حب مال

— پدیدآورنده استهزاء ۲۹۴؛ — پدیدآورنده خصومت ۲۲۵؛ — موجب دروغ ۱۱۶

حرص و آز ← طمع

خشم

تسلط بر — راه درمان بیماری‌های روحی ۲۴۹، ۲۵۰ — پدیدآورنده شماتت ۲۵۸؛ — پدیدآورنده فحش ۲۶۹؛ — پدیدآورنده لعن ۲۴۶؛ — در راه حق ۶۲؛ — ستوده ۶۲؛ — موجب جدال ۲۰۴؛ — موجب دروغ ۱۱۶؛ — و غیبت ۶۰، ۶۱

خشونت

— در جدال ۱۸۶

خصومت

اقسام — ۲۱۹؛ پیامدهای — ۲۲۶؛ تعریف — ۱۸۳، ۲۱۷، ۲۱۸؛ تفاوت — با جدال ۱۸۳؛ — ابتدایی ۲۱۹؛ — از منظر حدیث ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰؛ — از منظر شرع ۲۲۲؛ — از منظر عقل ۲۲۲؛ — اعتراضی ۲۱۹؛ — ستوده ۲۲۲؛ — موجب اختلاف ۲۳۰؛ — موجب ازبین رفتن اعمال نیک ۲۲۷؛ — موجب ازبین رفتن تقوا ۲۲۴؛ — موجب ازبین رفتن دوستی ۲۲۷؛ — موجب اضطراب ۲۲۶؛ — موجب دشمنی ۲۱۷؛ — موجب سفاهت ۲۲۷؛ — موجب شک ۲۲۶؛ — موجب عدم آموزش ۲۲۴؛ — موجب کینه ۲۲۲، ۲۲۷؛ — موجب نابودی دین ۲۲۷؛ — موجب نفاق ۲۲۳، ۲۲۶؛ — نکوهش شده ۲۲۲؛ راه‌های درمان — ۲۲۹، ۲۳۰؛ راه علمی درمان — ۲۲۹، ۲۳۰؛ ریشه‌های — ۲۲۵؛ ریشه — در حب جاه ۲۲۵؛ ریشه — در حب مال ۲۲۵؛ ریشه — در حسد ۲۲۵؛ ریشه — در دشمنی ۲۲۵؛ ریشه — در کینه ۲۲۵؛ طیب کلام ضد — ۲۲۹

خضوع — فروتنی

خطاب

۲۰۲

خوش‌سخنی — طیب‌کلام

خوف

۸۷؛ ایمان پدیدآورنده — ۸۸

خیانت

دروغ برابر با — ۹۰

دروغ

اقسام — ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۳؛ بُعد اخلاقی — ۸۱؛ بُعد فقهی — ۸۱؛ پشیمانی، عاقبت — ۱۲۳؛ پیامدهای — ۱۲۵؛ پیامدهای اجتماعی — ۱۲۲؛ تدبیر در سخن، ازبین برنده — ۱۲۶؛ تعریف — ۸۱، ۸۲، ۹۲؛ تفاوت — با توریه ۱۰۲؛ تفاوت — در عمل با ریا ۸۷؛ جواز — ۹۶، ۹۷؛ حرمت — از ضروریات دین ۹۲؛ — آفت زبان ۲۵؛ — از گناهان کبیره ۹۴؛ — از منظر حدیث ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶؛ — از منظر شرع ۹۰؛ — از منظر عقل ۹۰؛ — از منظر قرآن ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۵؛ — اشاره‌ای ۸۳؛ — بدتر از شراب ۹۱؛ — برابر با خیانت ۹۰؛ — بدون شنونده ۹۲؛ — به مصلحت ۱۰۱؛ — در تصمیم و عزم ۸۵؛ — در تعارف ۱۰۶؛ — در دعوت ۱۰۶؛ — در عزم ۸۳؛ — در عمل ۸۳، ۸۶؛ — در گفتار ۸۳؛ — در مقامات دین ۸۳، ۸۷؛ — در مقام رجاء ۸۹؛ — در نیت ۸۳، ۸۵، ۸۷؛ — در وفا به عزم ۸۳، ۸۶؛ — زشت‌ترین عادت ۸۴؛ — عملی ۹۹؛ — گفتاری ۸۳، ۹۹؛ — موجب ازبین رفتن ایمان ۸۵؛ — موجب ازبین رفتن توفیق الهی ۱۲۱؛ — موجب ازبین رفتن جوانمردی ۱۲۰؛ — موجب ازبین رفتن شرم ۱۲۴؛ — موجب اغراء به جهل ۹۰؛ — موجب فراموشی ۱۲۱؛ — موجب فقر ۱۲۳؛ — موجب کفر ۱۱۹؛ — موجب لعن خدا

دورویی ← ریا**دوزخ ← جهنم****ذغلب‌ایمانی**

۱۸۹

ذکر

— ازبین برنده بیهوده‌گویی ۳۳۵

رجاء

— ۸۸، ۸۷: دروغ در مقام — ۸۹

رذایل

۴۶، ۶۰، ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸،

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳،

۲۴۶، ۲۵۸

رشک ← حسد**رضا**

۸۷

رفتار

— بُعد اخلاقی — ۲۹: بُعد فقهی — ۲۹

روح

۴۶، ۵۸، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۸۹، ۹۶، ۱۰۵،

۱۲۰، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۵،

۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۱۶۰، ۳۱۱، ۳۱۲

روزه

— غیبت، باطل‌کننده نماز و — تا چهل روز ۶۷

ریا

— تعریف — ۸۷، ۸۵: تفاوت — با دروغ در عمل

— ۸۷: رابطه — با دروغ در نیت ۸۵

— ۱۲۳: — موجب لعن فرشتگان ۱۲۳: —

— موجب محرومیت از هدایت الاهی ۱۱۹: —

— موجب نابودی ایمان ۱۱۸: — موجب نفاق ۱۱۹:

— نوشتاری ۸۳: — و شوخی ۱۰۳: رابطه —

— با بهتان ۱۳۵: رابطه — با ریا ۸۵: راه‌های درمان

— ۱۲۵: راه علمی درمان — ۱۲۵: راه عملی

— درمان — ۱۲۶: رفع منکر از موارد جواز —

— ۵۹: ریشه‌های — ۱۱۶: ریشه — در جدال

— ۲۱۱: ریشه — در حب مال ۱۱۶: ریشه — در

— حسد ۱۱۶: ریشه — در خشم ۱۱۶: ریشه —

— در دشمنی ۱۱۶: ریشه — در شهوت ۱۱۶، ۱۱۷:

— ریشه — در غضب ۱۱۶، ۱۱۷: سوگند — ۱۰۷،

— ۱۰۸: ضرورت، از موارد جواز — ۹۷: قبح عقلی

— ۹۰، ۹۷: گواهی — ۱۱۳، ۱۱۴: مبالغه از

— اقسام — ۱۰۳: نسبت — به معصومان ۱۰۷

دشمنی

— موجب بهتان ۱۳۶: — موجب تهمت ۱۴۷:

— موجب خصومت ۲۲۵: — موجب دروغ

— ۱۱۶: — موجب شماتت ۲۵۸: — موجب

— مرأ ۱۶۹: — میوه مرأ ۱۷۳: ریشه — در

— جدال ۲۰۹: ریشه — در خصومت ۲۱۷

دلسوزی

— رابطه — با غیبت ۶۲

دعا

— پیامدهای — ی خیر ۲۴۹: — ازبین برنده

— بیهوده‌گویی ۳۳۵: — ی خیر ۲۴۸: عدم اجابت

— پیامد فحش ۲۷۲

دفع ضرر محتمل

— لزوم — ۹۳

دوبه‌هم‌زنی

— از اقسام سخن‌چینی ۳۰۳: — بدترین نوع

— ۳۰۶

زبان

آفات — ۲۵؛ بیهوده‌گویی زمینه‌ساز گناهان —
 ۳۳۱؛ ترک غیبت صدقه — ۷۱؛ حفاظت از —
 ۲۵؛ — کلید خیر و شر ۲۵؛ — موجب پاداش
 ۲۵؛ — موجب عقاب ۲۵؛ — نعمت بزرگ
 الاهی ۲۳؛ سرکشی — ۲۵؛ شهادت — ۲۵؛
 مراقبت از — ۶۳

زبور

۲۹۲

زنا

غیبت بدتر از — ۳۶

زینب بنت علی(ع)، ۶-۶۲ ق

۲۵۷

سالوس ← ریا

سب

تعریف — ۲۶۴

نیز نگاه کنید به فحش

سخریه ← استهزاء

سخن

اقسام — ۱۰۱؛ تدبیر در — از بین برنده دروغ
 ۱۲۶؛ درونمایه — ۲۴؛ — اضافی ۳۲۳؛ —
 بهترین عبادت ۲۳، ۲۴؛ — سنگین‌ترین گناه ۲۳،
 ۲۴؛ — نابجا ۳۲۳؛ — نشانگر شخصیت ۲۴

سخن چینی

اقسام — ۳۰۳؛ پیامدهای — ۳۱۱؛ پیامدهای
 آخرتی — ۳۱۵؛ پیامدهای اجتماعی — ۳۱۴،
 ۳۱۵؛ تعریف — ۱۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲؛ دوبه‌هم زنی
 از اقسام — ۳۰۳؛ دوبه‌هم زنی بدترین نوع —
 ۳۰۶؛ راه‌های درمان — ۳۱۸؛ راه علمی درمان
 — ۳۱۸؛ راه عملی درمان — ۳۱۸؛ ریشه‌های

— ۳۰۹؛ ریشه — در تفریح ۳۱۰؛ ریشه —
 در حسد ۳۰۹؛ ریشه — در طمع ۳۰۹، ۳۱۰؛
 — از منظر حدیث ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵،
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴،
 ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷؛ — از منظر شرع ۳۰۴؛ — از
 منظر قرآن ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۶؛
 — زشت‌ترین راستگویی ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲؛ —
 موجب ازبین رفتن دوستی ۳۱۱؛ — موجب
 خروج از دین ۳۰۵؛ — موجب دوری از خدا
 ۳۱۵؛ — موجب رسوایی ۳۱۴؛ — موجب
 عذاب آخرت ۳۱۶، ۳۱۷؛ — موجب عذاب قبر
 ۳۱۵؛ — موجب محرومیت از بهشت ۳۱۶؛ —
 موجب محرومیت از رحمت الاهی ۳۱۳؛ سعایت،
 بدترین نوع — ۳۰۶

سدیر

۱۱۰

سرکوفت ← شماتت

سعادت

۶۷، ۱۷۱، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۴۸، ۳۲۲

سعایت

۳۰۱؛ تعریف — ۳۰۲؛ — بدترین نوع
 سخن چینی ۳۰۶

سفاهت

پیامد خصومت ۲۲۷

سلاطه

تعریف — ۲۶۴

نیز نگاه کنید به فحش

سلوک

مراتب — ۸۷

سوگند

اقسام — ۱۰۹؛ جواز — دروغ ۱۰۹؛ —
 انشایی ۱۰۸؛ — به خداوند ۱۱۳؛ — تاکید
 ۱۰۹؛ — دروغ ۱۰۷، ۱۰۸؛ — دروغ موجب
 انقطاع نسل ۱۱۲؛ — دروغ موجب فقر ۱۱۲؛
 — عقد ۱۰۹؛ — مُنأَسَدَه ۱۰۹

سوءظن

تفاوت — با تهمت ۱۴۴؛ — موجب تهمت
 ۱۴۵

شام (شهر)

۲۴۴

شراب

دروغ بدتر از — ۹۱؛ — کلید بدی ها ۹۱

شرک

گواهی دروغ برابر با — ۱۱۴؛ گوش دادن به غیبت
 برابر با — ۴۲

شک

ارکان — ۱۷۱؛ — پیامد خصومت ۲۲۶

شماتت

اقسام — ۲۵۵؛ پیامدهای — ۲۵۹؛ پیامد —
 در آخرت ۲۵۹؛ پیامد — در دنیا ۲۵۹؛ تعریف
 — ۲۵۳، ۲۵۴؛ راههای درمان — ۲۶۰؛
 ریشه‌های — ۲۵۸؛ ریشه — در حسد ۲۵۸؛
 ریشه — در خشم ۲۵۸؛ ریشه — در دشمنی
 ۲۵۸؛ — آفت زبان ۴۵؛ — از منظر حدیث
 ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹؛ — از منظر شرع ۲۵۶؛
 — از منظر عقل ۲۵۶؛ — در برابر رفتار
 پسندیده ۲۵۵؛ — در برابر رفتار ناپسند ۲۵۵؛
 — درونی ۲۵۵؛ — فعلی (بیرونی) ۲۵۵؛ —
 موجب ابتلاء به معصیت ۲۵۹؛ — موجب عذاب
 آخرت ۲۵۹

شوخی

— و دروغ ۱۰۳

شهادت

انکار — ۱۱۵؛ کتمان — ۱۱۴، ۱۱۵

شہوت

— موجب تهمت ۱۴۷؛ — موجب دروغ ۱۱۶،
 ۱۱۷

شیخ انصاری ← انصاری، مرتضی بن محمد
 امین، ۱۲۱۴-۱۲۸۱ ق

شیخ طوسی ← نصیرالدین طوسی، محمد
 ابن محمد، ۵۹۷-۶۷۲ ق

شیطان

۲۹۶؛ انگیزه — ی جدال ۱۸۵؛ بهتان موجب
 ورود به سرپرستی — ۱۳۳؛ جدال، وسوسه —
 ۲۰۹؛ جواز لعن بر — ۲۳۷، ۲۴۰؛ غیبت موجب
 ورود به سرپرستی — ۶۹

صبر

— نشانه ایمان ۲۱۲

صدقہ

۲۳۰؛ طیب کلام نوعی — ۲۳۰

صله رحم

۳۱۱، ۷۷

صناعات خمس

۱۸۴

ضرورت

— از موارد جواز دروغ ۹۷

علامه مجلسی ← مجلسی، محمدباقر بن
محمدتقی ۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از
هجرت - ۴۰ ق

۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۵۳، ۶۵، ۷۲، ۷۵، ۷۸،
۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۱،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴،
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶،
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۷۱،
۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۶،
۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴

علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق

۲۵، ۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۴۹، ۲۸۱، ۲۹۵

علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳ ق

۳۶، ۵۰، ۶۹، ۹۴، ۹۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۷۲، ۱۹۰،
۱۹۶، ۱۹۸، ۲۲۳، ۲۲۴

علی بن مهزیار، ۱۲۵-۲۵۴ ق

۱۱۳

عمرو ابن عاص، ۵۰ قبل از هجرت - ۴۳ ق

۲۴۴

عیب و نقص ← نقص

عیسی مسیح

۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۲

غضب

← موجب تهمت ۱۴۷؛ ← موجب دروغ ۱۱۶،

۱۱۷

طبیعت ثانویه

۹۶

طمع

← مال ریشه استهزاء ۲۹۴؛ ← موجب تهمت

۱۵۴، ۱۵۸؛ ← موجب سخن چینی ۳۰۹، ۳۱۰

طیب کلام

تعریف ← ۲۲۹؛ ← ضد خصومت ۲۲۹؛ ←

ضد مراء ۲۳۰؛ ← نوعی صدقه ۲۳۰

عایشه بنت ابی بکر، ۹ قبل از هجرت -

۵۸ ق

۲۶۸، ۳۳

عبدالرحمن سیاب

۳۹

عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، ۲۵۰-۲۵۰ ق

۱۹۶

عبدالله بن حجاج الازدی، ۳۶-۳۶ ق

۹۵

عبدالله بن سنان

۴۳

عذاب آخرت

سخن چینی موجب ← ۳۱۶، ۳۱۷؛ شماتت

موجب ← ۲۵۹

عذاب قبر

سخن چینی موجب ← ۳۱۵؛ غیبت موجب ←

۶۹

عقوبت

← در دنیا پیامد استهزاء ۲۹۵

غیبت

آثار زیبای ترک — ۷۰؛ ابعاد — ۳۷؛ ارتباط — با تهمت ۱۴۸؛ استحلال از — ۴۸؛ استغفار از — ۴۸؛ استماع — ۴۱، ۴۲، ۴۴؛ استماع — برابر با شرک ۴۲؛ اقسام — ۳۳؛ بدترین نوع — ۳۸؛ بُعد اخلاقی — ۲۹؛ بُعد درونی — ۳۷؛ بُعد عملی — ۳۷؛ بُعد معنوی — ۳۸؛ پاداش رد — ۴۵؛ پیامدهای — ۶۴، ۶۵؛ پیامدهای اجتماعی — ۶۵؛ پیامدهای دنیایی — ۶۴، ۶۵، ۶۶؛ پیامدهای معنوی — ۶۶، ۶۹؛ تدبیر در سخن راه درمان — ۷۷؛ ترک — صدقه زبان ۷۱؛ ترک — ضامن بهشت ۷۲؛ ترک — نشانه ایمان ۷۱؛ تعریف — ۳۱، ۱۳۰، ۱۳۱؛ تفاوت — با بهتان ۳۱، ۱۳۶؛ تفاوت — با تهمت ۳۲؛ توکل به خدا راه درمان — ۷۷؛ جواز — ۵۱، ۵۸، ۵۹؛ جواز — از بدعت‌گذار ۵۶؛ جواز — از خواستگار ۵۸؛ جواز — از ستمگر ۵۵؛ جواز — از غیرمومن ۵۴؛ جواز — از کافر ۴۰؛ جواز — از متجاهر به فسق ۵۱، ۵۴؛ چگونگی رد — ۴۶؛ حرمت — به ادله اربعه ۳۹؛ حکم فقهی — ۳۹؛ رابطه — با استهزاء ۲۹۳؛ راه‌های درمان — ۷۴؛ راه علمی درمان — ۷۴؛ راه عملی درمان — ۷۷؛ رد — ۴۴، ۴۵، ۴۶؛ ریشه‌های درونی — ۵۹، ۶۰، ۶۳؛ ریشه — در تمسخر ۶۲؛ ریشه — در حسد ۶۱؛ ریشه — در خشم ۶۰، ۶۱؛ ریشه — در دلسوزی ۶۲؛ ریشه — در دوستان بد ۶۰؛ ریشه — در کبر ۶۱؛ ریشه — در مزاح و شوخی ۶۱؛ سماع — ۴۴؛ شرایط فقهی حرمت — ۳۹؛ عوامل پدیدآورنده — ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳؛ آفت زبان ۲۵؛ — از برادر مومن ۳۵؛ — از صالحان ۳۸؛ — از منظر حدیث ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸؛ — از منظر قرآن ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۵۵، ۵۶؛ — اشاره‌ای ۳۳؛ — بدتر از زنا ۳۶؛ — برابر با

خوردن گوشت برادر مرده ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷؛ — برابر با کفر ۴۷؛ — تلاش انسان ناتوان ۷۸؛ — کرداری ۳۳؛ — کنایی ۳۳؛ — گفتاری ۳۳؛ — گناه کبیره ۳۵، ۳۶؛ — موجب از بین رفتن نیکویی‌ها ۳۹؛ — موجب انتقال نیکویی‌ها ۶۸؛ — موجب بطلان اعمال نیک ۶۸؛ — موجب بطلان نماز و روزه تا چهل روز ۶۷؛ — موجب تأخیر در پاداش ۶۸؛ — موجب تبلیغ زشتی‌ها ۶۵؛ — موجب تقدیم مجازات ۶۸؛ — موجب خروج از سرپرستی خدا ۶۹؛ — موجب دشمنی ۶۵؛ — موجب ریختن آبرو ۶۴؛ — موجب سلب اعتماد ۶۵؛ — موجب عدم پذیرش اعمال نیک ۶۶؛ — موجب عذاب قبر ۶۹؛ — موجب ورود به سرپرستی شیطان ۶۹؛ — نابودکننده دین ۶۶؛ — نوشتاری ۳۳؛ قصد انتقاص در — ۴۱؛ کفاره — ۴۷، ۴۹، ۵۰؛ وظایف شنونده — ۴۷

فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت -

۱۱

۹۱

فحش

اقسام — ۲۶۵؛ پیامدهای — ۲۷۰؛ پیامدهای آخرتی — ۲۷۲؛ پیامدهای دنیایی — ۲۷۰؛ تعریف — ۲۶۴؛ راه‌های درمان — ۲۷۴؛ ریشه‌های — ۲۶۹؛ ریشه — در خشم ۲۶۹؛ ریشه — در شوخی ۲۶۹؛ — از منظر حدیث ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲؛ — از منظر شرع ۲۶۶؛ — از منظر قرآن ۲۷۰؛ — با انگیزه آزار ۲۶۵؛ — با انگیزه شوخی ۲۶۵؛ — موجب دشمنی ۲۷۰؛ — موجب دشمنی با خدا ۲۶۷؛ — موجب دوری از بهشت ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۲؛ — موجب عدم اجابت دعا ۲۷۲؛ — موجب فسق ۲۷۱؛ — موجب نفاق ۲۷۰؛ — موجب ورود به دوزخ ۲۷۳

فردوس ← بهشت

فرعون

۲۹۶

فروتنی

ترک مرء موجب — ۱۷۵

فرو رفتن در باطل

اقسام — ۲۷۹؛ پیامدهای — ۲۸۳؛ تعریف — ۲۷۷، ۲۷۸؛ راه‌های درمان — ۲۸۴؛ ریشه‌های — ۲۸۲؛ — از منظر حدیث ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴؛ — از منظر شرع ۲۸۰، ۲۸۱؛ — از منظر قرآن ۲۸۰، ۲۸۴؛ — موجب اشاعه زشتی ۲۸۳؛ — موجب تشویق به گناه ۲۸۳؛ — موجب ریختن قیح گناه ۲۸۳؛ — موجب ورود به دوزخ ۲۸۰

فسق

بهتان از نشانه‌های — ۱۳۴؛ تعریف متجاهر به — ۵۱؛ — پیامد فحش ۲۷۱

فضل بن شاذان ← ابن شاذان، فضل بن شاذان، - ۲۶۰ ق

فقر

— موجب دروغ ۱۲۳

قرآن

استهزاء از منظر — ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸؛ بهتان از منظر — ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴؛ تهمت از منظر — ۱۵۵، ۱۶۲؛ جدال از منظر — ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵؛ دروغ از منظر — ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۵؛ سخن‌چینی از منظر — ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۶؛ غیبت از منظر — ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۵۵، ۵۶؛ فرو رفتن در باطل از منظر — ۲۸۰، ۲۸۴؛ کنایه از منظر — ۱۰۳؛ لعن از منظر

— ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

قسم ← سوگند

قصداً تقاص

— در غیبت ۴۱

قضا و قدر

جواز لعن بر منکران — ۲۴۲

قیاس

مواد — ۱۸۴

کافر

جواز غیبت از — ۴۰

کبر

— موجب غیبت ۶۱

کذاب

تعریف — ۹۵

کذب ← دروغ

کربلا

۲۵۷

کفاره

— جمع ۹۵؛ — غیبت ۴۷، ۴۹، ۵۰

کفر

اقسام — ۴۲، ۱۱۰؛ — اعتقادی ۴۲، ۴۳، ۱۱۰؛ — پیامد دروغ ۱۱۹؛ — عملی ۴۲، ۴۳، ۱۱۰؛ ۱۵۹

کمیل بن زیاد، - ۸۲ ق

۱۷۷

کنایه

— از منظر قرآن ۱۰۳

کنجکاوی

— بی‌جا موجب بیهوده‌گویی ۳۲۹

کید

تعریف — ۹۹

کینه

— پیامد استهزاء ۲۹۵؛ — پیامد خصومت ۲۲۳، ۲۲۷؛ — پیامد لعن ۲۴۷؛ — پیامد مرأه ۱۷۳؛ — موجب استهزاء ۲۹۴؛ — موجب تهمت ۱۵۴؛ — موجب خصومت ۲۲۵

گیل خیال

تعریف — ۱۳۹

گمراهی

— پیامد بیهوده‌گویی ۳۳۲، ۳۳۳

گناه

تشویق به — پیامد فرورفتن در باطل ۲۸۳؛ ریختن قبیح — پیامد فرورفتن در باطل ۲۸۳؛ متجاهر به — ۵۱، ۵۲؛ مُصر به — ۵۱، ۵۲

لعن

اقسام — ۲۳۵؛ پیامدهای — ۲۴۷؛ ترک — نشانه ایمان ۲۳۶؛ تعریف — ۲۳۳، ۲۳۴؛ تفاوت — با نفرین ۲۳۴؛ جواز — ۲۳۷، ۲۳۸؛ جواز — بر آزاردهنده خدا و پیامبر ۲۴۰؛ جواز — بر بهتان زننده به زنان پاکدامن ۲۴۱؛ جواز — بر تاراج‌کننده بیت‌المال ۲۴۳؛ جواز — بر تحریف کننده قرآن ۲۴۱؛ جواز — بر حرام‌کننده حلال خدا ۲۴۳؛ جواز — بر حلال‌کننده حرام خدا ۲۴۲؛ جواز — بر دروغگو ۲۴۱؛ جواز — بر ستمگر ۲۳۹؛ جواز — بر سلطه‌گر ۲۴۲؛ جواز — بر شیطان ۲۳۷، ۲۴۰؛ جواز — بر ظالم

۲۴۳؛ جواز — بر فسادکننده در زمین ۲۴۰؛ جواز — بر قاتل مؤمن ۲۴۱؛ جواز — بر کافر ۲۳۸، ۲۴۳؛ جواز — بر مخالف سنت رسول‌الله ۲۴۲؛ جواز — بر مرتد ۲۳۹؛ جواز — بر مشرک ۲۳۸؛ جواز — بر منافق ۲۳۹؛ جواز — بر منکر قضا و قدر ۲۴۲؛ جواز — بر یاری‌کننده ستمگر ۲۴۳؛ راه‌های درمان — ۲۴۸؛ راه علمی درمان — ۲۴۸؛ راه عملی درمان — ۲۴۸؛ ریشه‌های — ۲۴۶؛ ریشه — در حسد ۲۴۶؛ ریشه — در خشم ۲۴۶؛ — از منظر حدیث ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴؛ — از منظر شرع ۲۳۶، ۲۳۷؛ — از منظر قرآن ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱؛ — حیوانات و جمادات ۲۴۵؛ — موجب کینه ۲۴۷

لقمان

۳۳۱

مامون، خلیفه عباسی، ۱۷۰-۲۱۸ ق

۹۴

مبالغه

— از اقسام دروغ ۱۰۳

متجاهر به گناه

تعریف — ۵۳؛ تفاوت — با مُصر به گناه ۵۱، ۵۲

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ -

۱۱۱۱ ق

۲۰۵

محمد بن علی (ع)، امام پنجم، ۵۷-۱۱۴ ق

۴۵، ۵۴، ۷۲، ۸۱، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۷، ۲۷۱، ۳۱۶

محمد بن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵-۲۲۰ ق

۱۹۸

محمد بن نعمان

۱۷۲

محمد (ص) پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق

۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴

مدعی

تعریف — ۲۱۹

مراء

بهشت، پاداش ترک کننده — ۱۷۶؛ پیامدهای ترک — ۱۷۵؛ پیامدهای — ۱۷۰؛ پیامدهای اجتماعی — ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴؛ ترک — نشانه پرهیزگاری ۱۶۷؛ تعریف — ۱۶۵، ۱۶۶؛ تفاوت — با جدال ۱۸۲؛ دشمنی میوه — ۱۷۳؛ راههای درمان — ۱۷۸؛ راه علمی درمان — ۱۷۸؛ راه عملی درمان — ۱۷۸؛ ریشه‌های — ۱۶۹؛ ریشه — در برتری جویی ۱۶۶؛ ریشه — در تکبر ۱۶۹؛ ریشه — در حب جاه ۱۶۹؛ ریشه — در حسد ۱۶۹؛ ریشه — در دشمنی ۱۶۹؛ طیب کلام ضد — ۲۳۰؛ فروتنی پیامد ترک — ۱۷۵؛ کشف حق پیامد ترک — ۱۷۵؛ مراء از

منظر حدیث ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷؛ — از منظر شرع ۱۶۸، ۱۶۷؛ — با بردبار ۱۷۲؛ — با دانشمند ۱۷۱، ۱۷۲؛ — با سبک مغز ۲۰۴؛ — با نادان ۱۷۱، ۱۷۲؛ — بذر بدی ۱۷۴؛ — موجب باقی ماندن در نادانی ۱۷۰؛ — موجب کینه ۱۷۳؛ — موجب مرگ دل ۱۷۰؛ — موجب نابودی اعمال نیک ۱۷۲؛ — موجب نابودی دوستی ۱۷۲؛ —

موجب نفاق ۱۷۳

مروان ابن حکم ابن ابی العاص، ۲-۶۵ ق

۲۹۸

مزاح

— آفت زبان ۲۵؛ — موجب غیبت ۶۱

مستدرک الوسائل

۳۰۴

مسجد کوفه

۱۸۹

مسلمات

تعریف — ۱۸۴

مشهورات

تعریف — ۱۸۴

معاد — آخرت

معاذ بن جبل، ۲۰ قبل از هجرت - ۱۸ ق

۳۱۵، ۳۱۶

معاصی — گناه

معاویة بن ابی سفیان، خلیفه اموی، ۲۰ قبل از هجرت - ۶۰ ق

۲۳۵، ۲۴۴

- معصیت ← گناه
ملکه
۷۰، ۸۴، ۹۵، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۶۶، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۷۱، ۲۷۴
- نشانه‌های — ۱۲۰؛ — پیامد جدال ۲۰۹؛ —
پیامد خصومت ۲۲۳، ۲۲۶؛ — پیامد دروغ ۱۱۹؛
— پیامد فحش ۲۷۰؛ — پیامد مراء ۱۷۳
- نفاق
۲۴۴
- منکر
رفع — از موارد جواز دروغ ۵۹؛ نهی از — ۴۴
- موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم، ۱۲۸ -
۱۸۳ ق
۳۶، ۴۱، ۹۰، ۹۳، ۱۳۱
- موسی، پیامبر یهود
۶۸، ۱۱۲، ۲۹۶
- موعظه
۲۰۲، ۲۰۳
- مؤمن
تعریف — ۴۰
- ناسزا
— آفت زبان ۲۵
- نخعی، کمیل بن زیاد ← کمیل بن زیاد، -
۸۲ ق؟
- نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر، ۱۱۲۸ -
۱۲۰۹ ق
۱۵۵، ۲۴۴
- نرمخویی
— در جدال ۱۸۶
- نصیحت مستشیر
تعریف — ۵۸
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ۵۹۷ -
۶۷۲ ق
۲۴۴
- نفس
۲۹، ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۵، ۸۶،
۹۰، ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷،
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۸،
۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۵۷،
۳۱۸
- نقص
اقسام — ۳۴، ۷۴؛ — بدنی ۳۴؛ — دینی ۳۴؛
— روانی - نفسانی ۳۴؛ — مالی ۳۴؛ — نسبی
۳۴
- نماز
غیبت، باطل‌کننده — و روزه تا چهل روز ۶۷
- نمامی ← سخن چینی
نمیمه ← سخن چینی
- ورع
تعریف — ۷۰
- ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزی
۱۷۱

کوفی، -۱۹۰ ق	وسائل الشیعه
۲۰۲، ۲۰۱	۳۰۴
هشام بن سالم	وکالت
۹۳، ۹۰، ۷۰	۲۱۹
همام (از اصحاب امام علی)	ولایت
۱۹۵	خروج از — الاهی پیامد بهتان ۱۳۳؛ خروج از — الاهی پیامد غیبت ۶۹
یزید بن معاویه، خلیفه اموی، ۲۵-۶۴ ق	هشام بن حکم، ابو محمد مولی نبی شیبان
۲۵۷، ۲۳۵	